54ª

Ms person

۱۸ آگاه شدن زال ازان حال و آمدن با تهمتن پذیره شرنش را و دو چار شدن ایشان با سام نریمان و پیش آمدنش با هر کسی درخور هریکی و پرسیدن سام از تهمتن سرگذشت جنگ و آفرین کردن برو و آمدن همه در بارگاه و می کساری کردن هر کسی بیاد هریکی تا ماهی و گرفتن سام راه گرگساران و وداع کردن هر دو فرزند را و اندوهگین شدن هریکی بمفارقت یکدیگر

۳۱۷

شکایت فردوسی با چرخ و پاسخ دادنش به فردوسی که مرا درحوادث هیچ دخلی نیست من و تو بندهٔ خدائیم هرچه می شود او می کند بدور و آور و از همه بگذر

۳۱۹

مدح و ستایش شاه محمود و دعای بقای او و نسل او

۳۲۰

خاتمه داستان ککر و بیان این که داستان مذکور در اکثر نسخ نیست بنابران اکثرجا ابیاتش از خلل و زلل غیر مبرا ست

وزیر وزیر ساختن تمام حصار و مراجعت
نمودن ازان دیار

۳۱۳

رسیدن رستم و دستان در شبستان با تمام
غنائم و با بهزاد و ککر کوهزاد و آگاه شدن
منوچهر ازین خبر و تحسین کردنش بر
رستم و آراستن بزم و شادمانی کردن با هم
و بیرون آمدن نوذر با تجمل تمام به پذیره
شدن دستان و پیش آمدن تمام نامی گردان
پیاده پا و آفرین خواندن آنان بر رستم و
آمدنش بدرگاه شاه و شاد شدن و بوسه
دادن منوچهر بر رخش و نشاندن بر تخت
زرین و بردار کشیدن کوهزاد و بهزاد را
در میدان آمل و آویخته ماندن لاش هر دو
تا سه ماه و بزم کردن شاه و مخلع کردن
تهمتن را بخلعت فاخره و بخشیدن
تمام دشت خرگاه را بدو و تحسین کردن
برو

۳۱۶

نامه فرستادن زال برای آگاهی حال بسام و
رسیدن فرستاده با نامه و آگاه شدن سام
از سرگذشت جنگ با ککر و فیروزمند شدن
تهمتن و داد شادمانی دادن سام یک هفته
و بخشیدن چیزها درخور هر کسی و روان شدن
سام بزابلستان بدیدار رستم دستان. و

۳۰۹

نگه کردن تهمتن بسوی غبار و نمایان شدن
دستان با پنجه هزار سوار و نالیدن تهمتن
پیش ذو المنن که تو نیاکان مرا هنری دادی
که با دیوان جنگیدند مرا نیز نیروی بخش که
محتاج بیاوری پدر نشوم و آنگاه گرفتن تهمتن
کمر ککر و خواستن که اورا پیش پدر بر زمین
زند و دیدن دستان آویزش آنان با هم و
آمدن نزد پسر و بازیدن تهمتن و گرفتن
هر دو پای ککر را و ربودن ازانجا آوردن پیش
دستان و زدن اورا بر زمین و بستن هر دو بازویش را
و شادان شدن دستان و آفرین خواندن بر تهمتن
و نفرین کردن بر ککر و پاسخ دادن ککر که
گردش زمان برین منوال است که آبایت با ما همال
نشدند و اکنون چون زمانم بسر آمد از دست کودکی
بسر در آمدم و امر کردن دستان بعد از شنیدن
این سخنان بگردان زابلی قتل و غارت را و حمله
کردن دلیران و بجنگ افکندن همه را تا رسیدن
شب و فرود آمدن دستان و خیمه زدن و داد بزم
و می گساری دادن تمام شب و رسیدن هزاران
از لاچین و اوغانیان نزد دستان از بهر استیمان
و عهد باژ گزاری کردن آنان و بخشودن
دستان برآنها و رفتن بحصار و غنیمت
برداشتن ازانجا تمام امتعه و اقمشه را از جواهر
و اسباب دیگر و کنیزان و غلامان و خراب کردن

ازان طرف آگاه شدن زال بعد گذشت شب از
حقیقت حال که تهمتن نهان به پیکار کک پیاده
شتافتست ولرزیدن زال که اگر رستم کشته گردد
ازاوغانیان بزابل گزندی رسد که هیچ باقی
نماند وگرد کردن دستان گردان را و در میان
آوردن احوال تهمتن با ایشان که با کودکان
بجنگ نهنگ رفته اگر زنده یابم سپاس خدا گزارم
واگر کشته شد از پادشاه سپاه خواهم واز اوغانیان
دمار برارم باید که شما درین رزم یاریم کنید
وگردن نهادن گردان بران که بخدا یکتن
ازآنان نگذارم ومسلح شدن دستان و
برون تاختن هنگام بام با پنجاه هزار نامدار
وراندن با هم تمام شب وازین طرف بازکشتی
گرفتن تهمتن دو شباروز وفرو ماندن کک
وقت نیم روز از تابش آفتاب وغلبه کردن
تشنگی بردو امان خواستن ازو برفتن سوی
آب خور دفع تشنگی را وطریق ستایش ونیایش
پیمودن کک با او وعذر پیری خواستن ازو ورها
کردن تهمتن اورا وآمدن کک بسوی آب
وسست نشستن پس از آب خوردن وروی
شستن وباز خواندن تهمتن اورا و
کشتی گرفتن هر دو سیوم بار ووامانده شدن
کک وناگاه گرد برخواستن سپاه از
دیگر طرف

برآوردن کک وسنان انواختن بر تهمتن وربودن
تهمتن سنانش از دستش وپیچیدن کک و تاختن
بر تهمتن وسپر بر سر گرفتن تهمتن وزدن کک
گرزی بر سرش وگزند نرسیدن ازان برو وزدن
تهمتن گرزی دو دستی بر سرش که ازان
به لرزه درآمد وباز زدن تهمتن گرزی بر کمر
اسپش که از پا درآمد وافتادن کک از اسب
وشمشیر زدن بر تهمتن که [illegible] پسرش را
برید ویازیدن تهمتن وسر قبضه گرفتن و
شکسته شدن تیغ وقبضه از کشاکشی یکدیگر
وپیاده آویختن وکشتی گرفتن با هم ومشت
زدن رستم بر بنا گوشش که هوشش رفت و
گفتن تهمتن اورا بعد از بهوش آمدن که آن
کروفرت کجا رفت که از مشتی بیهوش شدی
وپاسخ دادنش که من هرگز چنین بیاد ندارم
مشت نیست زخم گرز است وزنهار خواستن
کک از رستم که همه [illegible] مال واسباب را از صامت
وناطق بتو می دهم وباجت برگردن خود می نهم
تو دستت را از رزمم کوتاه کن وتو هم تو جوانی
دلیری نکنی واگر نه صد هزار مرا لشکر باشد که
بیک اشاره چون سیل درآیند وترا از پا درارند
وخندیدن رستم براو که از تو چنین فریب کی
خورم دستت را به بستن ده تا ترا بسته نزد مهتر
زابلستان برم وپس ازان رهائی جانت را کوشش
کنم واگر درین باب درنگی داری بمردی کمر به
بند وباز جستن کک به کشتی گیری ولیکن
باهم هرچند کوشیدند یکی را دیگری شکنی نرسانیدند

منوچهر شاه که بر فراز کوه [illegible] بیایم
وچیزی را نگذارم وترسان شدن گکر از
شنیدن آواز رستم که آیا کیست
وخروشیدنش از بهر چیست وگفتن دیدبان
اورا که سواری است نعره می خروشد
وترا می جوید

۲۹۸.

مست شدن گکر از می ومسلح شدن وسخنان
گزاف بر زبان راندن وبر فراز باره شدن
بدیدن تهمتن ودیدنش هیبت ووضع اورا و
حیران شدن وباز نعره زدن تهمتن ودیدن
گکر وگفتن اورا که چرا چنین خروش می
کنی واین رسم پلنگ از که آموختی ودرین
مقام که سام بستوه آمد چرا تاختی وشنیدن
تهمتن آوازش ونگاه کردن بر از دها پیکرش و
گفتن اورا که ای دزد ازلاف وگزاف چرا فزاید
فرود آی تا زور بازوان ورزم مردان بببینی
وغریدن گکر که ای پور زال براین دست و
زور وهنر چه نازی اگر چرخ باشی بسر درآیی
وگفتن ودر آمدنش بپایین.

۳۰۰

فرود آمدن گکر وبر نشستن ومقابل شدن
با رستم وگفتن که چه نامی واز کوه مرباد
چه کام داری وپاسخ دادن تهمتن که منم پور
دستان سام رستم بنام از بهر گرفتن آمده ام تا
همه باژ وساو از تو باز گیرم وخندیدن ونعره

گکر را ودستوری خواستن ازو ومسلح شدنش
وگفتن گکر اورا که در جنگ چنین کسان هوشیار
باشی وخندیدن بهزاد که از زادهٔ مرغ پرورده
چه آید وآمدنش فراز حصار ودیدن تهمتن را
ونعره زدنش که ای خر زابلی چه نامی که
در جنگ شیر وپلنگ آمدی همانا ترا مرگ درین
جا کشید

۲۹۵

شنیدن رستم آواز بهزاد را ونعره
زدنش براو که اگر مرد رزمی پایین
بیایی ورزمم به بینی وبزیر آمدن بهزاد
وترسان شدن از ملاحظهٔ شکوه سراپای
رستم وگفتن سخنان گزافی وحمله کردن براو
وسپر بر سر آوردن تهمتن وزدن بهزاد گرزی
بر سرش وخندیدن وسخریه کردن رستم برجنگ او
وباز تاختن بهزاد بر رستم بقصد گزند و
زدن تهمتن گرزی بر سرش که سپرش را پهن
واسپش را پست کرد اورا بر زمین آورد
وبستن تهمتن دو بازوانش را پس از
بهوش آمدنش وسپردن تهمتن اورا به میلاد
ورسانیدن دیدبان این خبر را به گکر و
خروشیدن تهمتن دران اثنا بر کوهزاد که
ای دزد بدنهاد دزدی ورهزنی کی طریقهٔ
مردی است اکنون مرگ بر سرت آمد برون
آی واگرنه به قسم خورشید وماه وتاج وگاه

نه هنگام رزم درین جهان خراب به که دمی
خوش برآرم هرچه بیاید برسرم بران کمر به بندم
هنوز که یک هزار ویک صد وهژدهم سال است
خوش حال مانده ام وهم چنین خواهم ماند و
گفتن گک چنین سبک ~~[illegible]~~ سخنان و
دادن داد بزم ومی گساری تمام شب
همچنان ولیکن چنگ وقانون وناعی
وصراحی که در بانگ در آمدند گویا برادبارش
ندامی کردند

۲۹۲

رسیدن تهمتن همچو شیری بدشت فرگاه
ونعره برآوردن که منم رستم کینه خواه و
شنیدن کوهزاد آن نعره را ولرزیدن و
ترسیدنش که آیا این بانگ چیست که از چیزی
نشنیده ام وآمدن دژدار ترسان وآگهی
دادن اورا که سه کس در پایه کوسار آمده
اند وسواران ما ایشان را باز داشتند ولیکن
تاب نیاوردند دو بهره خسته شوند ویک بهره
در دشت گریزان گشتند نمی دانم که این سه
کس شیرند یا اژدها وپاسخ دادن گک که همانا
رزم مرا بیاد ندارند باید که مردی رفته
هر سه را به بند دو اگر از تخم سام و ~~[illegible]~~ زال
اند دو بازوی شان بسته درین جا بیارد مگر
پور زال در کودکی گشته گردد واگر نه زور گرفته
زمانه را بسر درآرد و شنیدن بهزاد سخنان

3

وداد ن تهمتن جامی بمیلاد وسر گرم شدنش
وگفتن به تهمتن که برخیز وآلات رزم بپوش
تا بتازیم وسلح شدن تهمتن وتاختن با هر
دو یاران برزم گک در شب تار وقضارا دیدن
گک همان شب در خواب که از نیم روز شیری غرنده
بسوی کوهسارش حمله آورد واورا بچنگ از پا
افگند وسرش از تن برکند ودر تمام کوهسار آتش
درزد وازانجای دود برآورد وبرجستن گک
از جا ترسان وخواندن موبدان را از بهر تعبیر
واندیشناک شدن موبدان وگفتن ایشان
که مردی چنان وچنین پیدا خواهد شد ولیکن
درانجام مرترا فیروزی است وگفتن بهزاد با
موبدان که ازین غم چرا تیره روان شویم ورنج
بیاد آریم شاد باشید که از کسی بیم نیست
وباز فرمودن پر خردی که از سیستان گردمی
از نژاد سام بیاید که چنان وچنین باشد و
شنیدن وخندیدن گک که چنین سخن بی معنی
کسی شنیدنی ست سام دیده من است و
زال آزموده من باز گفتن موبدی که از پور
زال از دیر سال چنین گفتار بسیار است باز
پاسخ دادن گک که چنین بیهوده مگو کاه مگسی
به پیکار سیمرغی نیاید وزاده مرغ پرورده را
چه نیرو وهنر باشد به که ازین گونه سخن نگوئی
وباده ومطربی برگزینی که گاه بزم است

آمدن تهمتن نزد دستان افروزان وگریان
وخیره ماندن زال از معاینهٔ حال واستفسار نمودن
ازو وپاسخ دادن تهمتن تعریض آمیز که تو چنین
وسام چنان ودزدی را باج گزاری چرا نام کاخ و
اورنگ وتاج داری وافسرده شدن وپیچیدن
دستان که این سخن را از که شنیدی نمیدانی
که کک در زور ودلیری خود در دنیا همتا ندارد ودر
کوهی بلند با گردان لشکرشکن که با هر یکی
صد هزار گراست* قیام دارد تو اگرچه از تخم مهانی
ودر نیرو پیلی ولیکن کودکی باش که در فصل بهار از
بهر کشت وشکار باخویشان نامدار ازکوه بدشت
فرود آید آنگم شبی خون کنی وبر ایشان
بتازی ولیکن دوسال صبر کنی تا پهلوان تر شوی
وقسم خوردن رستم که پس ازین زمانی درنگ
نکنم وهرچه باشند برایشان بتازم ودمار از آنها
برارم واندوهگین شدن دستان از گفتارش
ونالیدن بدرگاه خدا ودرخواستن سلامتی
ویرا وبازگفتن دستان بوی که پدر امسال با من
بسار وخندیدن تهمتن وگفتن به پدر که هرچه
خواهی همان کنم وآمدن رستم با میلاد وگشواد
در کاخ خود وبزم کردن ودادمی گساری دادن
باهم وفرمودن رستم بگشواد باید که دشمن را هلاک
کنم وامشب پیاده دران دشت وکوه رفته نام
دلیری برارم ومنع کردن میلاد اورا که جنگ
کک سبک مدان ومن درین امر شریکت نیستم

رسیدن تهمتن دربازار باهر دو یار وحیران
شدن وآفرین خواندن بینندگان بر سراپای
وبرز وبالای او ودیدن دو مرد که از راه می
رسیدند هیئت اورا وتحسین کردن ایشان را
باهم که هرگز چنین پسری ندیدیم گویا کک
کوهزاد ست وگوش خوردن تهمتن آن گفتار
وخواندن آنها را نزد خویش وپرسیدن از
کوهزاد که باری کدام ست که مرا بدان یاد کردید
ومرا با آبای من یا با پلنگ ونهنگ بیاد نیاوردید
آیا این کک چیست دریائی یا هوائی یا زمینی
است یا کوه ودشت یا از نسناس ست یا از
آدمی وپری [illegible] وترسیدن آنان از سخن
تهمتن واطمینان بخشیدنش آنان را بعطای
زر وبیان کردن یکی از آنان احوال کک را
از نژاد ونیروی او وعاجز ماندن زال وسام
ونریمان ازو وباج گزاردن دستان بدو و
آشفته شدن تهمتن از شنیدن چنین سخن
وتندی نمودن بر یاران خویش که چرا این را
ازما پنهان می داشته اید وسرافگنده شدن
میلاد وبرافروخته شدن گشواد که من از
باز داشتن زال حقیقت حال بیان نکردم اکنون
اگر سر جنگش داری از دستان دستوری گرفته
برو بتازی وخاموش ماندن رستم از گفتارش

4 1 Schreiber der Moonshee Scheer allah
(منشي شكر الله)
in zwei Drittheilen, als [illegible]
39,851 Verse.

1 Schreiber der Munshee Muhamed Penâh
~~[illegible]~~ (~~[illegible]~~ منشي محمد پناه)
zur Hälfte in zwei Drittheilen, zur Hälfte
aber in einzelnen Theilen, von Vers,
zusammen 44,889 Verse.
datirt im Jahr der Hedschra 1003.

[illegible] 23.

Ex Indice Argumentorum vid. p. 1 sqq.
invenitur.
Argumentum Episodae spuriae
de Kek Kohzâd. (p. 277 ~ 330.

۲۷۷.

داستان کک که نزدیک زابل به سه منزل
برکوهي بلند که بیکسویش دشت خرگاه و دیگر
سویش هندوان ودران دشت از کوچ و
اوغان و لاچین وکرد و بلوچ قیام داشتند
دژي بود مرباد نام ودران دژ کک کوهزاد
نامي از نسل اوغان با سپاه گران سکونت
داشت که در بلنديِ بالا و سطبري پیکر
وزور و دلاوري وتجربه کاري ضرب
المثل بود چنانکه یکهزار و یک صد و
هزده سال عمر داشت واکثر بر زال وسام
ونریمان وگرشاسب تاخت وچیرگي
یافت چنانچه از زال هرسال دو چرم گاو
پراز زرگرفتي وهدایا بران علاوه بودي
واندیشناک شدن زال بعد از باز گشتن تهمتن
از کوه سپند که مبادا دلیري را کارفرموده بسوي
کوهزاد بتازد وآمدن رستم دربازار در سن دوازده
سالگي بادوستان دلي خود که کشواد ومیلاد
نام داشتند ومنع کردن دستان ایشان را از
ذکر کک پیش رستم ومنادي کردن دستان
درسیستان که اگرکسي نام ککرا بر زبان آرد زبانش
برون کرده شود

1 Exempl. vom Agenten des Mirza Ahmed[?] Schahzadeh[?] از سرکار مرزا شاهزاده in [illegible] Schrift geschrieben, enthaltend 49,272 Verse datirt Jahr der Hegira 1053.

5 Exemplare از سرکار نواب سعادت علی خان

a) in persischer Schrift, alt und von Werth enthaltend 57,614 Verse.
b) in indischer Schrift geschrieben, enthaltend 52,175 Verse.
c) in indischer Schr. geschr. enthaltend 49,917. Verse. datirt 1006. der Hegira.
d) in indischer Schr. geschr. enthaltend 55,106 Verse datirt im Jahr der H. 1022.
e) in indischer Schrift geschr. enthaltend 55,372. Verse.

1 Exempl. des نواب برجنگ[?] geschrieben in [illegible] indischer Schrift (نوشته غیر هندوستان) von Werth, enthaltend 56,558 Verse. datirt im Jahr der H. 821.

2 Exemplare von H. Malcolm.

a) aus Schiraz, fleissig geschrieben, enthaltend 61,266 Verse, datirt Jahr der H. 1037.
b) sehr nett geschrieben in pers. Schrift, verziert mit goldenen[?] [illegible], enthaltend 48,971. Verse.

1 Exemplar von H. Elphinstone, sehr fleissig in persischer Schrift geschr., von Werth, enthaltend 52,208 Verse.

1 Exemplar des H. Edmonstone, sehr fleissig in pers. Schrift geschr., enthaltend 44,886 Verse.

1 Exemplar des H. مانکتن (Monckton?) fleissig in pers. Schrift geschr. enthaltend 46,912 Verse.

1 Exemplar des Sir Harry Dapell[?] Barnet, von andern Exemplaren ganz verschiedenen[?] Werth, enthaltend 56,685 Verse.

1 Exemplar des H. Sotheby, in persischer Schrift geschr., alt, von Werth, enthaltend 59,260 Verse.

1 Exemplar des H. کتری[?], in indischer Schrift, enthaltend 55,018 Verse.

1 Exemplar des H. Captain بیلی (Baillee?) mit Fleiss geschrieben in pers. Schrift, von Werth, enthaltend 55,386. Verse, datirt im Jahr der Hegira 1015.

1 Exemplar des Mulla Abd elkader Chan (مولوی عبد القادر خان) in indischer Schrift geschr., alt, von Werth, enthaltend 49,811 Verse.

1 Exemplar des Scheich Gholam Hussein Chan mit persischer Schrift geschr., von Werth, enthaltend: 48,656 Verse. datirt im Jahr der H. 1017.

1 Exemplar des Moonshee Emin eddin Ahmed, in indischer Schrift geschr. enthaltend 55,004. Verse.

که با سعد ونحس اند وسیاره اند 1 Cod.

که با سعد ونحس اند وپتیاره اند 2 Codd.

همه پیش فرمانش بی چاره اند
اگر خوب اگر زشت پتیاره اند 1 Cod.

همه سعد ونحس اند وپتیاره اند 1 Cod.

که با سعد ونحس اند سیاره اند 1 Cod.

که با سعد ونحس اند وپتیاره اند 1 Cod.

که با شورش وجنگ پتیاره اند 1 Cod.

که با شورش وبخت پتیاره اند 1 Cod.

Fol. n. 69. b. lin. 9. v. 1.2.

ازان بچه بسیار برداشتند
بهر خانهٔ دور بگذاشتند 4 Codd.

بهر خانهٔ برد وبگذاشتند 1 Cod.

بهر خانهٔ بردیده بگذاشتند 1 Cod.
~~بهر در خانهٔ دور بگذاشتند~~

چو در خانهٔ دور بگذاشتند 1 Cod.

بهر خانه دو جفت بگذاشتند 1 Cod.

چنان

که هرگز نیفزود وروزی نکاستی 1 Cod.

بگرد وبیفزود وهرگز نکاست 1 Cod.

که روزش بیفزود وهرگز نکاست 1 Cod.

که روزی بیفزود هرگز نکاست 2 Codd.

که روزش نیفزود وهرگز نکاست 1 Cod.

چنان جایگاهی که دل خواست راست
بگرد وبیفزود واورا نکاست 1 Cod.

بگرد ونیفزود وروزی نکاست 1 Cod.

که روزی بیفزود وروزی نکاست 1 Cod.

یکی خانهٔ ساخت بر چنگ راست
که روزش بیفزود هرگز نکاست 1 Cod.

Fol. n. 69 b. lin. 6. v. 1.2.

همه زیر فرمانش بیچاره اند
که با سعد ونحس اند پتیاره اند 2 Codd.

اگر سعد با نحس سیاره اند 1 Cod.

اگر خوب اگر زشت پتیاره اند 1 Cod.

که با سعد وبا نحس سیاره اند 1 Cod.

6

fol. m. 68ᵇ lin. 5. v. 3.

بسودا به فرمود . . . .

sic omnes Codd. collat.

lin. 5. v. 4.

ut meus 4 Codd.

6 Codd. نهان رو چو خورشید زیر زمین

5 Codd. نهان شو چو خورشید زیر زمین

1 Cod. نهان رو زخورشید وکرد زمین

1 Cod. چنان رو که خورشید زیر زمین

1 Cod. نهان از تو خورشید کردد زمین

1 Cod. برروز خورشید کردد زمین

1 Cod. نشسته است وبرکرد چندان زمین

1 Cod. نهان روز خورشید کرد زمین

1 Cod. نهان روز خورشید کردد زمین

1 Cod. نهان روز خورشید باد زمین

fol. m. 68ᵇ lin. 8 v. 3. 4.

بفرمود کز نامداران وبوم

1 Cod. کسي کو بيابد برما ببوم

v. 3. ut meus, caeteri omnes Codd. collat. sed.

v. 4. 1 Cod. کسي بتازد بيريا بروم

1 Cod. که آيتو با من بآباد بوم

3 Codd. کسي کو بيرزد سرباد بوم

6 Codd. کسي کو بتازد بران مرز وبوم

4 Codd. کسي کو بتازد بيريا به بوم

1 Cod. کسي بشايد دران مرز وبوم

~~کسي کو بتازد~~

1 Cod. که آيد ابا من زآباد بوم

1 Cod. کسي کو بيازد بيريا به بوم

1 Cod. کسي کو بيابد بآباد بوم

1 Cod. کسي کو بيازد ببر وبه بوم

1 Cod. کسي کو بتازد به پرمايه بوم

1 Cod. کسي کو بتازد به آباد بوم

1 Cod. کسي کو بمرد ستايند بوم

1 Cod. کسي کو بيازد برما ببوم

fol. m. 69ᵃ lin. 18. v. 1. 2.

چنان جايکه ساخت برخط راست

2 Codd. که روزي نيغزود وهرکز نکاست

چنين جايکاهي که دل خواست راست

2 Codd. که روزش نيغزود وهرکز نکاست

چنان جايکه ساخت برخط راست

1 Cod. که روزي نيفشرد وهرکز نکاست

Fol. m. 63a lin 12 v. 4.

که در جام تیراستر می آب می — 1 Cod.

بی آب می —— 2 Cod.

تیره است بی آب می —— 2 Cod.

تیزاست نی آب می —— 1 Cod.

که کر آب دریا شود جمله می — 2 Cod.

که در جام پیوست با آب می — 2 Cod.

که بر آب دریا بود تیز می — 1 Cod.

که بی آب دریا شود تیره می — 1 Cod.

که بی آب تیزست در جام می — 1 Cod.

مرا جام شیرست با آب می — 1 Cod.

که کر آب دریا شود هم چو می — 1 Cod.

که بر آب دریا بود تیز پی — 1 Cod.

که در جام برنیست بی آب می — 1 Cod.

که کی آب دریا شود هم چو می — 1 Cod.

که در جام تیرست چون آب می — 1 Cod.

که در جام تیرست بی آب می — 1 Cod.

Fol. m. 63b lin 23. v. 4.

بکاه وسپاه وزی پهلوان — 1 Cod.

—— ودر پهلوان — 3 Cod.

نزگاه وسپاه در پهلوان — 1 Cod.

بکاه وسپاه در پهلوان — 2 Cod.

بشاه وسپه بر در پهلوان — 1 Cod.

بکاه وسپاه ودژ و پهلوان — 1 Cod.

بکاه وسپاه ودرو پهلوان — 1 Cod.

بکاه وسپاه ودران پهلوان — 1 Cod.

بشاه سپهبد رد پهلوان — 1 Cod.

بشاه وسپاه ورد پهلوان — 1 Cod.

بکاه وسپاه رد پهلوان — 1 Cod.

Fol. m. 66b lin 14. v. 2.

ut mea — 3 Cod.

دلارای آن خوب چهره سپاه — 4 Cod.

دلارای وآن خوب چهره سپاه — 5 Cod.

دلارای لبر قند وچهره چو ماه — 1 Cod.

دلارای لبر چرب وچهره چو ماه — 2 Cod.

دلارای ولبر خوب وچهره چو ماه — 2 Cod.

دلارای آن خوب چهرو بستاه — 1 Cod.

دلارای خوب ولبر وچهره شاه — 1 Cod.

بیامد نزدیک سالار شاه — 1 Cod.

دلارای دختر بمانند ماه — 2 Cod.

7 ut meus 1 Cod.

یکی جام می دید پر بد نبید 1 Cod.

یکی جام چون می که پر بد نبید 1 Cod.

یکی جام چون حوضک پر نبید 1 Cod.

یکی جام زرینا به پرور نبید 1 Cod.

یکی جام چون کوفته زررا بدید 1 Cod.

یکی جام می حوضک پر نبید 1 Cod.

یکی جام چون خون کوثر نبید 1 Cod.

Fol. m. 61[a] lin 2. v. 1.
برفتم که اسپش برانم زکشت
Sic omnes collati Codd.

lin 2. v. 2.
ut meus 5 Codd.

مرا خود باسپ وبکشتم نهشت 3 Codd.

مرا خود بکشتن وبکندم نهشت 3 Codd.

مرا خود بکشتن وبراندن بهشت 2 Codd.

مرا خود ابا اسپ وکشتم نهشت 2 Codd.

مرا خود بکشتن براندن نهشت 3 Codd.

مرا خود باسپ وبکشته نهشت 2 Codd.

مرا خود بهشته وبرآمد بکشت 1 Cod.

مرا خود بآب وبکشتم نهشت 1 Cod.

مرا خوید وبآاسپ وکندم نهشت 1 Cod.

Fol. m. 61[b] lin 5. v. 2.

ut meus 4 Codd.

. . . . وزور وهنر 1 Cod.

. . . . وتیر وتبر 5 Codd.

. . . . وتیغ وهنر 1 Cod.

. . . . وفر وهنر 1 Cod.

. . . . وتیر ووفر 2 Codd.

. . . . بشمشیر تیز و[illegible] تبر 7 Codd.

. . . . وفر وهنر 3 Codd.

. . . . وتیر وتیر 2 Codd.

به بخت اندرون زخم گوپال سر 1 Cod.

fol. n. 59^a lin. 17. v. 1. 2. ([illegible])

زبیکان . . . .
برآورد از آب و در آتش بسوخت — 6 Cod.

چو خورشید تیز آتشی برفروخت — 1 Cod.

بر ———

چو ———
بر . . . آب اندر . . . . . — 5 Codd.

چو ———
بروخار وخاشاک وهیزم بسوخت — 4 Codd.

چو ———
برآورد از آب و با آتش بسوخت — 1 Cod.

چو ———
برآورد از آب و آتش بسوخت — 2 Codd.

چو ———
برآورده زآب اندر آتش بسوخت — 3 Codd.

چو ———
برآورد از آب وبر آتش بسوخت — 1 Cod.

چو ———
برآورد از جا بر آتش بسوخت — 1 Cod.

جوانی بدو وتنکی روزکار
وز . . . وفردا . . . — 1 Cod.

جوانی بدو تنوی روزکار
وز . . . و . . . . — 1 Cod.

جوانی بدو نیکی روزکار
وزامروز وزفردا کرفتن شمار — 2 Codd.

جوانی بدو وتنکی روزکار
وز . . . وز . . . . . — 1 Cod.

جوانی بدو مستی روزکار
وز . . . وز . . . . — 1 Cod.

جوانی وتندی ازین روزکار
وز . . . وز . . . . . — 1 Cod.

جوانی بدو تنکی روزکار
که آمد بدست من ایدر رخوار — 1 Cod.

---

fol. n. 60^b lin. 2. v. 1. 2.

یکی جام زرین برو برنبید — 4 Codd.

یکی جام چون خون کبتر نبید — 4 Codd.

یکی جام می خون کبتر نبید — 2 Codd.

[illegible marginal notes; includes "fol. 60^b lin. 2."]

جوانی بدو پستی روزکار
درامروز فردا کرفتن شمار — 1 Cod.

جوانی بدو تنکی روزکار
وزامروز فردا کرفتن شمار — 8 Codd.

جوانید بدان تنکی روزکار
وزامروز و فردا ——— — 1 Cod.

8

1 Cod.	اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک تو با بیخ تندی میاغاز ونیک
1 Cod.	اگر شاخ برخیزد از بار تنک تو با شاخ تندی میاغاز وتنک
1 Cod.	اگر شاخ بد خیزد از بیخ تنک تو با بیخ تندی میاغاز و ننک
1 Cod.	اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک تو با او به تندی میاغا وریک
2 Codd.	اگر شاخ برخیزد از بیخ نیک ابر شاخ بیند همان بار نیک
1 Cod.	اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک تو با بیخ تندی میاغار ونیک
2 Codd	اگر شاخ بد خیزد از جای نیک تو با شاخ بندی میاغار وریک
1 Cod.	اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک تو با شاخ بندی میاغاز نیک
1 Cod.	اگر شاخ برخیزد از بیخ نیک تو بر شاخ بندی میاغار وریک
1 Cod.	اگر شاخ برخیزد از بیخ سنک تو با بیخ تندی میاغاز ننک

fol. n. 57b ننا 10 . 0 . 3 . 4.

1 Cod.	شوم شان یکایک بدام آورم که آئین شمشیر وجام آورم
1 Cod.	شوم شان یکایک براه آورم کر . . . . وکاه . . .
2 Codd.	شوم شان یکایک بدام آورم کز آئین وشمشیر جام آورم
1 Cod.	کز . . . . کام . . . .
2 Codd.	کز آئین به شمشیر وجام آورم
2 Codd.	. . . . براه . . . . کز . . . وشمشیر جاه آورم
3 Codd.	. . . . بدام . . . کز آئین شمشیر وجام آورم
1 Cod.	شوم یک بیک شان بدام آورم
1 Cod.	شوم شان یکایک بدام آورم ازایشان به شمشیر نام آورم
1 Cod.	وزین کار فرجام نام آورم
1 Cod.	کز آئین وشمشیر وکاه آورم سوی شان یکایک بره آوریم

Laud. 45.

قباد از بزرگان سخن ها شنید
زافراسیاب وسپه چون سزید — 1 Cod.

قباد از بزرگان سخن پرسید
زافراسیاب وسپه چون سزید — 8 Cod.

قباد از بزرگان برتر رسید
که افراسیاب از جهان شد پدید — 1 Cod.

قباد از بزرگان سخن چون شنید
بافراسیاب آن سپه برکشید — 1 Cod.

قباد از بزرگان سخن پور رسید
زافراسیاب آن سپه را بدید — 1 Cod.

fol. m. 56a lin 20. v. 3. 4

اگر شاخ بر خیزد از بیخ نیک
تو با شاخ بر برمیا غاز ریک — 1 Cod.

اگر شاخ بر خیزد از شاخ نیک
تو بر شاخ تنوی میا غاز و ریک — 1 Cod.

اگر شاخ بر خیزد از بیخ نیک
تو با بیخ تندی میا غاز ریک — 1 Cod.

تو با شاخ وبندی میا غاز ریک — 1 Cod.

اگر شاخ بر خیزد از بیخ تنک
تو با شاخ تندی میا غاز رنک — 2 Cod.

بیابان بی ره سپه برکشید — 2 Cod.

بیابان وبی ره همی گسترید — 1 Cod.

بران بارهٔ دژ سپه برکشید — 1 Cod.

بیابان باره سپه برکشید — 3 Cod.

بیابان وباره سپه برکشید — 3 Cod.

بیابان سراسر سپه گسترید — 2 Cod.

بیابان باره سپه گسترید — 1 Cod.

fol. m. 54a lin 9. v. 3. 4.

قباد از بزرگان سخن چون شنید
ازافراسیاب آن سپه را بدید — 2 Cod.

بیامد برابر صفی برکشید — 2 Cod.

زافراسیاب آن سخن چون شنید — 2 Cod.

قباد از بزرگان سخن پرسید
چو افراسیاب آن سپه را بدید — 1 Cod.

قباد از بزرگان سخن بر رسید
پس افراسیاب وسپه را بدید — 2 Cod.

که بکذشته بود او ازین روی آب 2 Codd.

که بکذشته بودش ازین روی آب 4 Codd.

که بکذشته بود از لب رود آب 1 Cod.

که بکذشته بود او بدین سوی آب 1 Cod.

که بکذشته بودست ازان روی آب 1 Cod.

hi 14. v. 1. antepos. q. v. 2 Codd.

fol. m. 4b hi 8. v. 3. 4.

چو این کرده شد چارهٔ آب ساختن
زدریایها آبها بر فراختن 1 Cod.

زدریا برآورد و هامون نواختن 1 Cod.

چو این کرده بد چارهٔ آب بساختن
زدریایها رودها را نواختن 1 Cod.

چو این کرده شد چارهٔ آب ساختن
زدریایها رودها را بساختن 5 Codd.

چو این کرده شد چارهٔ آب ساختن
زدریا بهامون اندر نواختن 1 Cod.

زدریایها رودها را بتاختن 2 Codd.

زدریایها رودها را نواختن 1 Cod.

زدریایها رودها را بساختن 2 Codd.

زدریا بهامونی اندر شناختن 1 Cod.

زدریا جهار رودها را بساختن 1 Cod.

زدریایها رودها بر فراختن 2 Codd.

زدریا بهامونش اندر بتاختن 3 Codd.

زدریا بهامونش اندر فراختن 1 Cod.

زدریا بهامون وصحرا بتاختن 1 Cod.

زدریا بهامونش اندر بباختن 1 Cod.

fol. m. 43b hi 13. v. 1. 2.

بسوی حصار دژ اندر کشید
بیابان وبیره سپه گسترید 1 Cod.

.... وباره .... 1 Cod.

بیابان بیره سپه گسترید 3 Codd.

بدارمش ازان سوی پل یکزمان	1 Cod.
بدارمش ازان سوی پل یکزمان	3 Codd.
بران رمش ازان سوی پل یکزمان	1 Cod.

li 12. v. 1.2.

که برما سرآمد	10 Codd.
که برمان سرآمد نشاط ومزیح (سلیح)	

li 12. v. 3-4.

بزه	18 Codd.
بشو تازیان تا سوی پل دمان بزه برنهاد آن دو زاغ کمان	1 Cod.
بشو گیو تا بر سر پل دمان بزه برنهاده دو زاغ کمان	1 Cod.

li 13. v. 1.2.

ut meus	13 Codd.
سنان درفش جفا پیشه دید	1 Cod.
چو آمد به نزدیکی پل رسید درفش جفا پیشه از دور دید	1 Cod.

li 13. v. 3.4.

ut meus	1 Cod.
که بگذشت دیدش ازان روی آب	1 Cod.

li 10. v. 3. interposita: (vid. m. li 14.

تهمتن بپوشید ببر بیان نشست از بر پشت پیل ژیان	3 Codd.
نشست از بر رخش شیر ژیان	1 Cod.

li 10. v. 3-4.

برستم چنین گفت گیو دلیر که ای پهلوان زادهٔ شیرگیر	2 Codd.
چنین گفت پس گیو با پهلوان که ای نازش شهریار وگوان	14. Codd.
برستم چنین گفت گیو دلیر که ای پهلوان زاده گرد دلیر	1 Cod.
برستم چنین گفت گیو دلیر که ای پهلوان زادهٔ گرد دلیر	1 Cod.
برستم چنین گفت گیو هژبر که ای پهلوان زادهٔ گرد گبر	1 Cod.
برستم چنین گفت گیو دلیر که ای نامور گرد درنده شیر	1 Cod.
li 11 v. 1.2. برافراسیاب	24 Codd.

li 11. v. 3. 4.

سر پل بگیرم بران بو گمان بدارمش ازان روی پل یکزمان	14 Codd.

lin. 7. v. 3. 4.

که مارا بدین جام می جای نیست
همی با تو مارا همی پای نیست — 2 Codd.

همی با تو ابلیس را پایه نیست — 10 Codd.

همی با تو نام آوران پای نیست — 1. Cod.

همی با تو نام آورا پایه نیست — 1 Cod.

------ رای نیست
همی با تو ابلیس را پای نیست — 2 Codd.

------ رای نیست
همی با تو اینش سراپای نیست — 1 Cod.

lin. 8. v. 1. 2.

می کرز و یکر زخم و میدان جنک
نیامد جز از تو کسی را بچنک — 12 Codd.

می کرز یکر زخم ....
جز از تو کسی را نیامد بچنک — 5 Codd.

تو او کرز یکر زخم و ....
نیامد جز از تو کسی را درنک — 2 Codd.

می و کرز کارخم میدان جنک
نیامد جز از تو کسی را بچنک — 1 Cod.

lin. 8. v. 3. 4.
ut meum. — 13 Codd.

می بلبلی ..... — 1 Cod.

می ~~[illegible]~~ و بلبل .... — 1 Cod.

یکی بلبلی .... — 1 Cod.

می کابلی .... — 2 Codd.

سی بلبل .... — 2 Codd.

lin. 9. v. 1. 2.
ut meum — 19 Codd.

زواره چو بلبل بکف برنهاد — 1 Cod.

زواره چو بلبل ....
هم از شاه کاوس را کرد یاد — 1 Cod.

lin. 9. v. 3. 4.
ut meum — 17 Codd.

تهمتن بر و کرد چند آفرین — 1 Cod.

lin. 10. v. 1. 2.
ut meum — 2 Codd.

خنکر آنکه از جام می بشکرد — 1 Cod.

هزبر آنکه او جام می بشکرد — 7 Codd.

هزبر ~~بفکند~~ بفکند شیر را بشکرد — 1 Cod.

هزبر افکند شیر را بشکرد — 4 Codd.

هزبر آنکه او جام جم بشکرد — 1 Cod.

خورند
هزبر افکند شیر را بشکند — 1 Cod.

lin 4. v. 3.* antepos.

اگر نامور سرور افراسیاب
همی رای جوید بدین روی آب — 1 Cod.

چنانک بر گشت از روزگار
گر آید بایدر مرآن نامدار — 1 Cod.

lin 4. v. 3. 4.

ut mem. — 14 Codd.

———

بفرمای تا بر یکی کابلی — 1 Cod.

———

به پیمای تا سر یکی کابلی — 2 Codd

———

به پیمایه تا بر یکی بلبلی — 1 Cod.

———

به پیمایه با هر یکی بلبلیا — 1 Cod.

——— کابلی
به پیمای تا سر یکی بلبلی — 2 Codd.

——— کابلی
به پیمای تا سر یکی یا بلی — 2 Codd.

lin 5. v. 1. 2.

به پیمود ساقی و می داد زود
تهمتن شد از دادنش شاد زود — 6 Codd.

به پیمود ساقی و درداد زود — 4 Codd.

———

به پیمود *ساقی و می زود داد
تهمتن شد از آمدن زود شاد — 3 Codd.

به پیمود ساقی و می زود داد
تهمتن شده از می و رود شاد — 1 Cod.

lin 6. v. 1. 2.

که شاه زمانه مرا یاد باد
همیشه ——— — 12 Codd.

———

همیشه سر تختش آباد باد — 1 Cod.

———

زغم ها دل شاه آزاد باد — 1 Cod.

———

بگفت و بخورد و زمین بوسه داد — 1 Cod.

lin 6. v. 3. 4.

دگر باره بستد زمین داد بوس
چنین گفت ~~[illegible]~~ کاین باده بر یاد طوس — 2 Codd.

بخورد و بگفت و زمین داد بوس
چنین گفت کاین باده بر روی طوس — 2 Codd.

بگفت و بخورد و زمین داد بوس
چنین گفت کاین باده بر روی طوس — 2 Codd.

بکف برگرفت و زمین داد بوس
چنین گفت کاین باده بر روی طوس — 1 Cod.

زکف بر . . . . . .
چنین . . . . . . — 1 Cod.

بخورد و از آن پس زمین داد بوس
چنین گفت . . . . . . — 1 Cod.

lin 7. v. 1. 2.

ut mem. — 15 Codd.

———

ابا پهلوان . . . . — 5 Codd.

———

بر پهلوان . . . . — 1 Cod.

درین دشت کینه گر از ما یکیست — 3 Codd.
همه خیل توران . . . . . .

همه خیل توران بجنگ اندکیست — 1 Cod.
اگرچه دران جنگ رستم یکیست

In 3. v. 1 interponitur:

سواران گردنکش نامدار
یکی صد هزارند درکارزار — 1 Cod.

et aliter
هماناکه برگشت ازو کارزار
بجرامد بایور ز مردان کار — 1 Cod.

In 3. v. 1. 2.

چنین کینه گاهی بباید مرا
زایران سپاه نباید مرا — 4 Codd.

چنین رزمگاهی بباید مرا — 7 Codd.

چنین رزمگاهی . . . .
زتوران . . . . . — 7 Codd.

چنین کینه گاهی . . .
زتوران . . . . — 3 Codd.

In 3. v. 3. 4.

ut nunc. — 15 Codd.

شوه ———
همه نامداران . . . . — 2 Codd.

شوه هشت . . . .
چنین . . . . — 1 Cod.

شوه هشت گرد چنین انجمن
چنین . . . . . — 3 Codd.

چنین هفت گرد سوار انجمن
چنین . . . . . . — 1 Cod.

دگر هشت . . . . . .
همه . . . . . . — 1 Cod.

فتد هفت . . . . . .
چنین . . . . . — 1 Cod.

In 4. v. 1. 2.

یکی با صد و ده زما با هزار
سواران گردن کش نامدار — 4 Codd.

یکی با صد ودو . . . . .
سواران . . . . . — 1 Cod.

زما یک سوار وزترکان هزار
سپاهی لشکر نیاید بکار — 1 Cod.

یکی مرد با پانصد ودو هزار
سواران اسپ افکن ونیزه دار — 5 Codd.

سواران گردنکش نام دار
یکی صد هزارند درکارزار — 1 Cod.

سواران گردنکش نامدار
یکی صد هزارند درکارزار — 1 Cod.

یکی گرد باپانصد ودو هزار
سواران اسپ افکن ونیزه دار — 1 Cod.

یکی باشد ازما وزیشان هزار
سپه را چه باید گرفتن شمار — 1 Cod.

یکی باشد . . . . . .
فروتنی لشکر نیاید بکار — 2 Codd.

یکی باشد . . . .
سپه چند باید زترکان شمار — 1 Cod.

4 Codd.	——— عنان پیچ واسپ افکن و نامدار
1 Cod.	——— عنان پیچ وبیدار وکرد وسوار
2 Codd.	——— زره دار وبرکستوان در سوار
1 Cod.	——— عنان پیچ برکستوان در سوار
1 Cod.	——— عنان پیچ برکستوان بر سوار
1. Cod.	——— سپه چند باشد زتوران سوار

lin. 2. v. i. 2.

9 Codd.	ut mener
9 Codd.	——— برین ———
1 Codd.	——— درین ———
1 Cod.	ابر دشت اگر . . . . ———

lin 2. v. 3. 4.

7 Codd.	برین دشت کینه گرازما یکیست همه شهر توران بجنگ اندکیست
1 Cod.	——— همه ملک توران ———
3 Codd.	——— همه خیل توران ———
3 Codd.	~~[illegible]~~ برین دشت اگر از بر ما یکیست همه ملک توران ———

4 Codd.	که چندین ——— زلشکر - - - - - .

lin 25. v. i. 2.

12 Codd.	ut mener
1 Cod.	——— بتابید از - - - - -
1 Cod.	——— بتابید از دور چرخ آفتاب

lin 25. v. 3. 6.

21 Codd.	ut mener.
1 Cod.	——— بخندید وکفت ——— جفت

Fol. 71^a lin 1. v. i. 2.

20 Codd.	- - - - - ترسی چنین زکرد ~~[illegible]~~ سواران توران زمین
1 Cod.	——— هم از نامداران توران زمین
1 Cod.	——— ترسی زکین زکرد . . . . . .

lin i. v. 3. 4.

2 Codd.	سپاهش فزون نیست از صد هزار عنان پیچ ومرد افکن ونامدار
7 Codd.	——— عنان پیچ وبرکستوان در سوار
1 Cod.	——— بهر چند باشد زتوران سوار

12

کرازه چو باد دمان باز کشت	4 Codd.
پس آنکه چو باد دمان باز کشت ابا نعره و	1 Cod.
چو باد دمان آنزمان باز کشت ابا نعره و	1 Cod.
از انجا چو باد دمان باز کشت ابا نعره و	1 Cod.
زواره چو باد دمان کشت باز تو کفتی بزخم اندر آمد کراز	1 Cod.

hi 23. v. 3. 4.

ut nunc.	17 Codd.
چو آمد کرازه به نخچیر کاه	1 Cod.

hi 24. v. 1. 2.

ut nunc.	5 Codd.
بر اندیش آهنک نخچیر کرد	2 Codd.
که برخیز واز خرمی بار کرد	7 Codd.
ازین خرمی یک زمان بار کرد	1 Cod.

hi 24. v. 3. 4.

که چندان سپاه ست کاندازه نیست زلشکر بلندی و هاموں یکیست	13 Codd.
به پیشش بلندی و هاموں یکیست	2 Codd.

کرازه چو کرد سپه را بدید بیامد سپه را همه بنکرید	7 Codd.

hi 22. v. 1.

نکه کرد ویکسر بدید آن سپاه سپاهی که بد همچو ابری سیاه	15 Codd.
نکه کرد و . . . . . . که از کرد تاریک شد هور وماه	3 Codd.
نکه کرد و . . . . درفش سپهدار توران سپاه	1 Cod.
بدید انکه شد روی کیتی سیاه زکرد سپهدار توران سپاه	4 Codd.

hi 22. v. 3. 4.

بدیدش که برخاست از دشت کرد درفشی پدید آمد ازدورمرد	3 Codd.
درفشش پدید آمد وکرد مرد	1 Cod.
درفشی . . . . . . زرد	1 Cod.
بدید آنکه از دشت برخاست کرد درفشی پدید آمد از لاجورد	3 Codd.
بدید آنکه شد روی کیتی سیاه درفشی سپهدار توران سیاه	1 Cod.

hi. 23. v. 1. 2.

زواره چو باد دمان برکذشت ابا نعره وبانک وآواز کشت	7 Codd.

خاتمة الطبع Ex fragmento

Index V. L.

In initio 70^b lin 15. legg.

lin 15. v. 4. .... داستان بازرانو 1 Cod.

lin 16. v. 1. .... ازان 14 Codd.

.... ازین 1 Cod.

وزان ... جنکي .... 5 Codd.

ازین ... جنکي ... 1 Cod.

وزان هشت کرد دلاور سوار 2 Codd.

وزان هشت جنکي سوار دلیر 1 Cod.

v. 2. که بودند هر یک سري نامور 2 Codd.

که بودند هر یک بکردار شیر 1 Cod.

lin 16. v. 3. 4.

وزان پس به لشکر سراسر بکفت
که مارا فتادست کاري شکفت 3 Codd.

کزیده هم انکه بایشان بکفت 1 Cod.

کزید و بهر یک هم انکه بکفت 1 Cod.

ازایدر هم انکه بهر یک بکفت 5 Codd.

کزید وهمانکه بهر یک بکفت 2 Codd.

lin 17. v. 1. 2. بباید کنون چارهٔ ساختن
بناکاه بردن یکي تاختن 6 Codd.

بباید کنون کارها ساختن 3 Codd.

که مارا بباید کنون ساختن 6 Codd.

بباید کنون چارهٔ ساختن
بناکام بردن یکي تاختن 1 Cod.

بباید یکي چارهٔ ساختن
بناکاه بردن یکي تاختن 1 Cod.

lin 17. v. 3. 4.

کراین هفت یلرا بجنک آوریم
جهان پیش کاوس تنک آوریم 13 Codd.

جهان بر بداندیش تنک آوریم 3 Codd.

کران ——
جهان را بکاوس تنک آوریم 2 Codd.

کران ——
جهان بر بداندیش تنک آوریم 5 Codd.

کران هشت ——
جهان پیش —— 2 Codd.

lin 18. v. 1 چنین است با .... 2 Codd.

lin 18. v. 3. 4.

ut meus. 8 Codd.

سپه را برایشان بناکه زدن 3 Codd.

بناکاه خودرا بایشان زدن 1 Cod.

بناکاه لشکر برایشان زدن 1 Cod.

lin. 3. v. 2. ..... پر

v. 3. antepenult:

چو نزدیک شاه ترکان رسید
بدل گفت کامد زمانش پدید

lin. 5. v. 2. ~~antepenult~~

پر از آب رخ خشک مانده دهن

v. 3. antepenult:

یکایک سواران پس اندر دمان
شکسته سلاح و گسسته روان
همی تاختند چون باد افراسیاب
شتابنده بگذشت از روی آب
دلش خسته وکشته لشکر دو بهر
همی نوش جست از جهان یافت زهر
ز لشکر هرانکس که بر جنگ ساز
دو بهره نیامد به خرگاه باز
همه کشته بودند یا خسته تن v. 3.

lin. 6. v. 1. antepenult:

ز گنج و ز تخت و کلاه و کمر
ز تیغ و ز خفتان و خود و کمر

ز پیرایه اسپان زرین ستام v. 1.

lin. 7. v. 1. antepenult:

همه گرد کردند ایران سپاه
بدل شادمان گشته زان رزمگاه

lin. 8. v. 1. antepenult:

نوشتند نامه بکاوس شاه
ز پیکار و از دشت نخچیرگاه

وزان کز دلیران بشد کشته کس
زواره زاسپ اندر افتاد و بس
بگرگین چنین گفت پس پهلوان
کز ایدر برو شاد و روشن روان
به بر نامه نزدیک کاوس کی
بگو آنچه دوران بیفکند پی
جهان هدیه‌ها را فرستاد نیز
بگردان و گردنکشان داد چیز
بدان دشت فرخنده بر پهلوان
دو هفته همی بود روشن روان
سوم هفته نزدیک شاه آمدند
بدیدار فرخ کلاه آمدند

v. 3. antepenult:

جهان را چنین دست بازی بسیست
ز هر رنگ نیرنگ سازی بسیست
نه زو شاید ایمن شدن روز ناز
نه نومید گشتن بر د زنیاز

lin. 9. v. 1. 2. Cum hoc disticho finitur ~~[illegible]~~ Textus persic. Voluminis 1.
ita ut Vol. II. ~~[illegible]~~ incipiatur ~~[illegible]~~ hist. Sohrabi, separatim edit. ab Atkinsonio. Inde subscriptum est

تمام شد جلد اول از کتاب شاه نامه
بتاریخ یازدهم جلائی سنه ۱۸۱۱ عسوی
مطابق نوزدهم جمادی الثانی سنه
۱۲۲۶ هجری

15. 21[a] antepen.:

بهم برزنند این سپاه ترا
بخاک اندر آرند گاه ترا

22. a) چرا تازیان ....

23 a) بجایی که ....

24. a) مرا خود نباید بدین جنگ کمر

25 a) نخوانیم

1) که یکسر زنانند اندر نبرد

30 1) ..... بباید کشید

31. a) antepen.

به بینی کنون تیغ مردان مرد
کزین پس بیادت نیاید نبرد

31 a) ..... ببرم سرت

1) ..... ومغفرت

32. a) آن loco این

sequitur nunc post vers. hunc 32.

زرستم بترسید افراسیاب
نکرد ایچ بر جنگ جستن شتاب
پس لشکر اندر همی راند نرم
مهان را زهرسو همی خواند گرم

سبک

(ibi fol. 71 a) hic 20. v. 3. ..... تیز کرد

hic 21. v. 1 چو رستم چنان دید کرز گران

v. 2. ..... بیفشارد ران

hic 22. v. 1. پور

v. 4. ..... بچنگ

hic 23. v. 1. antepen.:

برآمد درخشیدن تیغ تیز
زمین از نهیب آمد اندر گریز

..... چو شد تیره تر چشم توران سپاه

v. 3. 4. loco eor. habet:

زپیران بپرسید افراسیاب
که این دشت جنگست یا جای خواب
که در جنگ جستن دلیران بدیم
سگالش گرفتیم وشیران بدیم
کنون دشت روباه بینم همی
سرازرزم کوتاه بینم همی
زشیران توران گزیده تویی
جهانجوی و هم رزم دیده تویی

hic 25. v. 1. ..... چو پیران

fol. 71[b] hic. 3. v. 2. ..... مهتران

v. 3. loco هم مرا

hic 4. v. 3. 4. et hic 5. v. 1. 2. loco eor. habet:

کجا نامداران که با خشم وکین
شود سوی کردان ایران زمین
بچنگ آورد رستم بد گهر
بدو بخشم این تاج وتخت وکمر

Infra

آغاز داستان بیلسم
چو گفتش این گونه افراسیاب
دژم گشته از بخت وسر پر شتاب

lin. 11. v. 4. بدارمش . . . .

lin. 12. v. i. 2. . . . . . سليح

. . . . . مزيح

v. 4. بزه . . . .

lin. 13. v. 3. . . . . بودش ازين روي آب

lin. 14. v. i. antepoint,

فرستاد کرد کیو سترک
باکاهي پهلوان بزرک

~~Bahar~~ رزم رستم با افراسیاب

v. 3. . . . . . سپه او بجنک

v. 4. . . . . نهنک

lin. 15. v. 2. . . . . . ازتن او رمید

v. 3. زچنک وبر و بازو و يال او

v. 4. هول

lin. 16. v. 3. 4. et lin. 17 v. i. 2. transpoint et legit

. . . .

چو برزین وفرهاد جنک آوران
چنان . . . . . بجنک
. . . . . . بجنک

lin. 17. v. 3. . . . . همه یکسر از

lin. 18. v. i. antepoint:

بفرمود تا بوق وکوس نبرد
زدند وبرزم اندرون حمله کرد
کشیدند شمشیر و ژوبین وکرز
دلاور سواران با فر و برز
دلیران ایران بکوشش درون
بر و يال و باره همه غرق خون

v. 4. دوتا کرد بسیار بالای ~~گرز~~

lin. 19. v. i. 2. omitt.

v. 3. سران سما سپه

lin. 20. v. i. ازو

v. 3. antepoint seriem versuum quos in annexa schedula ad pag. 71. ~~Excerptis~~ in Excerptis e Cod. Gott. A. jam exscripsi.

Sed hic V. L. ~~tant~~ et correctiones sunt

Beit 2. a) . . . . کرزم
b. پیشش
3. b) زفربان
5. b) پیشش
10 a) بخنجر
ii a) . . . . نوذران
b) همي کوفتی سر بکرز کران
12. b) . . . . . باتیزدم
13 a) همي رزم . . . . .
14. 15. 16. locis cor. habet:

زوارن بیامد بکردار شیر
ببازو کمان اژدهاي بزیر
همي تاختند چون باد کرکین کو
ابا نامداران کردان نو
چو فرهاد وبرزین نام آوران
کشیدند شمشیر وکرز کران

18. b) چرا رنجه . . . .
19. a) . . . . تو رزم . . .
20 a) antepoint

مکر آنکه ازپهلوانان تنی
ازین نامداران ایران زمي

fol. 76 hi. 1 ..... چه ترسي چنين v. 1. [illegible] hi 15 [illegible] V. L.

زگرد سواران توران زمين v. 2.

فزون نيست v. 3.

عنان پيچ و بر گستوان ور سوار v. 4.

hi 2 v. 4. همه شهر توران ....

hi 3. v. 2. ..... نبايد مرا

hi 4. v. 1. يكي مرد با پانصد ودو هزار

سواران اسپ افگن و نيزه دار v. 2.

v. 3. adsequitur:

اگر نامور سرور افراسياب
همه رايش جويد بدين روي آب
همانا كه بر گشته از روزگار
گرآيد بايد مرآن نامدار

hi 5. v. 1. ..... وداد زود

تهمتن شد از داد نش شاد زود v. 2

hi 6. v. 1. ...... ياد ياد

v. 3. 4. ita habet:

دگر باره بستد زمين داد بوس
چنين گفت كين باده بر روي طوس

hi 8. v. 2. ..... بچنگ

v. 4. ..... بخورد

hi 10. v. 1. ..... خورد

v. 2. هز بر آنكه ....

v. 3. adsequitur:

زبكماز و رامش نكرد هيچ كم
بشادي بيفزود وكاهيد غم
كاي نازش شهريار وگوان v. 4.

سپه را ......
همه چاره دشمنان ...
بنخچير....
نكردند كس ياد ....

آگاهي يافتن افراسياب از آمدن [illegible]
ايرانيان به بهانه شكار بزمين توران

پس آگاهي آمد ......
ازايشان ......

جنگي [illegible] نكرد v. 1.
hi 16. v. 3. 4. ita habet:

وزان پس به لشكر سراسر بگفت
كه ما را فتاده است كاري شگفت

hi 17. v. 1. چاره

v. 3. ... هفت يل را بچنگ ..

hi 19. v. 1. adsequitur:

روان وسواران توران سپاه
بدان راي گشتند همراه شاه

v. 1. گزين ....

hi 21. v. 1. 2. transpunt

v. 3. گرازه چو ....

v. 4. بيامد سپه را همي بنگريد

hi 22. v. 1. deest cap. و

بديد تو كه برخاست از دشت گرد v. 3.

v. 4. پديد

hi 23. v. 1. گرازه چو ....

v. 2. ابا نعره و ....

l. 10. v. 1. antepositi:

سوی بزمگه باز رفتند شاد
زبزم وز نخچیر دادند داد
نشستند ورامش برآراستند
ز دلها غم ورنج در کاستند
بکف جام و در گوش بانگ رباب
برآتش سرون گوزنان کباب

باقی سما بامی v. 1.

.... پگاه v. 3.

l. 11. v. 2. ..... وسران

مسیو سما شوه v. 4.

l. 12. v. 1 seqq. ita differt augmentando:

نباید که آن ریمن بد نشان
زند رای با نامور سرکشان
یکی چاره .....
کند .... یوز تنگ
بباید طلایه ....
که چون ....
بباید هر ....
نباید که گیرد ....
گرازه سر تخمهٔ گیوگان
بیامد بران کار ....
چنین گفت با نامور پهلوان
که من رفت خواهم بروشن روان
بدو گفت رستم کای نامدار
برو تازیان تا لب رود بار
بپاس اندران راه بیدار باش
سپه را همی خود نگهدار باش
گرازه شد آن نام بردار شیر
ابا چند نامی سوار دلیر

دمان باز و یوزان بر آهو بره
کمین ساخته بر که و بر دره
بیاورد هر جای خرگوش و سگ
ستوران بخون غرق مانده ز تگ
گرفته سوی کبک شاهین شتاب
زخون کرده چنگل عقیقین عقاب
فتاده غو طبل طغرل برابر
گریزان زگرد سواران هژبر
زکه دیده بانا نعره برداشته
کمین آوران گوش بفراشته
نهاده باهو سیه گوش چشم
جهان چون درخش از کمین که بخشم
بهر سو یکی نامدار از سران
فکندی زگور وز آهو سران
سپهدار با حمله با شیر و گرگ
زپیکان همی ریخت الماس مرگ
که افکند نخچیر بر دشت وراغ
گهی زد بناوک ابر میغ ماغ
سر گور بود از کمندش بدام
دل شیر شمشیر اورا نیام
بیفکند بس گور جنگی زتیر
دل تشنه هامون زخون کرده سیر
پر از خرمی [illegible]روان جهان
از آواز مرغ و تک آهوان

v. 3. 4. transpositi, et legit

بیودند ....
زخنده ....

17 ~~70~~ lin. 1. v. 1. ..... مهتران مرد چند

v. 3. antepon. :

برآراست رستم یکی جشن گاه
که بزم آرز و کرد خورشید و ماه

v. 4. نبیذ و شکار ......

lin. 2. v. 1. antepon.:

چو چندی بدین سان گذر کرد روز
بشادی و رامش همه دل فروز

v. 2. نامبردار نیو ......

lin. 3. v. 1. زد .... مرد

v. 2. بپوشیم ....

v. 3. وباز ....

lin. 4. v. 1. کمند .... سمند

v. 3. antepon.:

به نخچیر کردن بدشت دو غوی
ابا باز و یوزان نخچیر جوی
بژوبین گراز و تذروان بباز
بگیریم یکسر بروز دراز
بدان دشت توران شکاری کنیم
که اندر جهان یادگاری کنیم
چنین رای بینم من ای پهلوان
اگر دیر پذیری بروشن روان
که از خسروان هر که این بنگرد
برین کام ما آفرین گسترد

v. 4. جهان باد و نیکی سرانجام تو ...

lin. 5. v. 3. antepon.:

همین است رای ای گو نامور
جهان را بمانیم یکر یاد کار
چو فردا شود چاک روز آشکار
سزد گر بدان جای جوییم شکار
می و جام و نخچیر برهم زنیم
دمادم نبیذ دمادم زنیم

lin. 6. v. 3. بازور .... بایوز

v. 4. ...... رود شهد

lin. 7. v. 2. .... کوه و دگر رود آب

v. 3. ..... و بیابان به پیش

v. 4. گله گشته ....

lin. 8. v. 1. antepon.

فرود آمدند از لب رود بار
چنین سرخوش از بادهٔ خوش گوار

v. 3. antepon.:

برفتند ازان پس به نخچیرگاه
همه بزم جوی و همه رزم خواه
که و دشت نخچیر برداشتند
زگردون همی نعره بگذاشتند

v. 4. به پرنده ....

lin. 9. v. 1. سواز .... سوی

v. 2. از .... گر

v. 3. antepon.:

زشاخ گوزنان رمه در رمه
زمین بیشهٔ گشت عاجین همه
زبازان هوا هم چو ابر بهار
زخون تذروان زمین لاله زار

زمانه ....
همانا بگردد به پرهیز باز
چو همره ....
دلیرت ....
خرد را ....
سخنهای ....

بکام دل خویش برداشت کام
شده شاد دل یافته کام و نام
همه داد ....
ازیرا ....
کجا پادشاه ....
نیازش نبودی به فریاد رس
همه کام خود برگرفت از جهان
ابا نامداران و فرخ مهان
همه بزم و میدان بدی کار او
چو طوس و چو رستم بدی یار او
فریدون منش بود جمشید جاه
نه بیند چو او پادشا تاج و گاه
کر اکنون بدی بندگی را کمر
به بستی بر شاه محمود بر
مر این داستان ....
چنین ....
چنین ....
چنین ....
ز کاوس کی باز پرداختم
کنون رزم کردن کشان ساختم

تمهید داستان شکار کردن رستم
بمرز توران با دلیران ایران و رزم او با افراسیاب

چه گفت آن سراینده مرد دلیر
که نالد برآویخت با نره شیر
که گر نام مردی بجوئی همی
رخ تیغ ....
زبر ....
چو پیشتر ....

مرا عمر بر شصت شد سالیان
برنج و بسختی ببستم میان
که رفتن آمد بدیگر سرای
مگر نزد یزدان به آیدم جای
چنانم که گوئی پدیده جهان
همه کرده های گذشته نهان
چو می بگذرد روزگار بهی
همان به که رنجی بخود برنهی
کنون از ره ....
یکی ....

نخجیر کردن رستم با پهلوانان

بشکار گاه افراسیاب
شنیدم ....
یکی سور ....
بجائی ....
بدو ....
همه کاخها سربسر پرنگار
بدشت اندرون جایگه شکار
کجا آفر ز برز برزین کنون
.... ره نمون
بزرگان ....
شوند انجمن ....

که جوید همي راز گردان سپهر
مگر آنکه دیوش کند تیره چهر

.... و تیز و پرخاش جوي .4. v.

.... بیمارستان .1. v. 24. hn

ترا جاي زیباتر از شارستان .2. v.

..... و سختي فتاد .1. v. 25. hn

fol. 70a hn. 1. v. 3. antequit:

بکیتي جز از پاک یزدان نماند
که منشور تیغ ترا بر نخواند

بجنگ .... v. 3.

..... بر تراي همي .1. v. 2. hn

برابر بجنگ اندر آیي همي v. 2.

آمدت ... آمد و v. 4.

نیاید .... hn. 5. v. 2.

همه داد گفتي .... v. 3.

زوام ...... v. 4.

همي از .... hn 6. v. 4.

کاه و تخت ... تخت گاه hn 7. v. 3.

.... مانده زشند v. 4.

همي پوست گفتي بروبر بگفت .4. v. 8. hn

hn 9. v. 3. 4. et hn 10. v. 1. 2. transponit

~~ita habet~~

hn 11. v. 1. legit بگذشت et deest cop. و

کفتش ... گفتي hn 13. v. 3.

روي ... تاج hn 15 v. 2.

پرستنده و .... v. 4.

بر رسید ... بگذرد v. 2.

.... سازد به تیر و کمان .9. v.

نداند بجز پر خرد را زاین hn 16. v. 2.

...... که گیرد ش آز v. 1.

پرنده hn 17. v. 1.

...... و پرنها نجوي درنشاند. v. 2.

بیشه hn 18. v. 1.

نگردش تباه از .... v. 3.

.... ازو ..... پدید hn 19. v. 1.

.... چمید و چرید v. 2.

v. 3. antequit:

اگر شاه کاوس کشتي تباه
جهاندار خسرو نبودي زشاه
چو افتاد اندر چنان جاي بیم
زغم بود بي چاره دل دو نیم
همي کرد پوزش زکرده گناه hn 20. v. 3.

.... لشکر کشن و کوس hn 21. v. 2.

نشنیدم ... خود کامه hn 22. v. 3.

hn 23. v. 1. antequit:

چو دیوانگانست بي هوش و راي
بهر باد کاید بجنبد زجاي

.... نه دین و نه راي v. 1.

v. 3. antequit

یکي اندیشه او همي نغز نیست
تو گوئي بسرش اندرون مغز نیست
کس از نامداران پیشین زمان
نگردند آهنگ زي آسمان

فراوان تبه کرد مرد وستور
براورد از لشکر تور شور
سر بخت کردان افراسیاب
دران رزمکه اندر آمد بخواب

سپهدار چون کارزان کونه دید v. 3.
بی آتش بجوشید هم چون بنید v. 4.

lin 3. v. 3. antepenult:

شما را زبهر چنین روزکار
همی پرورانیدم اندر کنار
که با دشمنم تیغ بازی کنید
بدین کونه در جنک تازی کنید

..... بیشتر جنک آورید v. 3.
جهان را بکاوس تنک آورید v. 4.

lin 4. v. 1. antepenult:

یلان را بزوبین وخنجر زنید
سر سرکشانرا زتن برکنید
جهان سکزی بدرک شیر دل
که از تیغ او کشتن کهدون خجل
بود کز دلیریه به بند آورید
سرش را بدام کمند آورید
هرانکس که اورا بوشت نبرد
ززین پلنک اندر آرد یکرد

برو پادشاهی ودختر دهم v. 1.
همش نام اسپهبدی بر نهم v. 2.

lin 5. [illegible] non habet.

lin 6. v. 1. antepenult:

دمید آتشی اندران کارزار
که شعلش سنان بود وخنجر شرار
جهان کرد بررفت مانند دود
زآسیب رخساره مه شخود

lin 9. [illegible] آمدن کاوس بپارس

بشادی خوردن در اندر کشاد lin 10. v. 2.
..... لشکری ~~لشکر~~ lin 11. v. 2.
..... رهی lin 12. v. 2.
همه تاج دارانش لشکر شدند v. 4.

lin 13. v. 3. antepenult

نمهید داستان کمرابی کاوس [illegible]

چو ایمن شد از دشمن وتاج وتخت
بکرشی بیکر لنحت بر کشت بخت
نکر تا چه کرد آن شه خویش کار
چو اوبر منش کم بود شهریار

..... کشند lin 14. v. 1.
..... دهکمند v. 2.

زبرجد بهر جای اندر نشاخت lin 15. v. [illegible]
چنین ساخت جای خرام وخورش lin 16. v. 1.
که تن یابد از خوردنی پرورش v. 2.

v. 3. antepenult:

زجزع یمانی یکی کنبدی
نشستش که نامور موبدی
ازیرا چنین جایکه کرد راست
که دانش ازانجایی هرکز نکاست

فرستاده برگشت برسان باد
بکاوس گفت آنچه اوکرد یاد

باز آمدن کاوس از بربر وجنگ کردن با افراسیاب

ز بربر ..... . v. 3.

رو سها و v. 4.

lin 2. v. 1. antepunit:

ز مردان گرد از درکارزار
برون کرد لشکر دو ره صد هزار
غو کوس وگرد دلیران جنگ
زمان کرد تار و زمین کرد تنگ

بگردون ~~بیبه~~ همی خاک برزد زآب v. 2.

v. 3. antepunit:

زتورانیان لشکری گرد کرد
که شد روز روشن شب لاجورد
توگفتی بتوران سواری نماند
که افراسیاب اندر ایران بخواند
جهان پر شد از نالهٔ بوق وکوس
زمین آهنین شد سپهر آبنوس
به کینه درآویختند از دو سوی
زخون دلیران روان گشت جوی
ززخم بتر زین وازبس ترنگ
همی موج خون خاست از دشت جنگ
تهمتن بغرید در قلبگاه
بیکر حمله بدریا قلب سپاه
بهر حمله از نیزهٔ جان ستان
سر آورد بر نامداران زمان

چو آن نامه یکسر بپایان رسید
فرستادهٔ نامور برگزید
فرستاده نزدیک افراسیاب
همی تاخت پویان چو کشتی برآب
چو آمد به نزدیک توران سپاه
ببردند اورا به نزدیک شاه

چو آن نامه برخواند افراسیاب v. 1.

lin 22. v. 3. antepunit

تو دانی که چون من کنم رای جنگ
زتیغم بسوزد بدریا نهنگ

lin 23. v. 2. ...... وبتیر و سنان

v. 3. 4. loco cor. habet

ندارد کسی تاب من روز جنگ
نه در بیشه شیر وبدریا نهنگ
منم شیر دل نامدار مهان
بمردی همی باشم اندر جهان
چو آیی بمیدان کین پای دار
بران تا به بینی تو مردان کار
چنانت بفرهنگ ای بد نهاد
که ناری دگر باره ایران بیاد

lin 24. v. 1. دگر گفت کایران ....

v. 3. که تور .... .

..... سزای منست v. 4.

lin 25. v. 4. عقاب اندر .....

fol. 69a lin 1. v. 1.

antepunit:

عنان پیچ اسپ افکن و نیزه دار v. 2

lin 13. v. 2. یاد کرد ......

Gufer. non habet.

lin 14. v. 1. ... همي تخت

v. 2. مبیناد

lin 15. v. 3. 4. et lin 16. v. 1. 2 transpont, et legit

....

که تازه شد آن فر شاهنشهي

همه ......

برین کینه که بر شدیم انجمن

lin 16. v. 3. antepont:

چرا او بر کراید زبربر عنان

بکردن برآریم یکسر سنان

زمین کوه تا کوه پر خون کنیم

زدشمن زمین رود جیحون کنیم

v. 3. ورفت ......

v. 4. به بربرستان روي بنهاد تفت

lin 17. v. 3. ... ازایشان

Gufer. نامه کاوس به افراسیاب

lin 18. v. 1. antepont:

یکي نامه بنوشت کاوس شاه

بنزد سپهدار توران سپاه

v. 4. یازي به بد ....

lin 19. v. 1. ... فزوني مجوي

v. 2. ... آردت پیش ....

lin 21. v. 1. antepont:

ازان رزم ها دل بپرداختي

همه کار بر آرزو ساختي

که از تو دگر لشکر آورد ها

درفش بزرگي برآورد ها

ازانها بدیدي همه نیک و بد

کنون آن گزین کن پسندت خرد

پشیماني انکه نیاید بکار

چو برخیزد از بوم و کشور دمار

چنین گفت شیر ژیان با پلنگ

که بر غرم چون روز شد تار و تنگ

به نیک و به بد کار خود ننگرد

بباید دمان پیش ما بگذرد

ترا هم بدان گونه دانم همي

خرد در سر تو نه بینم همي

بس اندیشه باید درین کار کرد

به پاسخ خرد بایدت یار کرد

گرایدونکه رزم آورم با سپاه

جهان را کنم پیش چشمت سیاه

زبس گرز و شمشیر مردان مرد

زابر اندر آرم سرت را بگرد

بگرز گران و به شمشیر تیز

نه آورد یابي نه راه گریز

گرایدونکه با این سپه بگذرم

سر و افسرت زیر پي بسپرم

ترا با دلیران آن انجمن

ندارد به کس رستم پیلتن

بتوران زمین گر شدي شهریار

ابا شاه و شهر دلیران چه کار

li 3. v. 1. anteponit:

زپیل وز پیروزهٔ وتخت عاج
زدیبای ودیهیم واز درّ تاج
هم از تیغ هندی وگرز گران
ز پرمایه اسپان واز گوهران
همان خود و برگستوان بی شمار
زپیلان جنگی فزون از هزار

li 4. v. 2. ... برجلیل ... گهر بافته

li 5. v. 4. [3.4] گرو ... زیر ... شو ... رو

li 6. v. 1. anteponit:

به بخشود بر شاه هاماوران
بدل در نیاورد بند گران
هم او رفت و پس کار سازی گرفت
همی خویش را سرفرازی گرفت
یکی تخت پیروزه چون آسمان
بگوهر درخشنده چون اختران
دو صد جامه دیبا بران برفرود
بزر و گهر بافته تار و پود
صد و چل کنیزک ابا طوق زر
دو صد ریدک خوب زرین کمر
زاسپ و ز اشتر فزون از شمار
همه فرش و دینار کردند بار
فرستاد نزدیک کاوس شاه
شکوفید ازان شاه ایران سپاه

v. 1. پس انکه به لشکر آمد زشهر

v. 3. antepont:

برآرامش کاید بایران زمین
زکشور طلبگرد گردان گزین

v. 3. زسه صد هزار ....

li 7. ایلچی فرستادن کاوس شاه بشاه روم

li 8. v. 4. [3.4] کسی کو بتازد ببر یا ببوم

li 9. v. 1. antepont

فرستاده باید به نزدیک من
برافروختن رای تاریک من

v. 3. antepont:

گرایند ایدر همه ساخته
سنانها بابر اندرافراختند

li 10. v. 1. antepont:

باندازهٔ خویشتن هر کسی
همی نیکوئی ها نمودی بسی
شهان دلاور ابا تخت زر
بر شاه رفتند بسته کمر

v. 2. dat cap. 9. ante نیزه

v. 3. .... وبه بربر چه کرد

v. 4. .... بروز نبرد

li 11. v. 2. antepont

کنون سوی ایران بپوید همی
زتوران سپه رزم جوید همی

v. 1. dat cap. 9

lin. 20. v. 1. .... گفتی که رود زم ست

v. 3. antepoint

فراوان ازان مردمان کشته شد
بسر بر سپهر بلا گشته شد
ز گردار سالار نا ~~هشیار~~ هوشیار
بد آمد سپه را بدان کارزار
ز کشته درو دشت کشته چو کوه
گریزان بهر گوشهٔ شد گروه
بسی سر فتاده به میدان چو گوی
ز خون یلان بر روان جوی جوی

lin. 21. *[illegible]* non habet.

lin. 22. v. 1. همی .... شاه شام

v. 2. ..... از یال او خم خام

v. 3. deest cap. 9

v. 4. ..... فشرد

lin. 23. v. 2. ..... انور آید بروی

v. 3. ..... وبهرام ....

v. 4. گرفتار شد نام بردار شست

lin. 24. v. 2. ~~[illegible]~~
ز بس کشته آمد ز هر دو گروه

lin. 25. v. 1. antepoint:

زواره بکردار شیر ژیان
بر شاه بربر در آمد دمان
بر آویخت با شاه جنگی سوار
بزد بر سرش تیغ زهر آبدار
ز سر تا میانش بد و نیم کرد
دل رزم جویان پر از بیم کرد
چو در رزمگه کشته شد نامدار
برستت زواره دلاور سوار

بهر سو همی تاخت چون پیل مست
گروهی بکشت وگروهی بخست

v. 1. زکشته ....

v. 2. illa habet همی گفت هر کس که روز بلاست

v. 3. antepoint:

نگه کرد پس شاه هاماوران
همه کشته دید از کران تا کران
گروهی ز نام آوران خسته دید
گروهی به بندگران بسته دید
گو پیل تن دیو با تیغ تیز
فکنده بران رزمگه رستخیز
بدانست کان روز روز بلاست
برستم فرستاد و زنهار خواست

Fol. 68b lin. 1. v. 3. antepoint:

پذیرفت دیگر همه ساو و باج
که بدهد بکاوس با گنج و تاج
فرستاد و مر شاه را آورید
بدو داد کاهش چنان چون سزید
سپاه سه کشور امان خواستند
بران گفته ها دل بیاراستند

v. 3. برین بر نهادند یکسر سپاه

v. 4. کزان پس نباشد کسی کینه خواه

lin. 2. v. 1. antepoint

گو پیلتن نیز پیمان به بست
که آن بستگان را گشاید دو دست
بیکایک برین کار برساختند
سپاه سه کشور بپرداختند

v. 1. دژ

Titul. باز گشتن کاوس بایران زمین

تو ایران زمین را نگه دار باش
بداد و دهش کوش و هشیار باش
فرستاده بشنید و برگشت باز
بیامد به نزدیک آن سرفراز
سخن هرچه بشنید آن گرد مرد
به پیش سپهبد همه یاد کرد

v. 4. شاه loco جنگ

lin. 10. v. 1. ..... پوینده را
v. 2. ...... جوینده را

lin. 11. v. 2. دگر loco ویا

lin. 12 v. 3. anteponit:

چو خورشید در قیر زد شعر زرد
گهر بفت شد پرم لاجورد
ستاره چو گل گشت و گردون چو باغ
چو پروانه پروین و مه چون چراغ

v. 3. 4. loco car. habet:

یل پیلتن رستم سرفراز
سوی جای خود در زمان رفت باز

lin. 13. v. 2. شهع loco هور

lin. 14. [struck out] رزم دوم رستم با شاه هاماوران و خلاص شدن شاه کاوس از بند گران

lin. 15. v. 2. ویا کوه ....

lin. 16. v. 1 ستوهیده loco بتوفید
v. 3. .... چنگ و دل

lin. 17. v. 3. anteponit:

چپ و راستش لشکر بیاراستند
دلیران همه رزم و کین خواستند
گرازه بیاراست بر میمنه
بدان سو کشیدند لشکر بنه
سوی میسره نام بردار شیر
زواره که بود اژدهای دلیر
بقلب اندرون پور دستان سام
ابر کوههٔ زین درون خم خام
چو هاماوران شاه از دور دید
که رستم بدان سان همی بر دمید
غمین گشت و آهنگ آویز کرد
ازان پس که در جنگ پرهیز کرد
بیاورد لشکر ز چپ و ز راست
همه مغز گردان ز نعره بکاست
بقلب اندرون شاه هاماوران
بگردش یکی لشکری بی کران
بلرزید گیتی ز بار گران
ز بس کوه آهن کران تا کران
ز بس گرد لشکر جهان تار شد
مگر مهر رخشان گرفتار شد

v. 4. پدید et deest cap. و

lin. 18. v. 2. .... بدارید باز
v. 3. .... واسپ و عنان .... بُشر [?]

lin. 19. v. 3. anteponit.

چو ما را بود یار یزدان پاک
سر دشمنان اندر آرم بخاک
بفرمود رستم که تا کرّه نای
زنند و بجنبند لشکر ز جای
سگالش بدین سان در انداختند
به پرداختند و برون [struck out] تاختند
چکاچاک تیغ آمد و گرز و تیر
ز خون یلان دشت گشت آبگیر

22 lin 18. v. i. antepoint:

براز خشم وکین کرد سوکند یاد
به مهر و به کین و برین و بداد
که من زان سکی بدرک نیره جان
ستانم همه مرز هاماوران
برزمش درآورد، بیجان کنم
چو بر باب زن ... مرغ پیجان کنم
بفرمود تا برنشیند سپاه
پی رزم هاماوران کینه خواه

آمدن رستم بهاماوران و
رزم او با شاه هاماوران

lin 20. v. i. براشفت وزان مرز برشد خروش
v. 4. تبه مرورا روزکار درنک
lin 22. v. i. ..... منم
v. 2. به آورد که بر درنکی سنم

lin 23. v. i. antepoint:

بکردان چنین کفت پس پهلوان
که ای نامداران فرخ کوان
به نیزه بکوشید در کارزار
برآرید یکسر ازایشان دمار
سواران سوی نیزه بردند دست
خروشان بکردار پیلان مست
نیستان شد از نیزه آوردکاه
زنیزه نه خورشید پیدا نه ماه
به قلب اندرون تاخت رستم چو باد
نبودش زهاماوران هیچ یاد

..... بدوش v. i.
..... بجوش v. 2.

lin 24. v. i. antepoint:

همان نامداران زابل کروه
که با نیزه بودند مانند کوه

v. 3. ..... بخریزان
v. 4. زپیش تهمتن سپاهی کران

fol. 68[a] lin 1. v. i. بجنک
نوشته .... آب خون v. 2.
v. 3. .... با من یکی
v. 4. ..... بجنک اندکی

lin 2. v. i. antepoint:

ازان سو شما وازین سوی ما
بکردیم درجنک با اژدها

v. i. 2. ita habet

وکرنه ازین بر همه بد رسد
درازست بر هر سوی دست بد
چو نامه بنزدیک ایشان رسید
که رستم بدان دشت لشکر کشید

lin 3. v. 3. سپه کوه تاکوه صف برکشید
lin 5. v. i. 2. omitt.
lin 8. v. 2 پناهست و ....
v. 3. مرز خش که پوینده سما رخشنده
lin 9. v. 2. چه سما نه

v. 3. antepoint:

وکرزان که مارا زچرخ بلند
رسد از بد اندیش زخم کزند

نداني که چون من کنم راي جنگ
زتيغم بسوزد بدريا نهنگ

به کشور به بخشاي وبر خويش هم
بدان تا نکردي پريشان بغم

..... هنگمرا v. 2.

v. 3. antepunct:

که من کين کاوس وايران سپاه
بخواهم زتو بي خرد پادشاه

hi 15. v. 1. نزد ... تا به

بدادش پيام جهان پهلوان v. 2.

v. 3. antepunct:

چو برخواند نامه سرش خيره شد
جهان پيش چشم اندرش تيره شد
ازان نامه روشن دلش شد بجوش
برآورد چون رعد غران خروش

چنين داد پاسخ که کاوس کي v. 3.

hi 16. v. 1. تو هرکه که آئي به بربرستان

v. 3. همين ....

hi 17. v. 3. antepunct:

فرستاده را خوار کرد وبراند
همي آتش خشم وکين برفشاند
هم اندر زمان لشکري گرد کرد
که شد روز روشن شب لاجورد
سپاهي همه نيزه وگرز دار
يلاني سرافراز خنجر گزار
وزين سو فرستادهٔ سرفراز
چو آمد بنزد سپهبد فراز
زگفتار وکردار آن بدنهاد
يکايک پيامش برستم بداد

تو دل شادمان دار انده مخور
که اینک رسیدم بدان بوم وبر

hi 11. Initial. آگاهي يافتن رستم از غدر شاه هاماوران وگرفتن شاه کاوس را ونامه نوشتن رستم به هاماوران

hi 12. v. 1. antepunct:

نخست از جهان آفرين کرد ياد
در دانش وداد را برگشاد
دگر گفت کاي شاه هاماوران
يقين شو که هستي زبد گوهران
زبد گوهري برتو بس اين نشان
که نيرنگ سازي بگردن کشان
زبي دانشي جستهٔ برتري
تو بد گوهري وزسگ کم تري
برين سان ببايدت از خويش شرم
به گيتي نداني همي سرد وگرم

v. 3. جاي ... چاره

v. 4. نرفتي برسم ....

hi 13. v. 3. .... يابد رها
v. 4. چنگ

‡ hi 13. v. 3. antepunct

ترا کردم آگه کزين برتري
به پيچي وپوئي ره کهتري

hi 14. v. 1. antepunct

وگر سر بتابي زاندرز من
سرت را همي دور خواهي زتن

23 l. 23. v. 1. ندیدند

v. 2. ... به جستن گرفتند

l. 24. v. 1. ... کشن

l. 25. v. 1. adsequitur:

بجنگ اندرون بود لشکر سه ماه
برادند سرها زبهر کلاه

v. 1. بشد تند افراسیاب ازمیان

v. 3. adsequitur:

سپهبد سوی گرزکین دست برد
بهرکس که می زد همی کرد خرد
سپاهش بدین سان همه هم گروه
همه حمله کردند مانند کوه
به شمشیر ازان لشکر نامدار
بیفکند بسیار در کلی زار
چو دریای الماس شد کان لعل
تن کشته فرسود درزیر نعل
بایشان بباريد كوپال وتيغ
شدند آن دلیران براه گریغ
چو غرم دونده زچنگال گرگ
برفتند آن دلاور سپاهی بزرگ

fol. 67b l. 1. v. 1. 2. nunc omitt.

v. 4. ..... با ... پی آز

l. 2. v. 1. adsequitur:

سرانجام نیکو بد ش بگذرد
شکار یست هرکش همی بشکرد

v. 1. ..... همه دم

v. 4. ... زجستن قرونی

l. 3. v. 2. سوی ممدا بر

v. 3. پناه ....

l. 4. v. 1. adsequitur:

بکشتند هرکس که شوریده بخت
به پیش اندر آمد کنون کار سخت

v. 2. کنام ... شود

l. 5. v. 1. adsequitur:

کنون جای سختی وجای بلاست
نشستن که تیز چنگ اژدهاست

v. 1. شیر ....

v. 3. adsequitur:

اگر رای بیند جهان پهلوان
بپردازد ایران زترکان گوان
نشیند بآرام بر تخت گاه
همه بنده باشیم واو پادشاه
وگرنه زن وکودکان مان اسیر
به چنگال دیوان بود خیر خیر

v. 3. انگیختن .... (?)

v. 4. tamen ut nunc.

l. 6. et l. 7. v. 1. 2. omitt.

l. 7. v. 4. سر ممدا جان

l. 10. v. 1. adsequitur

بکردار آتش همی بر دمید
چو باد دمان لشکر اندر کشید

v. 3. adsequitur:

که من آمدم با سپاه گران
سوی رزم سالار مازندران
بدان تا نمایم بد وداوری
مران کس که بود ست ازلشکری

hi 19. v. 1. ..... مهمان من

بیاید خرامان سوی خان من v. 2.

چو بینند رخسار شاه بلند v. 4.

حیله کردن شاه هاماوران omittit

وگرفتن کاوس را

hi 21. v. 2. ..... که با سور پرخاش

hi 22. v. 1. ..... بچنگ آورد

نباید که با سور جنگ آورد v. 2.

hi 23. v. 2. ..... نمیداشتن از

hi 24. Ipse non habet.

hi 25. v. 1. 2. omittit.

..... بودیش جای نشست v. 3.

..... آزین ..... v. 4.

fol. 67a hi 1. v. 3. ..... همی گوهر و

بدینار و عنبر ..... v. 4.

hi 2. v. 1. آورد .... آوای

.... وبود v. 2.

hi 4. v. 4. ...... آمد شد جای نشست

hi 6. v. 1. antequam

همه گفته بودند وآراسته

سکالیده واز جای برخاسته

..... ایمن شدند v. 1.

v. 2. ita habet:

زچون وچرا وزبیم وگزند

زبر بر همه لشکر آگه شدند

سکالش چنین بود وره شدند

hi 8. v. 1. antequam

چو گرگین وچون زنگهٔ شاوران

همه نامداران گند آوران

گرفتند وبستند ودربند سخت

نگون سار گشته همه نرو تخت

..... چه دانی v. 2.

hi 9. v. 2. ببرد زنو تا بگردد ش چهر

v. 3. 4. et hi 10 v. 1. 2. transponit, eliminat

..... زنادوستی

همان گو.....

....

..... بباید

hi 12. v. 2. برآوردهٔ ایزد از قعر آب

یکی دژ برآورده در کوهسار v. 3.

hi 13. v. 1. ..... بران دژ

v. 4. دژ

hi 14. v. 1. دژ

بپیرمایگان بدره وتاج داد v. 4.

hi 15. v. 2. ..... جلیل

..... جای آورند v. 3.

...... آورند v. 4.

hi 16. v. 1. ..... پوشیدگان را بدید

hi 17. v. 4. که جامه زره بود وتختش سمند

hi 19. v. 1. ..... پرستندگانرا

سمن پر زخون وپر آواز کام v. 2.

اگرچه ورا خاک باشد نهفت v. 4.

hi 20. v. 4. ..... پراز

hi 21. v. 3. خانه .... جای

Ipse habet آمدن افراسیاب بایران

[illegible] خواستگاری نمودن شاه کاوس سودابه دختر شاه هاماوران

چنین داد پاسخ که نیکرستر رایی v. 4. ls. 21

... بیدار دانش ... ls. 22. v. 4.

گرانمایه اشر نسل و کرزش گران v. i. ls. 23.

ls. 24 [illegible] non habet

ورا سما ازو v. 4. ls. 25.

Fol. 66 ls. 1. v. 3. antepenult:

پس پردهٔ تو یکی دخترست
شنیدم که تخت مرا درخورست
که پاکیزه چهرست و پاکیزه تن
ستوده بهر شهر و هر انجمن
تو داماد یابی چو پور قباد
چنان دان که خورشید داد تو داد
بشد مرد بیدار چیره زبان
بنزدیک سالار هاماوران
زبان کرد گویا و دل کرد گرم
بیاراست لب را بگفتار نرم
زکاوس دادش درود و سلام
وزان پس بگفت آنچه بودش پیام
چو بشنید سالار هاماوران
دلش گشت پر درد و سر شد گران
بدل گفت هرچند کو پادشاهست
جهاندار و پیروز و فرمان رواست

خود سما این v. 3.

بخوابیم ...... v. 4. ls. 2

ls. 3. v. i. [illegible]:

ازان پس که بسیار اندیشه کرد
خردمندی و رای را پیشه کرد

..... چرب گو ..... ls. 6. v. 3.

ببرد زدل خواب و آرام من v. 2. ls. 7.

بیدار سما یکباره v. 4.

بدو گفت ..... کم چاره نیست v. i. ls. 8.

چرائی v. i. ls. 9.

ls. 10. v. i. antepenult:

یکی داستان بر زد آن شهریار
زکار خود و گردش روزگار
کرا در پس پرده دختر بود
اگر تاج دارد بد اختر بود

برتر سما بالا v. 2.

عهدی سما بندی v. 3.

..... سه صد ..... چهل v. 4. ls. 11.

مرده v. 4. ls. 12.

پس پشت او اندرون خواسته v. 2. ls. 13.

تو گفتی هوا بر زمین لاله کشت v. 4.

دلارای و آن خوب چهره سپاه v. 2. ls. 14. v. 2

خندان سما رخشان v. 3. ls. 15.

ls. 16. v. i. [illegible]

دو ابرو بمانند چاچی کمان
کز دخته کشتی دل مردان

بر سما با v. 3.

..... پگاه v. 3. ls. 18.

فرستاد نزدیک کاوس شاه v. 4

زبس نیزه و تیغ زهر آبدار
همی تیره بد چشم خنجر گزار
به پیوست گردی چو ابر سیاه
که تاریک شد روی خورشید و ماه
هوا گشت از نیزه چون بیشهٔ
دل هر سواری در اندیشهٔ
زبس خون که شد ریخته بر زمین
یکی لاله زاری شد آن دشت کین
زپیکان الماس و پرّ عقاب
نتابید رخشان رخ آفتاب
فلک را زگرد سواران نثار
گرفته هوا کرکس گوشت خوار
زبس دست بی پا و بی پای دست
تو گفتی گزان رزمگه کس نرست
زکشته بهر جای بر توده بود
بخون دشت یکسر بیالوده بود
شکسته شدند آن سه شاه و سپاه
همه یک بیک گشته زنهار خواه

v. 3. 4. transport et habet منها
غمین گشت از . . . .
برانست . . . .
lin 16. v. 4. فراوان فرستند به کاوس شاه منها
lin 17. v. 1. برو منها ازو

v. 3. adeparit:
همیدون شد بربر و مصر و شام
بدین گونه دارند هر دو پیام
lin 18. v. 1. همه منها شها
v. 2. تخت منها تاج

lin 8. v. 1. adeparit
تو گفتی زمین گشت زرّ روان
همی بارد از تیغ هندی روان
v. 1. زگردش هوا . . . .
v. 2. گشت منها تیره

lin 9. v. 3. adeparit
دو لشکر چو برهم رسیدند تنگ
دل از کینه آگنده و سر زجنگ
زهر دو طرف برکشیدند صف
یکی خنجر و بر لب آورده کف

v. 3. . . . . زایران سپه . . . .
v. 4. برون رفت بهرام و گرگین و طوس

lin 13. Versus non habet.
lin 14. v. 3. سه لشکر . . . .
lin 15. v. 1. adeparit:
یکی نعره زد گیو و گفت ای سران
بکوشید در رزم بد گوهران
روا نیست برگشتن از کارزار
اگر جان سپاریم در کارزار
زگردان ایران سپه هر که بود
برانگیختند اسب مانند دود
یکی اژدها گشت و دیگر پلنگ
یکی پیل نامی یکی شیر چنگ
نهادند بر دشمنان تیغ کین
بسا سر که افکنده شد بر زمین
برآمد خروش دده و دار و گیر
چو باران ببارید ژوپین و تیر

25

بدو تیر باران وخنجر نگرکد
روان گشته از برق وبارانش مرگ
سپهدار گودرز لشکر شکن
بر ستہ اندرون تیغ و دشمن فکن
خروشان وجوشان چو پیل دمان
یکی حمله آورد بر بدگمان
زباز وچو بگذاردی تیغ تیز
برآوردی از بربری رستخیز
زسوی دگر گیو پرخاش خر
زباز و نمودن بگردان هنر
بیکر زخم ده سرفگندی نگون
زمین کرده از تیغ دریای خون
چو طوس انچنان دید از قلبگاه
بجنبید وآمد به آوردگاه

بانگ ... دستہ v. i.

hi 14. v. i. autopsit:

زگردان ایران وکاوس شاه
هزیمت نمودند دیگر سپاه

روز ... باو v. 4.

باگناه ... عذر خواه hi 15 v. 2.

باررا ... باج را v. 4.

وزان جایگه بانگ سنج ودرای hi 16. v. i.

.... کره نای v. 2.

v. 3. autopsit

بتوفید گیتی چو لشکر براند
بروز اندرون روشنائی نماند

...... بدایشان زشاه hi 17. v. i.

.... برگرفتند راه v. 2.

...... باژ گران v. 4.

hi 20. v. 2. ~~...~~ .... وبوز

.... رستخار v. 4.

hi 21. v. i. نیابد

hi 22. v. i. 2. et 3. 4. transposit et habet

...... برکاشتند

......

...... ازسفر وشام

hi 23. ~~...~~ رزم شاه کاوس با شاه
هاماوران

hi 24. v. 2. شده شاد ......

v. 3. autopsit:

جهان پهلوان را نیاورد پیش
بماندش بدان شهر وماوای خویش
سران وگزینان ایران زمین
همه بردشان از پی رزم وکین

hi 25 v. i. autopsit:

زمین گشت جنبان چو کشتی برآب
زگرد سپه تیره شد آفتاب

.... دشمن اورا نزید v. 2.

بیاراست لشکر بدو در نشاخت v. 4.

fol 66a hi. 2. v. 3.

...... شهر هاماوران

زدریای چین ... زآب زره hi 3. v. 2.

سپه بود چندان یل تیغ زن hi 4. v. i.

سپاهی که صحرا ودریا وکوه v. 3.

نه کور ژیان .... hi 5. v. 2.

بهامون ... بخشکی hi 6. v. 3.

.... سپر hi 7. v. 3.

بگردن ...... ببر v. 4.

bl. 7 v. 3. anlaut:

شنیدی همه جنگ مازندران
کنون کوش کن رزم هاماوران

bl. 8. v. 1. ازایران ...... وچین

v. 3. زمکران ...... تازه

bl. 9. v. 1. .... باژ وساو

v. 2. نکرد ..... تاو

تمهید داستان شاه هاماوران
وبیان احوال کشتن کاوس درجهان
وجنک او با شاه بربر

bl. 10 v. 3. anlaut

شه بربرستان بیاراست جنک
زمانه دگرگونه ترشد برنک

bl. 12. v. 1. برخم ....

v. 4. زکوس و عودی کران برکشید

bl. 13. v. 1. anlaut:

چو طوس وفریبرز وکستهم شیر
چو خراد وکرکین وکیو دلیر
چو با میمنه میسره کشت راست
خروش از سواران جنکی بخاست
ز هر دو سپه بر فلک شد خروش
زمین هم چو دریا برآمد بجوش
ز بس کرز وباران الماس تیر
ز تاب سواران باخر و کیر
تو کفتی جهان کام نر اژدهاست
ز کردان روان بر زمانه بلاست
ز کرد سواران هوا بست میغ
دم کوس تندر ید و برق تیغ

bl. 24. v. 2. .... پر کلاب

v. 4. زمشک ومی وعود وعنبر عبیر

bl. 25. v. 2. بنوئی ....

v. 3. کرپس

v. 4. .... کس با کلاه

fol. 65b bl. 1. v. 2. پیشکاه مما هوروماه

v. 3. کر مما کرم

bl. 3. v. 2. بغرید وکوس ودکر کره ناب

v. 4. .... وراه

bl. 4. v. 1. anlaut:

بشادی ابر تخت زرین نشست
همه جور وبیدادرا دربه بست
زمین را بهٔ بخشید بر مهتران
چو باز آمد از شهر مازندران
بدادش بطوس انکه اسپهبدی
بدو کفت ازایران بکردان بدی
پس انکه سپاهان بکودرز داد
ورا گاه وفرمان آن مرز داد
وزان پس بشادی ومی دست برد
جهانرا نمود او بسی دست برد.

v. 4. شد آراسته همچو باغ ارم

bl. 5. v. 3. anlaut:

بروز وشب بار وبرک درخت
همی آفرین خواند بر تاج وتخت
بهر ساعتی صد هزار آفرین
بر آن شاه باد از جهان آفرین
که آباد دارد جهانرا بداد
ابا داد بخشش کند نیز یاد

26 [illegible] 65ª

تنبل l. 1. v. 2. ...

.... پولاد تیغ .... v. 3.

...... ودر تنش کبیر l. 2. v. 2.

زبیم تو شد به چنگم ستوه l. 3. v. 2.

l. 4. v. 1. antepenult

یکی زشت رو بود و بالا دراز
سر و گردن و یشگ هم چون گراز

.... یاد کرد v. 1.

..... بد لب پراز باد سرد v. 2.

l. 5. v. 1. 2. omitt.

.... کام کار v. 3.

l. 6. v. 1. antepenult:

چو شد کشته آن شاه بیداد گر
که در خور نبودش کلاه و کمر

.... وگهر v. 3.

..... وکمر v. 4.

l. 7. v. 4. بویژه ....

.... بر رهگذر l. 8. v. 4.

l. 9. v. 2. خویش [illegible] پاک

v. 3. antepenult:

که ای داور دادگر کارساز
تو کردی مرا در جهان بی نیاز
تو دادی مرا دست بر جادوان
سر بخت پیرم تو کردی جوان
همه فر و پیروزی از فر تست
باخر تو بودی تویی هم نخست

...... وبیجاده خواستر v. 2. l. 11

...... جام می پر بچنگ v. 3.

دادن رستم تخت مازندران [illegible] به اولاد

که هر گونهٔ مردم آید بکار v. 2. l. 12

هنرها v. 3.

l. 13. v. 3. antepenult:

سزد گر شهنشاه کهتر نواز
دراین انجمن سازدش سرفراز

l. 14. v. 3. antepenult:

یکی چاکری نیک باشد ترا
فرستد ترا باج اندر خورا

l. 15. v. 3. antepenult:

چنین گفت کز رای او نگذرید
مبادا که از گروه کیفش برید
یکی ویژه خلعت برو داد و گفت
که پیوسته نیکی کند در نهفت

l. 16. [illegible]

باز آمدن کاوس از مازندران به ایران زمین

جهان سربسر نو شد از شاه نو l. 17. v. 3.

..... ماه نو [crossed out] v. 4.

تاج و گاه [illegible] تخت گاه l. 19. v. 4.

.... هٔ میش سار l. 21. v. 1.

ابا باره .... v. 4.

صد اسپ گرانمایه زرین ستام l. 22. v. 3.

.... تیز l. 23. v. 3.

.... چیز v. 4.

..... پاي خويش .2 .v. line 12

line 13. v. 1. 2. 3. 4. loco cor. habet

سپهبد چنين كفت با سروران
كاي نامداران جنكآوران
يكي امروز دركار چستي كنيد
بمردانكي بسر درستي كنيد
كشيدند شمشير وكرز آن سران
~~...~~ برآميختند باهم سپاه كران
يكي كرد برخاست در دشت جنك
كه بكرفت ازان روي خورشيد رنك

..... بوارنده داد .2 .v. line 14.

line 15 v. 1. antepont:

به شمشير ازان لشكر نامدار
تبه كرد بسيار در كارزار

line 16. v. 1. antepont:

ازان پس همي نامور پهلوان
ايا نامداران وكندآوران
برآويختند با شاه مازندران
همي لشكرش خيره كشته اندران
بيامد روان نزد آن بدكمان
خروشيد مانند پيل دمان
بدو كفت كاي بدرك نابكار
به ميدان كينه كنون پايدار
چو ديد آن سپهدار كرد سترك
خروشان بيامد چو درنده كرك
روان چون به نزديك رستم رسيد
ززين كوهه كرز كران بركشيد

چو تندر خروشان شده هردوان
شه جادوان رستم پهلوان

v. 3. antepont:

چو بر نيزهٔ رستم افكند چشم
نماند ايچ با او دليري وخشم
دل رستم ازكينه آمد بجوش
برآورد چون شير شرزه خروش

v. 4. .... زكبر اندر

line 17. v. 3. 4. transpont.

line 18. v. 2. ..... ودرفش وسپاه

line 19. v. 2. بيدار بخت .... بيود

line 20 v. 1. antepont

عنان تافت بركين برآمد زجاي
بدان سان كه پروازكيرد هماي

v. 2. ..... كبرش سنان

v. 4. .... كنون آيد

line 22. v. 1. antepont:

به لشكر كمهش برد خواهم كنون
مكركايد از سنك خارا برون
بفرمود شه تا ازان جايكاه
برندش به نزديكي پايكاه

v. 2. ..... چند ..... وسنك

v. 3. از جاي

line 23. v. 1. .... ياز

line 24. v. 1. .... بركتف كوه

line 25. Rubr.

كشتن رستم شاه مازندران را

خونکش چو از شست کردي کذر
مغربل شدي زان کشاد شیر نر
کمندش چو تن راست کردي بخم
چو اژدر کشیدي یلان را بدم
زپاورکابش جهان خیره ماند
زتیغش زمین دیده در خون نشاند
برین کونه زان لشکر نامدار
فراوان بیفکند در کارزار
بیکر هفته دو لشکر نام جوي
بروي . . . . . زینکونه روي
بهشتم . . . . .
زسر . . . .

جرس.

زنو آفر . . . . آب وخاک . lin 4. v. 4.

. . . . سرش . lin 5. v. 3.

. . . اندر آورد کوس . lin 6. v. 4.

deest cap. 9. lin 7. v. 2.

بسوي سما بسان . v. 3.

هشت . v. 4.

. . . . وخراد و برزین . . . lin 8. v. 1.

سرافراز بهرام وکستهم نیو . v. 2.

v. 3. subsequuntur:

دمنده بدان رزمگاه آمدند
بنوي همي کینه خواه آمدند

زکشته . . . . lin 11. v. 1.

. . . به مغز . . . . v. 2.

v. 3. subsequuntur:

ازان سو که بد شاه مازندران
بشد پیلتن با سپاهي کران

27 lin 1. v. 3. Inde ita differunt augmentando:

زآواز دیوان واز تیره کرد
زغریدن کوس واسب نبرد
شکافید کوه و ~~ ~~ زمین بردرید
بدان کونه پیکار کمین کس ندید
پر آواز رعد سنن کفتي جهان
ویا روز در تیره شب شد نهان
چکا چاک کرز آمد وتیغ وتیر
زخون یلان دشت کشت آبکیر
جهان یکسره هم چو دریا نمود
نهنکر اندر وکرز وشمشیر بود
سواران چو کشتي روان اندرو
بروي اندر آورده از کینه رو
همي کرز . . . .
. . . . بید برک
فراوان سر افتاد مانند کوي
دل و سینه ها چاک وخون بد بجوي
دمان باد پایان . . . .
سوي . . . . . .
سپهدار رستم یل صف شکن
ابا جان ستان تیغ دشمن فکن
نشسته برخش اندرون هم چو کوه
درافکنده تن را بدیوان کروه
زباره چو بکذاردي تیغ تیز
زدیوان برآوردي او رستخیز
بیکر زخم ده سر فکندي زدوش
به نعره بکندي دل شیر دوش
زکرزش دل آسمان چاک شد
زکردش فلک روي پر خاک شد

lin 12. v. 3. antepon:

همي كشتش عمران ميان دو صف
خروشان و بر لب بر آورده كف

بايران كفتش كاوس شاه v. 3.

نيابد v. 4.

lin 13. v. 1. antepon:

نشد هيچ كس پيش جويا بروت
نه رگ شان بجنبيد كويي نه خون
بآواز كفت آنزمان شهريار
چه بود اي دليران و مردان كار

كزين ..... v. 1.

.... روي تان .... v. 2.

..... بشاه v. 3.

.... بپژمرد كفتي ... v. 4

lin 14. v. 2. بكردن .....

lin 15. v. 3. antepon:

برو كافرينندہ يار تو باد
همه ديو وجادو شكار تو باد
چو بشنيد رستم زشاه زمان
هانكه دمان شد چو شير ژيان

بچنك .... v. 4.

lin 16. v. 2. پلنكي بزير .....

.... برخاست كرد v. 3.

lin 18. v. 2. فزاينده .... كزاينده ...

lin 20. Pers. non habet.

v. 1. antepon:

زجاي اندر آمد چو كوهي روان
هم آورد او كشتش تيره روان
عنان بركرائيد بركاشت روي
بتير جنك رستم ورا آرزوي
كريزان شد از نامدار دلير
تهمتن بغريد مانند شير

lin 21. v. 1. بند آهن و .... coy.

آنچ .... ايچ v. 2

v. 3. antepon:

چنان زد ابر كرد كاهش ستان
كه ديكر بريده نديدش جهان

lin 22. v. 2. خون .... خاك

lin 23. v. 2. برآمد زآورد كه كفت وكوي

از v. 4.

lin 24. v. 2. همه راه ....

v. 3. antepon:

شنيدند كردان همه سربسر
مران كفتهٔ شاه پرخاشخر
به كينه ازان لشكر بي شمار
فراوان بيامد سوي كارزار
سپهدار ايران چو زانكونه ديو
زجا اندر آمد چنان چون ستيز

lin 25. v. 1. antepon.

همه يكسره تيغ كين آختند
بهم ديكران اندر انداختند

..... تيره ميغ v. 1

.... وتيغ v. 2.

Fol. 64.b

به بینی که کام تو گردد روا •
که من دانم این درد دل را دوا

lin. 4. v. 3. 4. transponit et legit
. . . .
همان رنگ خورشید شد ناپدید

lin. 5. v. 1. پدید

v. 3. antepon.

جهان سربسر زو شده تیره گون
زگرد سپه آسمان قیره گون

v. 4. نجست ایچ . . . .

Inscr. رزم کاوس با شاه مازندران

lin. 6. v. 3. 4. hoc ord. habet: (vid. lin. 9.)
بفرمود تا رستم زال زر
به بندد نخستین بدان کین کمر
بطوس وگودرز وکشواد کان
به گیو و به گرگین آزادگان

lin. 8. v. 1. antepon.:
سوی میمنه طوس نوذر بپای . . .
دل کوه پر ناله کرده نای

v. 2. زمین pro ه

lin. 9. v. 1. 2. ~~omitt.~~

lin. 11 v. 1. دیوان pro جویا

v. 3. antepon.:
همی جوشن اندر تنش برفروخت
همی آی تیغش زمین را بسوخت

v. 4. بتوفید . . . . .

بگیر این فرستاده را پیش من
زتختش فرود آر وگردن بزن
بشد تیز دژخیم تا پای تخت
که گیرد سر دست آن نیکبخت
فرود آرد اورا ازینجا بزیر
که رستم بغرید چون نرّه شیر
سر دست بگرفت و پیش کشید
ازانجایکه پیش خویشتن کشید
درانداخت وبگرفت مر پای او
همان پای خود برد گر پای او
نهاد وبیک دیگرش بردرید
کسی درجهان این شگفتی ندید
بآواز گفتا پس آن نامدار
که گر رخصتم بودی از شهریار
که با لشکرت کردمی کارزار
ترا کردمی این زمان خوار زار
بگفت این واز بارگه شد بروت
دو چشمش بمانند دو طاس خون
بلرزید بر خویشتن شهریار
زدست وزبان یل نامدار

lin. 25. v. 3. 4. et fol. 64a lin. 1. v. 1. 2.
transponit

fol. 64a lin. 2. v. 1. گفت pro دید
v. 2. پدید . . . . .
v. 4. شیران pro دیوان

lin. 3. v. 3. antepon.:
که نزدم نیرزند یک ذره خاک
بدین گرز زایشان برآرم هلاک

. . . . . ولکرد وسوار v. 2. lin. 17.

v. 3. antepenult:

جهان آفرین تا جهان آفرید
چو رستم سرافراز نامد پدید
یکی کوه باشد برزم اندرون
ازان رخش وگرزش چگویم که چون
چو او رزم سازد چه پایه گروه
کند کوه دریا ودریا چو کوه
برزمش چه پیل وچه شیر وچه دیو
چو آورد گیرد برآرد غریو
به تنها یکی نامور لشکرست
پیام آوری را نه اندر خورست
ولیکن مرا او فرستاده است
بگویم پیامی که او داده است
همیگویدت رستم نامدار
که گر عاقلی تخم زشتی مکار
تو بسیار تخم بدی کاشتی
ره مردمی خوار بگذاشتی
چه کردی تو با شاه ایران زمین
ابا لشکر وپهلوانان زکین
مگر گوشت از نام رستم تهی ست
که چرخ فلک کمترینش رهی ست
اگر رخصت شاه بودی که من
بیایم به نزدیک این انجمن
نمی ماندمی زنده از لشکرت
همی بر سر نیزه بودی سرت

lin. 19. v. 4. چنگر

lin. 21. v. 2. جستنش [illegible] درنرا

وگرنه سرآرد زمانت سنان v. 4.

lin. 22. v. 4. یکی رای پیش آر وبفکن کمان

lin. 23. v. 2. همه شادی [illegible] ترا تیزی

v. 3. antepenult:

زمن نیز بر پیش رستم پیام
بگویش که ای پهلو نیک نام
چه چیزت زکاوس کی میرسد
اگر زو بود یک زمن صد رسد
میان یلان سرفرازت کنم
زسیم ودرم بی نیازت کنم
سرت بگذرانم زخورشید وماه
ترا سرفرازی دهم بر سپاه

بگاه وسپاه ودر پهلوان — [illegible] v. 4.

lin. 24. v. 2. . . . . . شد به آزار اوی

v. 3. antepenult:

بجیبن گفت کای بی خرد شهریار
همانا که شد تیره ات روزگار
مگر پهلوان رستم سرافراز
به گنج وسپاه تو دارد نیاز
شنو نیم روزست فرزند زال
کسی را بگیتی ندارد همال
ازین باب دیگر مجنبان زبان
که آرد زبانت برون از دهان
بشد تافته شاه ازین گفت وگوی
بخون ریز بد گوهر آورد روی

29 v. 4. کرائي

hi 22. v. i. antepoint:

نسازي همي کشور خود خراب
سپاري بمن باج بي کين و تاب
بمانيد بمازندران شادمان
ز رستم بيابي رهائي بجان

v. 3. antepoint:

زخون جوي رانم بمازندران
بخاک اندر آرم سر سروران
وديگر چه حاجت مرا باکس ست
گزين رزم رستم شمارا بس ست
چو آهنگ ميدان کند در نبرد
سر نره ديوان در آرد بگرد
بمردي او در جهان مرد نيست
به گيتي کس اورا هم آورد نيست
چو آيد به ميدان يل کينه ساز
ندانند ديگر نشيب از فراز
که او پهلواني ست در روز جنگ
بدرد دل شير و چرم پلنگ

... کرگسان را بمغرت نويد. v. 4.

hi 24. v. 3. 4. transpoint et ...

.... برشستن خم

hi 25. v. i. 2. transpoint.

v. 3. antepoint:

بجو کوهي روان ست آن نامدار
تو گفتي که شيرست گاه شکار
ز لشکر گزين ..... v. 4.

بفرمودشان تا جبيره شوند .v. i. hi 63 [illegible]

v. 3. antepoint:

برآراسته لشکري چون بهار
برفتند نزديک آن نامدار

را بديد ... شاخ ديد .v. 4

hi 3. v. i ژوپين

hi 4. v. i. antepoint

يکي از بزرگان مازندران
کجا او بدي پيش رو بر سران

hi 5. v. i. .... چنگ

زور آزماي ... جنگ ... زور .v. 3

hi 7. v. 4. ...... نشاند

hi 8. v. 2. .... پديد ار ...

... اندر آرد برخ ... .v. 4

hi 9. v. 2. .... مرد دلير

دژم روي وانکه بد وداد چنگ .v. 4

hi 10. v. i. چنگ

v. 2. چنگش

v. 3. به پيچيد ....

..... منشور داشت .v. 4

hi 11. v. i. چنگ

v. 2. ..... برگ از درخت

hi 13. v. 4. ..... ومهتران

hi 14 v. 3. antepoint:

عنمين گشت بد کوهر نابکار
زگفت کلاهور برگشته کار

hi 15 v. 3. [illegible] cap. 9.

اگر من کنم رای آوردگاه
ندانی تو خود باز ماهی زماه
همانا ترا زندگانی نماند
زمانت زایران باین مرز راند
برآرای کار و میاسای هیچ
که من رزم را گرد خواهم بسیج
بیارم یکی لشکری شیرفش
برآرم شمارا سر از خواب خوش

lin 14. v. 2. زان ... یکی

lin 16 v. 2. همه ....

v. 3. antequit:
چنین گفت کو زآسمان برترست
نه رای بلندش بزیر اندرست
زگفتار من سر به پیچد نیز
جهان پیش چشمش نیرزد به چیز
جهاندار مر پهلوان را بخواند
همه گفت فرهاد با او براند
به پیچید ازین گفته رستم چنان
که هر موی بر تن شدش چون سنان

با ... مرا v. 3.

lin 17. v. 1. 2. omitt.

lin 19. v. 2. فروزد

lin 20. Rubr. نامه بردن رستم نزد شاه مازندران

lin 21. v. 1. loco eius habet:
پس از آفرین جهان آفرین
چنین گفت کای گشته از راه دین
بگیتی سخن گفتن تا بکار

lin 8. v. 1 antequit:
چو رفتند نزدیک فرهاد گرد
ازان نامداران یا دست برد
نیامد بدو رنگ و بندی زدرد v. 4

lin 10 v. 1. antequit
مران نامه برخواند موبد بروی
به پیچید ازان نامه برخاش جوی

lin 11. v. 4 ---- پولاد غندی و بید

lin 12. v. 3. antequit

Rubr. پاسخ نامه کاوس از شاه مازندران
سه روزش همیداشت مهمان خویش
بر سرفرازان و یاران خویش
بروز چهارم بدو گفت رو
بنزدیک آن بی خرد شاه تو

داده ... گوییه v. 3.

lin 12. v. 4;
lin 13. v. 1. antequit:
تو درکار تندی ندانی که من
برآورده ام سر زهر انجمن
من آنم که گوئی بر و بوم و گاه
رها کن بیا سوی ایرج بارگاه

هزاران هزارم .... v. 2.

نه آننو سنگ و نه رنگ و نه بوی v. 4.

lin 14. v. 1. antequit:
چو سنجه سوارم دو صد نیز هست
که در جنگ گیرند شه را بدست

lin. 15. v. 3. وتیر سما تیز

lin. 16. v. 1. adepait

بکشتند چندان ازان جادوان
که از خون همی رفت جوئی روان
بدانگه که تیره شب آمد به تنگ
گوان آرمیدند یکسر زجنگ

v. 4. دست سما سر

lin. 17. v. 1. adepait:

برستم چنین گفت کاوس کي
که اي گرد فرزانهٔ نیک پي

v. 2. ...... کجا باز

v. 4. ...... کند دلش

lin. 19. v. 1. adepait:

دگر روز گین گنبد تیز گرد
بگسترد بر چرخ دیبای زرد

v. 4. ..... پدید

lin. 20. ~~Rubr~~ نامهٔ کاوس به شاه
مازندران

v. 1. adepait

چو مشکین زبان مرغ شیرین سخن
بقرطاس بر در فشاند از دهن
زدریایه فکرت برانداخت موج
به کلک اندر آورد در فوج فوج

lin. 22. v. 1. adepait:

دگر گفت کین نامهٔ یافرین
زکاوس کي شاه ایران زمین
به نزد سپهدار مازندران
که با دیو و جادو بود هم زبان

بدان اي گرفتار بند غرور
که این ستر رسم سراي سرور

v. 2. ~~زهرکس~~ زهرکس نیابي جزاز آفرین

lin. 24. v. 2. باشد سما بودت

v. 4. ..... آید چون .....

lin. 25. v. 2. بده باژ ناچار و بگزار ساو

v. 4. کلاه سما راه

fol. 63ª lin. 1. v. 3. adepait:

نداني چو رستم کند راي جنگ
زتیغش بدریا بسوزد نهنگ
چو نامه بسر برد فرخ دبیر
نهاد از برش مهر مشک و عبیر

v. 4. گرایندهٔ گرز و پولاد را

lin. 2. v. 3. ..... پندمند

v. 4. ..... ببر نزد آن

lin. 3. v. 3. سست سما نرم

lin. 5. v. 1. adepait

یکي را فرستاد فرهاد پیش
ورا کرد آگه زکردار خویش

lin. 6. v. 2. ..... پدید

lin. 7. v. 2. بجنگ

v. 3. adepait:

چنان چون فرستاده پژمان شود
زدیوارتان سخت ترسان شود

v. 3. پذیره شدندش پر از چین بروي

v. 4. سخنها نرفت هیچ بر آرزوي

به پیروزی از رزم آن دیو نر
به خنجر زجسمش جدا کرده سر
بشادی برآمد زلشکر فغان
که آمد سپهدار روشن روان
ستایش کنانش دوید نو پیش
برو آفرین بود زاندازه بیش

هر سیو . . . . . .
کو پهلوان . . . .

hi 7. v. 1. 2 . . . . پذیر
. . . . پذیر

hi 9. v. 2. [illegible] v. 3. روی سما هردو

hi 10. v. 1. 2. 3. 4. loco cor. habet:

کنون خوتش آور تو در چشم من
همان نیز در چشم این انجمن
مگر باز بینیم دیدار تو
که بادا جهان آفرین یار تو
تهمتن دل دیو پیش آورید
ازو خون به چشم شه اندر کشید
هم اندر زمان رستم پر هنر
کشید اندر ایشان زخون جگر
همه دیدها شان بشد روشنا
جهانی بشد سربسر گلشنا

hi 12. v. 2 . . . . . مهتران
v. 3 چو طوس و چو گودرز و کشواد و گیو
v. 4. . . . . . وبهرام نیو

hi 14. v. 2. . . . . . براوند در
v. 3. 4. Delend.

کمی و فزونی و نیک اختری
بلندی و پستی و کنداوری
زداد تو بینم همی هرچه هست
دگر کس ندارد درین کار دست
زداد تو [illegible] هر ذره مهری شود
زفرت بشیر سپهری شود
ستایش چو کرد آن یل سرافراز
به تن باز پوشید هرگونه ساز

[illegible] hi 3. v. 1. [illegible]

بمازندران کس نباشد دگر
که برخاش جوید زتو نامور
بهر کار باشی تو پیروز بخت
سزاوار هستی تو بر تاج و تخت
سزد گر به بینی یکی کار من
کجا با تو بد راست گفتار من

v. 1. . . . . . تنم
v. 3. . . . . . نوید

hi 4. v. 1. [illegible]:

بیکی کار . . . .
که هم . . . .
همی شاه . . . . .
. . . . . . بچاه
سر . . . .
. . . . . . زبار
وزان . . . . . خاک را . . . .
وگر نه . . . . .
ترا زین . . . .
بمازندران را سر . . . . .
وزان سو دو چشم بزرگان براه
که کی باز گردد یل رزم خواه

همي کوشت کند ایرا ازان آن ازین v.1.

...... خون سراسر زمین v.2.

..... مهتر زنام آوران .i. v. 22. hi

به بیگنو رویم بمازندران v.2.

hi 23. v. 3. anteport:

سرانجام ازان کینه و کارزار
به پیچید برخود کیو نامدار

بزد چنگ و .... v. 3.

بگردن ..... v. 4.

..... همچو شیر ژیان v.1 hi 24.

بخون ... تن v.1 hi 25.

جهان همچو ..... v. 2.

v. 3. anteport:

چو دیوان بدیدند کردار اوی
هزیمت گرفتند از کار اوی
نماندند یکتن در آن جایگاه
بیامد برون رستم کینه خواه
گشاد از میان آن کیانی کمر
برون کرد خفتان وجوشن زبر
زبهر نیایش سر وتن بشست
یکي پاک جاي پرستش بجست
ازان پس نهاد از بر خاک سر
چنین گفت کای داور دادگر
زهر بد توئي بندگان را پناه
تو دادي مرا گردي دستگاه
تو بخشیدي ارنه زخود خوارتر
نه منم بد کیني یکي زارتر
غم وانده ورنج وتیمار ودرد
زنیک وزبد هرچه آید بمرد

منم رستم زال سام سوار
زگرشاسب من مانده ام یادگار
فرستاد ازان رومرا زال زر
که بودش زخشم تو خون پر جگر
که با شاه ایران کني داوري
همان تاج وتختش بغارت بري
فرستاد ازانم به پیکار تو
که بدهم مکافات آن کار تو
چو دیو لعین نام سام سوار
شنیدش به پیچید برخود چو مار
نژادش چو دانست آن تن بتن
برون شد روانش تو گفتي زتن
چنا آسیا سنگ از روي کین
بیندا اختر بر پهلوان زمین
چو دیو آن چنان پهلو پرخرد
بگرد آن چنان سنگ از خویش رد
روان گشت رستم بدیو سپید
ببد دیو ازجان خود ناامید

برستم آمد .... v. 3.

..... پر نهیب .i. v. 18. hi

کاید . v. 2.

hi 20. v.1 anteport

بیک پا بکوشید با نامور
همه غارا کرد زیر وزبر
گرفت آن بر و یال گرد دلیر
که آرد مگر پهلوان را بزیر
درآمد باو رستم نامدار
گرفت بر و یال او استوار

براهیختن جنکي .... .3 .v .12 lin

سران را بخنجر همي دور کرد .2 .v .13 lin

نه نیروي او چون بند تاب شان (منسهله) .3 .v

زتیغش بماندند در بیم جان

lin 14. [illegible]

خوان هفتم کشتن رستم دیو سپید را

.... ناپدیر .4 .v

lin. 15. v. 1. چنک

بند جاي دیدار و راه کریغ .2 .v

v. 3. 4. omitt.

lin 16. v. 4. ..... ناپدیر

lin 17. v. 2. جهان پر ....

v. 3. [illegible]:

بغار اندرون دید رفته بخواب
بکشتن نکرد ایچ رستم شتاب
بغرید غریدني چون پلنک
چو بیدار شد اندر آمد بجنک
یکي آسیا سنک را در ربود
بنزدیک رستم در آمد چو دود
برستم بکفتا کاي خیره سر
بدین جایکه از پئه کروهي کذر
همانا که از جان تو سیر آمدي
که زي خان دیوان دلیر آمدي
بکو تا بدانم که نام تو چیست
چو کشته شوي مویه کر بر تو کیست
مبادا که بي نام کشته شوي
بخاک و بتموت درسرشته شوي
چو بشنید رستم بآواز سخت
بکفتش که اي بدرک تیره بخت

بنزدیک کاوس شد پیلتن
همه نره دیوان شوند انجمن
همه رنجهاي تو بي بر شود
ز دیوان جهان پر ز لشکر شود

pag. 62 lin. 2. v. 3. .... پزشک

lin 3. v. 2. جمله سها پاک

v. 3. [illegible]:

امیدم به بخشایش کردکار
کزان دیو جنکي بر آرمي دمار

lin 6. v. 1. .... وتخت

v. 2. بیار آید ....

v. 3. [illegible]:

بزرکان برو خواندند آفرین
که بي تو مباد اسب و کوپال و زین

بیامد پر از کینه و جنک سر .4 .v

lin 7. v. 2. همي راند مر رخش چون باد را

v. 3. [illegible]:

نیاسود در ره کو [illegible] نیکر خواه
نماینده اولاد بودش براه

lin 8. v. 1. بنزدیک آن غار ....

lin 9. v. 1. [illegible]:

یکي کار سخت است ایدر مرا
سزد کر بکوئي تو نیک اخترا

چنان چون .... آید .... .1 .v

lin 10 v. 1. برایشان تو پیروز باشي بجنک

lin 11. v. 3. آنجمله سها اینچ

سپهبد چو پولاد وارژنگ وبید . v. 1. hi 10

.... سپید v. 2.

که هزمان برآرد .... v. 2. hi 11

Infra. ~~[struck out]~~

خوان ششم کشتن رستم ارژنگ دیورا

hi 13 . v. 3. 4. loco cor. habet:

زخواب اندر آمد گو تاج بخش
وزانجا برفت او بنزدیکی رخش
بزین اندر افکند گرز نیا
همی رفت....

hi 14. v. 2. ببر بیان

.... لشکر که جنگ .... v. 4

hi 17. v. 1. پر ....

v. 3. anteponit:

چو دیوان بدیدند کوپال اوی
بدرید دل شان ~~[struck out]~~ ز چنگال اوی
نکردند یاد از بر و بوم ورست
پدر بر پسر بر همی راه جست
برآهیخت شمشیر کین پیلتن
ز دیوان بپرداخت آن انجمن

Infra. رفتن رستم سوی کاوس شاه

hi 18 v. 1. بند سما خم

بشهری کجا .... v. 4

hi 20 v. 1. anteponit

چو بشنید کاوس آواز او
بدانست آغاز وانجام او

.... رخش آمد ... v. 3.

hi 21. v. 1. anteponit:

بگاه قباد این چنین شیهه کرد
کجا کرد با شاه ترکان نبرد
همی گفت لشکر که کاوس شاه
زبند گرانش شده جان تباه
خرد از سرش رفته وهوش و فر
تو گوئی همی خواب گوید مگر
نداریم چاره درین بند سخت
همانا که ازما بگردید بخت
درین گفته بودند ایرانیان
کجا پهلوان تنگ بسته میان

یل آتش افروز .... v. 2.

~~[struck out]~~ چو نزدیک .... v. 3.

hi 22. v. 1. anteponit

چو گودرز وچون طوس وگیو دلیر
چو گستهم وشیدوش وبهرام شیر
ز لشکر بپرسید واز رنج راه v. 4.

Infra. hic non habet.

hi 23. v. 1. anteponit:

بدو گفت پنهان ازین جادوان
همی رخش را کرد باید نهان
چو آید بدیو سپید آگهی
که ارژنگ شد روی گیتی تهی

وکر زانکه پیش آمدیی کوه کنک
بیک حملهٔ من نکردیی درنک
بکرز کران کردمی کوه پست
نبودیی بهردیی مراورا شکست
وکر زانکه دریایی جیحون بدیی
کی کشتنی زدریا نه بیرون بدیی
به نیرویی دارنده یزدان پاک
بیالکندمی در زمانش بخاک
ولیکن چه سود ست مردیی وزور
که شد بخت سازنده را چشم کور
براین بروآن تشنکیی چون کنم
بمرک روان بر چه افسون کنم
تن پیل وارش [illegible] چواین کفته شد v. 1.
شد از تشنکیی سست ... v. 2.

ازان رفتن میشش اندیشه خاست. v. 3. hi 9.
بدل کفت آبشخور این جا کجاست. v. 4.

hi 10. v. 3. antepone:
بیفشرد شمشیر بردست راست
بزور جهاندار برپای خاست
...... وتیغی بچنکر v. 3.

hi 11. v. 2. ازآنجا loco آنجا
Infer — non habet.

hi 12. v. 3. 4. hic omitt.

hi 13 v. 1 supp. ita dispone:
بدین چشمه ...
همین ... دشتی ...
بجایی ...
پناهت ...
هرانکس ...
به پیمبر خردرا نوارد بجایی
بران عزم ....

Fr.

hi 15. v. 3. یازد
hi 17. v. 2. زرستم بدشمن ....
hi 19 v. 3. 4. برآورد از آب ودر آتش بسوخت v. 1. 2.
hi 20. v. 2. بچنکر استخوانش [illegible]
فشردن کرفته
hi 21. v. 1. ستیزنده کفت ......
v. 2. مکوش
hi 22. v. 2. بجان وجران ....

خوان سیوم کشتن رستم اژدهارا [illegible]

hi 23. v. 1. antepone
چکویم ازان اژدهایی دژم
که هشتاد کز بود از دم بدم

v. 3. seqq. ita dispone:
نیارست ....
ز ....
همان ...
زچنکر ....
بیامد ....
... یکی اسب ....
پراندیشه ....
که ....

Fr.

Fol. 60. hi 1. v. 1. رویئنه سم .....
چو تندر خروشید وافشاند دم v. 2.
hi 2. v. 3. برخیره

lin 14. v. 1. 2. transpunit et habet: منها
بتابنده روز و شبان سیاه
lin 15. v. 2. با تک
lin 16. v. 2. به غم اندر آورد کوري دلیر
lin 17. v. 3. 4. transpunit.
lin 18. v. 2. خوان ....
lin 19. v. 2. شناخت ....
Infer. hic non habet.
lin 20. v. 1. antepunit:
بخوابید شمشیر در زیر سر
بآرام بنهاد چون شیر سر
v. 2. نی درود ....
v. 4. کنام خود آمد ....
lin 21. Infer. خوان اول کشتن رخش شیر را
lin 23. v. 2. جایی مسا چاره
v. 3. چنگ ....
lin 24. v. 4. من این بر و این مغز ....
lin 25. v. 3. antepunit
نه بینم چو تو بارهٔ تیز تک
به تندي و تیزي و نرمي ورک
v. 3. چرا نآمدی ......
Fol. 59b lin. 2. v. 3. ..... وزین برنهاد
lin 3. Infer
خوان دوم تشنه شدن رستم

lin 4. v. 1. antepunit
چنان کرم کردید هاموت و دشت
تو کفتي که آتش برو بر کذشت
v. 1. تن رخش وکو ....
v. 3. وژو بین
lin 5. v. 1. نمي دید بر چاره جستن رهي
lin 7. v. 3. توانا ....
v. 4. توانا ....
lin 8. v. 1. antepunit:
رهانی تو شان پاک بر دست من
که دارم بایشان کنون جان و تن
تو کفتي که من داد کر داورم
بسختي ستم دیده را یاورم
اکر داد بیني همي کار من
مکردان همي تیره بازار من
درین کار کردي مرا دست کیر
مسوزان بهما بر دل زال پیر
مکن رنج این لشکرم را بباد
من ولشکر وکشورم دار شاد

lin 12. v. 3. 4. [illegible]

Infer حسرت و دریغ خوردن رستم و بي چاره شدن و بدلالت میش بر چشمه رسیدن
همي کفت با خویشتن پیل تن
کجا یادش آمد ز کور و کفن
که بودي اکر با سپاهیم کار
به آورد شاه رفتمي شیروار
بیک حمله زیر و زبر کردمي
دم از جان ایشان برآوردمي

lin. 20. v. 1.   هران تن که ....

v. 2.   ..... پس روانش آزبید

lin. 21. v. 1.   نباید که ارژنگ و دیو سپید

v. 4.   همه چهره .. ..

lin. 22. v. 1. antepoint:

ازین زیستی کر سرآید تو نام
پراکنده گردد زنام تو کام
پس از رفتنت نام ماند بجای
بمازندران پوی وایدر میای
که روشن کنی نام سام سوار
به گیتی نبودی چراو نام دار
وزان پس بگردد جهان رام تو
بلرزند دیوان هم از نام تو

v. 3. antepoint:

به ششم ماه رفتنت شاه اندران
ازان پس رسیده بمازندران
چو من وارسم کجی بماند نژاد
چنو نازک از تخم شاه قباد

lin. 23. v. 1.   یکی دیر یاز آنکه ....

v. 3. 4 omitt.

lin. 24. v. 1.   پر از شیر ....

v. 2.   بماند بروچشمت از خیرکجی ..

v. 4.   که یار ....

lin. 25. v. 3.   ...... چاک

fol. 59a   lin. 1. v. 1.   یال

v. 2.   سرو .....

v. 4.   رسانید یزدان ......

lin. 2. v. 4.   بخوانند شر ام چند ....

lin. 3. v. 2.   بکیرد .... نژند

v. 4   ..... بفرمان کمر

lin. 4. v. 1.   چمیدن

lin. 6. v. 4.   نه سنجه نه پولاد خندی نمبید

lin. 7. v. 4.   فکنده بکردنش بر پالهنک

lin. 8. v. 1.   .... پولاد ....

v. 3 antepoint:

چو خورشید برزد سر از پشت زاغ
جهان گشت ازو هم چو نوروز باغ

v. 3.   بپوشید بیرو ......

lin. 9 v. 1. antepoint:

که کامت به گیتی فزاینده باد
تن دشمنانت گزارنده باد
همیشه بهر جای گسترده نام
نهاده ابر چرخ رخشت تو کام
ترا پشت یزدان دادار باد
سر دشمنانت نگونسار باد

lin. 10 v. 1.   چنین گفت رودابهٔ ماه روی

v. 2.   برستم که داری سوی راه روی

v. 4.   به یزدان چه ......

lin. 11 v. 1 nunc antepoint verf. mihi [illegible] 1. 2. in linea 10.

lin. 11. v. 1.   ..... بخش از روزکار

lin. 12. v. 2.   ...... نشمرد

رفتن رستم بمازندران از راه هفتخوان

نبودت زدیو سپید آگهی v. 3.

که گردون کند از ستاره تهی v. 4.

l. 3. v. 1. ..... کار تست

v. 3. antepenult:

اگر نبودی پند آموزکار
برآوردمی من زجانت دمار
نمی ماندم یک تن از لشکرت
بهم برزدم سر به سر کشورت
ولیکن زگرشاسپ لشکر شکن
بود عهد و پیمان زنیرنگ من
که بر ملک ایران نیارم ستیز
وگرنه برآوردمی رستخیز
بدارم شمارا برنج و غمان
که تا خود شمارا سرآید زمان
همی گفت آن دیو بد روزگار
به خشم و ستیزه ابا شهریار

l. 4. v. 3. antepenult:

سران را همه بندها ساختند
چو از بند وبستن بپرداختند

l. 5. v. 1. وتاج ... شاه

l. 6. v. 3. antepenult:

که من هرچه بایست کردم همه
بخاک آوریدم سراسر رمه

v. 3. .... ایران شاه

l. 7. v. 1. antepenult:

همان شاه کاوس کشته مست کور
نه فرمانبر باوی نه مردی نه زور

l. 9. v. 1. antepenult:

سپرد آن بشاه و سبک بازگشت
بران برز کوه آمد از پهن دشت
چو این کرد برگشت دیو سپید
سوی خان خود رفت برسان شید
بمازندران ماند کاوس شاه
همی گفت کاین بود از من گناه

پیغام فرستادن شاه به زال زر l. 9.

l. 10. v. 1. antepenult: (one ...)

که بود او زشاه و زلشکر جدا
بیامد دمان تا بر پادشا

بنزدیک دستان بمانند دود v. 2.

بخاک اندرامد ... v. 4.

l. 13. v. 1. .... آیدم

.... آیدم v. 2.

زکم بخردی بر .... v. 4.

l. 14. v. 3. فرسته ....

l. 15. v. 1. چو پوینده ....

l. 16. v. 1. ..... از دور برها بوید

برو از زمانه ... v. 2.

l. 17. v. 1. ..... پس چمیم و چریم

دگر خویشتن تاج را پروریم v. 2.

l. 19. v. 1. antepenult:

مرا این کارها را تو زیبی کنون
مرا سال شد از دو صد بر فزون
ازین کار یابی تو نام بلند
رهائی دهی شاه را از گزند

همه جان فدای شهنشه کنیم
یکی رزم شاها ندرا ده کنیم
ولیکن ستم کاره دیو سپید
نگردد بدان جایکه او پدید
که او دیو بسیار جادوگر ست
بدیوان مازندران او سرست
گرو درنیاید درین کارزار
برآریم از جان دیوان دمار
ببودند تا شب درین گفت وگوی
همی لاف زد مرد پیکار جوی
بدینگونه آن روز تا وقت تمام
همی پخت کاوس سودای خام

کور کردن دیو سپید کاوس ولشکریانش را

زگردون بسی سنگ بارید وخشت
پراکنده شد لشکر ایران بدشت
نبود از بد بخت مانیده چیز

بسی راه ایران گرفتند پیش
زدرد شهنشاه دل کشند ریش

دریغا که پند جهان گیر زال
نه پذرفتم وآمدم بد سگال
بریره از . . . . .

تو با تاج بر تخت .... برده

نشست نشسته بران تخت کاوس شاه
به سر بر نهاده کیانی کلاه
بزرگان لشکر نشسته بجای
که بودند با نیک وبد ره نمای
چنین گفت کاوس با مهتران
که ای سرفرازان کندآوران
شما یکبیک نیک خواه منید
برآئین فرمان وراه منید
کنون شاه مازندران را بدست
بیارم برآرم بدیوان شکست
نخواهم که در پیش آن مرزبان
به پیغام ونامه کشایم زبان
چو فردا برآید خور از خاوران
برآئیم یکسر بمازندران
نه شاهش بمانیم ونه لشکرش
بگیریم سرتا به سر کشورش
بکوبیم سرشان به نعل ستور
بدیوان نمائیم یکدست زور
همه مرزرا زیر پا آوریم
مراد دل خود بجا آوریم
بزرگان نهادند سر بر زمین
بخواندند برجان شاه آفرین
که دست بد از شاه کوتاه باد
زمین وزمانت نکو خواه باد
همه بندگانیم وفرمان پذیر
خداوند گوپال وشمشیر وتیر
برنج از کجا باز ماند سپاه
که هستند پرورده گنج شاه

li. 14 [illegible]

آگاهي يافتن شاه مازندران
از آمدن کاوس

li. 15. v. 3. ..... سپيد

li. 16. v. 3. antepenult.:

همه شهر مازندران سوختند
بجنگ آتش کينه افروختند

v. 4. يکي [illegible] بسي

li. 17. v. 4. ابا نامهٔ شاه و پيغام تفت

li. 18. v. 3. antepenult.:

سراسر بگفت آنچه شه گفته بود
همان نيز ازان گو برآشفته بود

li. 19. v. 1. [illegible]:

ميانجيش از شاه ايران سپاه
گرايد ابا لشکر کينه خواه

v. 3. antepenult. sequens [illegible]:

بگفت اين و چون کوه برپاي خواست
سرش گشت با چرخ گردنده راست
وزان سوي کاوس تازان براه
رسيدش بمازندران با سپاه
چو شاه اندران جاي خرم رسيد
سراپرده بر دشت و هامون کشيد
ز بس خيمه و خرگه سرخ و زرد
همي چشم بيننده را خيره کرد
چو بر خيمه ها تافتي آفتاب
شده روي کشور چو درياي آب
ز اسپان و مردان آراسته
زمين چون بهشتي پر از خواسته
درون سراپرده تختي بلور
تو گفتي همي تابد از چرخ هور

li. 24. v. 1. چو شب روز شد شاه و کندآوران

li. 25. v. 2. نيايد

v. 3. که آيد [illegible] بزال و

v. 4. سپاهند

fol. 58a li. 5. v. 3. [illegible]:

کسي کو .....
گشاينده شهر ....
چنين گفت با گيو کاوس کي
که بگشاي چنگال و بگذار پي
برو تا در شهر مازندران
همي تا به شمشير و گرز گران
هرانکس .....
تني کن .....
در و هرچه ....
شب ....
چنين ...

transposition

li. 6. v. 4. ..... نيو

li. 8. v. 2. بياريد ....

v. 3. ..... با دستور

li. 9. v. 1. همي کرد غارت همي سوخت شهر

v. 4. ماي [illegible] شهر

li. 10. v. 1. و برزن

li. 11. v. 3. بي اندازه کرد اندرش چارپاي

li. 13. v. 1. ...... بتکده [illegible]

v. 2. ...... بر گل آزين بهشت

v. 3. بهشتند

v. 4. بگلنار ....

سخن بشنو اي نامور شهریار
برادي یکي پند آموزکار
که رادي سر خوبي ومهتریست
زرادي فزوني وهم بهتریست
جواني خردمند برتر منش
به کیتي زکس نشنود سرزنش
همه سال خرم زکردار خود
پسندیدهٔ مردم پر خرد
بدان کیتیش پیش یزدان پاک
زکردار بد نبودش ترس و باک
اکر برد باري سر مرد نیست
بنابرد باران بباید کریست
خردمند پیروز با هنک وسنک
به نیک وبد خود شناسد رنک
بهوش وباندیشه وهنک وراي
درآرد زمین وزمان زیر پاي
یکي پند دیکر بکویم ترا
زدل تیرکیها بشویم ترا
ترا باد خوبي وشادي وکام
زکیتي به نیکي برآورده نام
تو داني نیاي تو جمشید بود
که تاجش بر رخشنده خورشید بود
همه دیو ودد بد بفرمان او
سراسر جهان بد به پیمان او
نکردش بدین کار او سرکران
نبودش بدل یاد مازندران
فریدون نکرد این چنین کار یاد
که خود تخت ضحاک دادش بباد

.. .. پستی .. ۹ ..

In 24. v. i. interpunit:

ازان پس ثنا خواند بر شهریار
چنان چون بود درخور نامدار
سرافرازتر مهتر اندر جهان .. ۲ ..
چو تو تخت نشیند وافسر ندید .. ۳ ..
نه چونه بخت تو چرخ کردان شنید .. ۴ ..

In 25. v. i. interpunit:

سزاوار تختي وتاج مهان
نیامد نباشد چو تو در جهان
.... وشاد .. ۱ ..
کجي نام .... .. ۳.

Fol. 576 *In 1. v. i. ... ..*

انوشه بزي شاه پیروزکر .. ۴ ..

In 2. v. i. interpunit:

سرت سبز بادا تن وجان درست
مبادا کیاني کمرکاه سست
.... وروشن به بخت توانند .. ۱ ..
.... .. به تخت توانو .. ۲ ..

In 3. [illegible]

پند دادن زال کاوس را

inter vers. 2. et 3. sequuntur sequentia

تو از آفریدون شهي یادکار
مبرا دهر از نو این روزکار
شنیدم یکي نو سخن بس کران
که شه دارد آهنک مازندران

39

hi 18. v. i. .... سند

v. 2. .... ترا بر پرند

توشو تخت با افسر نیم روز v. 3.

hi 19 v. 2. سنانت

hi 20. v. i. antepoint:

بسی خلعت آراست شاه رمه
بر پهلوانان سپرد آن همه
برستم بسی جامه و اسب داد
بدانسان که بدور خور کهی قباد

v. i. ..... از تاج زر

hi 21. v. 3. ..... ببرزد جهان

hi 23. v. i. ..... برمهد بر

یکی گنج کش کس ندانستم مر v. 2.

که خلعت مرا زین فزون بود کام v. 4

hi 24 v. i antepoint:

دگر باره زین بهتر آرایمت
در گنج ها بیش بکشایمت

ترا من کنم در .... v. 2.

v. 4 پولاد ... خرداد (cum illa jungi.)

hi 25. v. i. 2. omitt.

v. 4. بسی را ....

Fol. 56a hi 1. v. 4. ..... گنج ها را کلید

hi 2. v. 3. جهانی نهادند رخ سوی اوی

hi 3. v. 3. sqq. — hi 6. v. 2. incl. His antepoint versus in linea mihi 6. v. 3 sqq. — hi 10 v. 2. incl.

v. 4.
mihi hi. 3. v. 4. بگردید یکسر ....

hi 4. v. 3. ..... خرم بیاکرد کهی

hi 5. v. 2. چنک

v. 4. ستاره شناسان وکند آوران

hi 7. v. i پیشه

v. 3. .... جز از راستی

v. 4. که خشم خدا آورد کاستی

hi 8. v. i. ..... ورنج منست

v. 3. ..... لشکر اند

v. 4. ..... مرا یکسر اند

hi 9. v. 2. خردمند بید و بی آزار بید

hi 10. v. 2. نباید همی ......

Hic illa dispositio ante vers. mihi hi 3. v. 3. quidem adhuc habet:

چرا گاه شان بارگاه من است
هر آنکس که انور پناه من است

Post vers. mihi: hi. 6. v. 2. perspit in hin. mihi 10. v. 3. cui vero antepoint:

ازان وقته نام آوران یاد کرد
براد ودهش گیتی آباد کرد

hi 11. v. 4. کهی آرش دوم بد سوم کهی پشین

hi 12 v. i. چهارم کهی ارمین کجا بود نام

v. 4. .... بدبخت

hi 14. v. 2. تو بگذار ....

hi 15 v. i. چو تختی که بی ....

v. 2. پرستنده او ندارد خرد

v. 4. ..... بدیگر سرای

hi 16 v. i آز

v. 3. antepoint:

بدان خویشتن رنجه داری همی
پس آنرا بدشمن سپاری همی

lin. 5. v. 1. بمانیم با آن رشي پنج خاک

lin. 6. v. 1. antepone:

وکر باز لشکر بجنک آوریم
سر خود بدام نهنک آوریم
یقینم که نیکي به از کار بد
نجوئیم ما دیکر آزار خود

v. 4. .... نیایند ازین ...

lin. 7. v. 1. مکر باد رود وسلام وپیام

v. 2. ..... سخن شادکام

lin. 8. v. 1. antepone:

هم از کوهر وتخت وتاج بزر
هم از خوبرویان زرین کمر
از اسبان تازي بزرین ستام
هم از تیغ هندي به سیمین نیام
زپیرمایه چیزهی کزان بوم خاست
ابا نامه آن هدیها کرد راست

v. 3. شاه سما شد کي

lin. 9. Jaf پاسخ نامه کي قباد بجانب
پشنک که درخواست آشتي نموده بود

lin. 12. v. 1. ..... شوید

v. 2. بتوئي ز...... شوید

lin. 13. v. 3. ..... پیمان به بستن (?)

v. 4 .... بکشتن

lin. 16 v. 1. antepone

بدو کفت رستم کاي شهریار
مجوي آشتي درکه کارزار

v. 1 .... پیش از آورد شان

v. 3. پس سما با

lin. 17 v. 4. بکژي ونا راستي ننکرد

lin. 22. v. 3. antepone:

خداوند بي یار وانباز وجفت
ازو نیست پیدا وپنهان نهفت
جهان آفریننده وبي نیاز
بفرمان او دان نشیب وفراز
روان شد بفرمان او هور وماه
وزو دارد آرام خاک سیاه
فرازندهٔ طاق فیروزه فام
برآرندهٔ صبح زابیران شام
شب عنبرین هند وبام او
شفق دردي آشام از جام او
خور از راه خوبي چو خوبان چین
پرستارهٔ چار بالش نشین
سه تو زراه سر افکندکي
بکوش اندرون حلقهٔ بندکي
یکي را برآرد بچرخ بلند
یکي را بخاک افکند مستمند

v. 3. ...... وبود

lin. 23. v. 1. antepone.

کنون بشنو اي نامور کي قباد
سخن کویم از راي شاهي وداد

v. 2. پدید (ut semper آمدن سس)

v. 4. این سما آن کین.

lin. 24. v. 3. 4. et lin. 25. v. 1. 2. transpone

lin. 25. v. 4. ..... میانستش اندر کذر

Fol. 556 b lin. 1. v. 4

که از آفریدون بدو آفرین

lin. 3. v. 3.

...... نجوئیم کین

lin. 4. v. 4. .... جاي خویش

بروز ....

همه پهلوانان ایران سپاه
زره باز کشتند نزدیک شاه
همه هریک ازکنج کشته ستوه
کرفته زنکان کروها کروه
بجا آمدند آن سپاه مهان
شوند آفرین خوان بشاه جهان
وزین سو تهمتن چو برکشت باز
بیامد بر شاه ایران فراز
چو شاه انچنان دید برپای جست
کرفتش سر دست رستم بدست
نشاندش بیکدست خود نامور
بدست دکر نامور زال زر
وزان سو که بکریختند افراسیاب
همی تازیان تا بدان روی آب
یکی هفته بنشست نزدیک رود
بهشتم برآراست با خشم ودود
برفتند از لب ....
زبان ..... چنک
بدو کفت کای نامبردار شاه
ترا بود این ....

ص.

hi ~~[illegible]~~ 19 v. i. antepaenult:
ندانی که مردان پیمان شکن
ستوده نباشند در انجمن
بکدرد سها کم شود v. 3.
hi 21 v. 4. .... وم کیب
hi 22. v. 2. زکرزش ....

به شمشیر بران چو بکشند دست
سر سرفرازان همیکرد پست
اکر برزدی بر سر آن سرفراز
بدو نیم کردیش با اسب وساز
چو شمشیر برکردن افراختی
چو کوه از سواران سر انداختی
اکر برزدی برمیان سوار
دو نیمه زدی مر اورا چون خیار
زخون دلیران بدشت اندرون
چو دریا زمین موج زن شد زخون
همه روی صحرا سر ودست وپای
بزیر سم اسپ جنک آزمای
زسم ستوران دران ....
زمین ....
فرو ....
بماهی ....
برید ودرید وشکست وببست
یلان را سر وسینه وپا ودست
هزار ....
بیکر زخم شد کشته در جنک شیر
نکه کرد فرزند را زال زر
ندان نام بردار باز و روفر
زشادی دل اندر برش برطپید
که رستم بدان سان هنرمند دید
برفتند .... . سغان
.... . لشکر سوی دامغان
وزانجا ....
خلیده ....
کسسته ....
نه بوق .... (از ~~[illegible]~~ نه [illegible])
سه روز ....

سپهدار .....
یکی باره .....
برآمد و راه بیابان گرفت
سپه را رها کرد و خود جان گرفت
چو این مژده بشنید ازو کی قباد
بفرمود تا لشکرش هم چو باد
بیکباره برخیل توران زنند
بروبیخ ایشان زبن برکنند
زجای اندر ....
بجنبید ....
زد سنج ....
برفتند ....
برآمد خروشیدن دار و گیر
درخشیدن ...... زخم تیر
بران ترک ....
همی ....
تو گفتی ....
ز ....
دو لشکر بهم اندر آویختند
تو گفتی بیکدیگر آمیختند
زمین گشت جنبان ز نعل سوار
درافتاد بس لرزه بر دشت و غار
غریویدن مرد و غرنده کوس
همی کرد بر رعد غران فسوس
ز آسیب شیران پولاد چنگ
دریده دل شیر و چرم پلنگ
زمین کرده بر سرخ رستم بجنگ
یکی گرز گاو پیکر به چنگ
بهر سو که مرکب برانگیختی
چو برگ خزان سر فرو ریختی

دست قس .سما پنجه بش. v. 4.
la 9. vi fag. ita dispont:

چو گردان ایران همه تن بتن
برفتند نزدیک آن پیل تن
چو قارن چو کشواد و گردان همه
برستم شدند آفرین خوان همه
تهمتن یکی را برخویش خواند
همه کار رفته بدو باز راند
بگفتا گرفتم کمربند شاه
بدان تا بیارم بایران سپاه
گسسته شد از هم کمربند او
بیفتاد از دست پیوند او
چو برخاستند از خاک آن پیکرش
چو خورشید رخشنده تاج سرش
ربودم بتوفیق جان آفرین
بزودی برش نزد شاه گزین
که تا برکشم تیغ تیز از میان
کنم رستخیزی بتورانیان
چو آواز زنگ آمد از پشت پیل
خروشیدن کوس از چند میل
یکی مژده ....
که رستم ....
بنزد سپهدار ترکان رسید
درفش ...... ناپدید
گرفتش ...
خروشی ....
گرفتند گردش دلاور سران
پیاده ببردندش آن سروران

اگر اژدها باشد و دیو نر
بیارمش بگرفته بند کمر
به بینی کنون در صف کارزار
کزان شاه جنگی برآرم دمار
بدان گونه باوی برآیم بجنگ
که بروی بگرید سپاه پشنگ

جنگ رستم با افراسیاب و رهائی یافتن او از دست رستم

v. i. ..... رویینه سم

v. 3. antepenult
دمان رفت تا سوی توران سپاه
یکی نعره زد شیر لشکر پناه

v. 4. شگفتید ازان کودکی نارسید

hi 4. v. 2. جوان است . . .

hi 6. v. i. antepenult:
چو افراسیابش بدان گونه دید
بزد چنگ و تیغ از میان برکشید
زمانی بکوشید با پور زال
تهمتن برافراخته چنگ و یال

v. i. .... اندر آویخت چنگ

v. 4. ده روز جنگ ....

hi 7. v. i. ز هنگ .... چنگ سوار

hi 8. v. i. antepenult:
تهمتن فرو کرد چنگ دراز
ربود از سرش تاج آن سرفراز
بیک دست رستم کمر مانده بود
بدست دگر تاجش از سر ربود

v. i. از چنگ

v. 3. antepenult
بفرمان جان آفرین یک خدای
اگر کوه باشد برآرم ز جای
به بندم بیارم بر کی قباد
مر آن بد کنش مرد بی راه و داد

v. 3. بدو گفت . . . .

hi 24. v. i. ..... نر اژدها است

v. 2. دم آهنج و در کینه ابر بلاست

v. 3. 4.
درفشش سیاه است و خفتان سیاه
از آهنش ساعد و ز آهن کلاه

hi 25. v. 2. ...... برخود بر

v. 3. antepenult:
به هیجا که گرد و دلاور بود
برزم اندرش ده برابر بود
بیک جای ساکن نباشد بجنگ
چنین است آیین پور پشنگ
نهنگ او ز دریا برآرد بدم
ز دشتا دارش نیست بالاش کم

v. 3. ازو خویشتن را نگه دار سخت

v. 8. که مرد دلیر است و پیروز بخت

fol. 54b
hi. 1. v. i. antepenult
شود کوه آهن چو دریای آب
اگر بشنود نام افراسیاب

v. 2. آنچه سما ایچ

hi 2. v. i. antepenult:

بهر حمله قارن سرافراز
بیفکند ده گرد گردن فراز

hi 17 nunc omitt. (qui ante editis hic ...)

همی کشت زایشان یل سرافراز .2. v. 18. hi

v. 3. antepone:

زکشته زمین گرد مانند کوه
شده زو دلیران ترکان ستوه
سپهدار قارن چو پیل دمان
به چنگ تیغ تیز و به بازو کمان

.... دیر گرد دلیر v. 3.
گرد دلیر [illegible] چو نره شیر v. 4.

hi 19. v. 1. دمان
بزد بر سرش تیغ زهرآبدار v. 3.
بگفتا منم قارن نام دار v. 4.

hi 20. v. 1. شماساس
انکه [illegible] دردم v. 2.

hi 21. v. 2. .... ساز جنگ و نبرد
hi 22. v. 2. کجا جای گیرد بروز نبرد
چو پوشد کجا بر فرازد درفش v. 3.
که پیراست تابان درفش بنفش v. 4.

hi 23. v. 1. antepone:

نشان ده که پیکار سازم بدو
میان یلان سرافرازم بدو
اگر یار باشد مرا هور و ماه
کشانش بیارم بنزد یکر شاه
مرا جز بدو نیست امروز جنگ
من و گرز و میدان و پور پشنگ
بکین کشانش بیارم برو v. 2.

43

سر نوک نیزه ستاره ببرد
سر تیغ تاب از شراره ببرد
ز خون خاک میدان کین کشت سیر
ز شمشیر شیران نمی رست شیر
کمند از کمین بر ز جان می گرفت
ز گرمی روان را روان می گرفت
سبک قارن رزم زن کان بدید
چو شیر ژیان نعره بر کشید
میان سپاه اندر آمد دلیر
سپهدار قارن بکردار شیر
زمانی دران دشت جولان نمود
ز بازو هنرهای مردان نمود
همی گفت پشت دلیران منم
یکی پهلوانی ز ایران منم
یکی مرد خواهم سوار دلیر
که با هم بمیدان بگردیم دیر
به میدان نیامد کسی در برش
که در پهلوانی بتابد سرش
برانگیخت از کین افراسیاب
سری پر ز کین و دلی پر شتاب
بشد تازیان تا به توران سپاه
زگردش بشد تیره خورشید و ماه
گر ازان بیامد بر میمنه
بکشتش فراوان در میمنه
وزان میمنه رفت تا میسره
چو شیری که باشد شکارش بره
گهی سوی چپ و گهی سوی راست
بگردید و از هر کسی کینه خواست

v. 3. [illegible]:

..... سخن چون شنید v. 3.

بیامد برابر صفی بر کشید v. 4.

lin. 11. [illegible] deest

v. 1. .... رده

lin. 13. v. 1. سپه ـــ اندرون

..... او سال خورده گوان v. 2.

v. 3. ..... پس پشتشان

lin. 14 v. 3. چو کشتی شده آرمیده زمین

lin. 15. v. 1. ..... سپر در سپر بافته

v. 4. تیغ ـــ شمع

lin. 16. v. 1. وگرد ـــ وبانگ

v. 3. antepoint sequentia:

درانسو برآراست افراسیاب

ابا نام داران با خشم و آب

چو اخباس با ویسه در میمنه

سرافراز هریک کو یک تنه

شماساس وگرشیوز از میسره

بزهر آب داده سنان یکسره

به قلب اندرون شاه توران سپاه

ابا چند تن نام ور کینه خواه

برآمد یکی ابر بر سان قیر

سیه گشته بر چرخ بهرام و تیر

دو لشکر برآمد ز یک ره بجای

نه سر بود پیدا سپه را نه پای

برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس

زمین کرد با آسمان دست بوس

ز نعل ستوران پولاد سای

زمین چون فلک خواست رفتن بجای

تهمتن چو نزد طلایه رسید

عنان را بر زد و سر بر صحرا کشید

فرود آمد آن جای که پهلوان

که خوبش علف بود و آب روان

چو یک بهره از تیره شب برگذشت

تهمتن یکی گرد آن دشت گشت

طلایه ندید و نه آوای زنگ

همه خفته بودند مردان جنگ

تهمتن چنین گفت با شهریار

همی خواب امشب نیاید به کار

همانگه نشستند بر اسب جنگ

ز پیش طلایه گذشتند تنگ

چو خورشید بر چرخ لشکر کشید

تهمتن به نزدیک لشکر رسید

بیاورد شه را به پیش پدر

نهادند بر تارکش تاج زر

بنزدیک زال آوریدش بشب

برآمد شدن هیچ نگشاد لب

نشستند یک هفته با رای زن

شدند اندران موبدان انجمن

Fol. m. 54a| lin. 7. v. 3.

پادشاهی قباد صد سال بود

v. 3. 4. ut in meo.

lin. 9 v. 2. ..... بران تاج نو

v. 3. antepoint.

ازان پس بگفتند کای شهریار

سوی رزم ترکان برآرای کار

نشاني دهيدم سوي كي قباد
كسي كز شما دارد اين نام ياد
قباد دلاور برآمد زجاي
بدو داد هوش ودل وجان وراي
برستم چنين كفت انكه قباد
كه اين نام را ازكه داري بياد
چنين كفت رستم كه اي شهريار
منم پيل تن رستم نامدار
پدر ما كزيده يل نام ور
كه خوانند كردان ورا زال زر
مرا كفت رو تا بالبرز كوه
قباد دلاور ببين با كروه
بكويش كه لشكر ترا خواستند
همه كاه وافسر بياراستند
كنون خيز تا سوي ايران شويم
بنزد دليران وشيران شويم
نمودش نشاني كه اندر نژاد
دليران بشاهان ازانند شاد
برستم چنين كفت شاه كيان
كه خوابي بديدم بروشن روان
كه از سوي ايران دو باز سفيد
يكي تاج رخشان بكردار شيد
خرامان وشادان شدندي برم
نهادندي آن تاج زر بر سرم
چنين كفت كاي شاه كنداوران
نشانست خوابت زپيغام اج
ازان بازم اي شاه فيروز بخت
رسانم ترا من به تاج و به تخت
همانكه قباد اندر آمد زجاي
باسب سمند اندر آورد پاي

ده ودو هزار از دليران كرد
بدان پهلوان دلاور سپرد
طلايه نكه دار و بيدار باش
بپاس اندرون سخت هشيار باش
بيامد قلون وسر ره كرفت
بمانده زكردار كيتي شكفت
تهمتن بيامد به البرز كوه
يكي جاي كه ديد بس باشكوه
درختان بسيار وآب روان
نشستن كه مردم نوجوان
يكي تخت بنهاده نزديك آب
برو ريخته مشكناب وكلاب
برو بر نشسته يكي شهريار
سراسر پر ازبوي ورنك ونكار
رده بركشيده دو صد پهلوان
بنزديك آن شاه روشن روان
چو اورا بديدند برخاستند
يكايك همه خواهش آراستند
كه مهمان ما آمدي مرحبا
قدح كير وبند زره بركشا
تهمتن بيامد بنزديك شاه
بسي آفرين خواند بر تاج وكاه
قبادش چنين كفت جامي بكير
توئي شير ودشمن چو روباه پير
تهمتن چنين كفت با آن كروه
كه در پيش من هست كاري چو كوه
سر تخت ايران ابي شهريار
مرا جام هركز نبايد بكار

lin 24. v. 2. نباید

lin 25. v. 2. dest cop. و

v. 3. antepomit:

یکی را گرفتی زدی بر دگر
زبینی فرو ریختن مغز سر
یکایک بربودی سواران زین
بسر پنجه و پر زوی بر زمین
به نیرو بینواختی شان زدستن
سر وگردن وپشت شان می شکستن

Fol. 54a lin. 1. v. 4. مانده مرا کشته

lin 2. v. 1. آن مرا - او

v. 2. .... تندر از ...

v. 3. .... وبر ربودش ززین

lin 3. v. 1. .... برباے زن

v. 3. antepomit:

برانو از برش رخش بسپرد خوار
بر آوردش از مغز بکسر دمار
سواران همه روی برگاشتند
قلون را بدان گونه بگذاشتند

v. 4 .... بدراز بوت

lin 5. v. 1. چنین تا شب تیره آمد فراز

v. 4. .... وآن بارهٔ خسروی

lin 6. v. 1. .... پهلوی پیش بین

v. 3. .... بشب

(vid. supr. ad 53a/lin 13.

Persian inde a fol. m. 53a) lin 13. v. 3. ad usque huc in fol. 54a) lin 7. v. 3. exclus. in duobus et viginti Exemplaribus ita comparatum ut jam V. L. exceptum est, Editores textus perficeoscripta annotatione prohibeant, adjiciunt nunc vero et alium textum eund. persi ex duobus Codicibus antiquis 400 annor. descriptum.

Itaque et hunc textum cum textu Cod. mei comparo ut sequitur.

Fol. m. 53a lin 14. v. 1. 2. transponit et legit تازیان

lin 15. v. 1. .... اندر پوی

v. 2. که بی که ازینها تاختن بغنوی

v. 4. تخت مرا تاج

Inde vero a lin 15 sequentis usq. ad m fol. 54a) lin 6. v. 3. exclus. praeter alias et divers. textus legitur. Nimirum:

(q. m. fol. 53b) lin 21. .... et ita plures versus ex altero superiori textu iterum recurrunt.

کمر بر میان بست رستم چو باد
بیامد گرازان بر کی قباد
بیامد چو نزد طلایه رسید
یکی نعرهٔ از جگر بر کشید
بزد خویش را بر سپاه سترگ
پراکنده گشتند خرد و بزرگ
برفتند نزدیک [illegible] افراسیاب
تن از تیغ چاک و دو دیده پر آب
سخن های رستم بگفتند چند
برآشفت ازان شهریار بلند
قلون نام بردی بدش در سپاه
سرافراز و گردن کشی و رزم خواه

414 lin. 14 v. 2. ... پیلان بدام ....
v. 4. سرکشی
lin. 15. v. 4 آن ... از
lin. 16. v. 1. antepenult

پیامی بگویم ز جنگ آوران
بنزدیکی شاه روشن روان
v. 2. بر رستم سپرد آن دل و هوش و رای

lin. 17 v. 3. .... نبیذ
v. 4. .... کشیز
lin. 18 v. 2. بر ... کرد
lin. 19. v. 1 antepenult:

نشستند خوبان بربط نواز
یکی عود سوز و یکی عود ساز
سراینده این غزل ساز کرد
دف و چنگ و نی را هم آواز کرد
که امروز روزیست با فر و داد
که رستم نشستست با کی قباد
بشادی زمانی برآریم کام
ز جمشید گوئیم و نوشیم جام
بده ساقی نوش لب جام می
بنوشیم بیاد شه نیک پی
بده ساقی نوش لب جام جم
که بزداید از دل زمی زنگ غم
ازین پنج شین روی رغبت متاب
شبر و شاهد و شهد و شمع و شراب
فلک تند خوی است با هر کسی
تو با او مکن تند خوئی بسی
می لعل خور دلها مریز
تو خاکی چو آتش مشو شد و تیز
می لعل گون خوشتر است ای سلیم
زخونابهٔ اندرون بتیم
اگر دامن آلوده گردد بمی
حرام است هضمی ندارد به پی
ازان آیهٔ رنگین به نزدیک من
به ازانکه نفرین کند پیرزن
از ابریشم چنگ و آواز رود
سراینده این بیتها می سرود
چو دوری بگشت از می ارغوان
برافروخت رخسار شاه جوان
v. 1. چنین گفت انگاه با پهلوان

v. 4. antepenult:

یکی تاج رخشان بکردار شید
خرامان و تازان رسیدی برم
نهادند ی آن تاج را بر سرم
چو بیدار گشتم شدم پر امید
ازان تاج رخشان و باز سپید
بیاراستم مجلسی شاهوار
بدین سان که بینی بدین جویبار
تهمتن مرا شد چو باز سپید

v. 8. رسیدم .... نوید
lin. 20. v. 1. ازان ... آن
v. 2. زباز و ز .....
v. 3. .... گند آوران
v. 4. نشانست خوابت زپیغامران
lin. 21. v. 1 & 2. (in marg.) ut nunc.
v. 3. ببور ... .
lin. 22. v. 1. (huic ...) بس loco ابا
v. 4. ... Secund. huic in margine ut nunc
lin. 23. v. 2. ... بر کشید .....
Inscriptio non habet.

v. v. infra pagin.
lin 14. v. i. 2. transpont et leg. تازیان

lin 15. v. 2. .... که وبی که از

lin 16. v. i. antepont:

که در خور و تاج کیان جز تو کس
نه بینیم شاها تو فریاد رس
چو زال زر این داستانها بگفت
تهمتن زمین را بمژگان برفت

v. 2. .گرازان

Infer. non habet.

lin 17. v. 2. رسید اندر ایشان یل صف پناه

v. 3. .... .بجنگ

v. 4. .... .بجنگ

lin 18 v. 2. از رزم

v. 3. antepont:

یکی حمله آورد رستم چو کوه
به تنها تن خویشتن بیگروه
به یک حمله از جای برکند شان
پراکند از هم درافکند شان
بهر سو که حمله برآورد اوی
فرود آوریدی بسی جنگجوی
فراوان ز تورانیان کشته شد
بسر بر سپهر یلان گشته شد

lin 19 v. 4. .... دلیری .... پرفسون

lin 21. v. i. .... مردم ریمنند

lin 22. v. 3. deest cap. 9 ubi ultim. vers.

lin 23. v. i. ز یکر میل ....

lin 24. v. i. antepont:

یکی تخت بنهاد نزدیک آب
برو ریخته مشکناب و گلاب

جوانی بکردار تابنده ماه
نشسته بران تخت در سایه گاه

v. 4. .... ونکار

lin 25 v. 3. antepont:

چو نزدیک رستم فراز آمدند
به پیشش همه در نماز آمدند

v. 4. .... ازین جات ....

Fol. 53b lin. 1. v. i.

که ما میزبان و تو مهمان ما

lin 3. v. i. نشاید .....

lin 4. v. i. antepont:

نباید نشستن بآرام و ناز
کزین غم ندارم نشیب و فراز

v. i. دهیدم

v. 3. سرآن دلیران .... .

lin 5. v. i. antepont

گرآیی فرود اندرین خان ما
بپیروزی از روی خود خان ما

نشستند ....

lin 6. v. 2.

v. 3 .... نشستن

lin 7. v. 2. .... مردان آزاده کرد

lin 8. v. 3. ایر مما ام

lin 9. v. 3. پدرم ....

lin 10. v. 2. تا مما با

v. 4. تو مما در

lin 11 v. 2. شاهی مما ایران

v. 3. .... ورا

v. 4. .... ورا

زنخ نرم وکفکر افکنا ودست کش
سرین کرد وبینا دل وکام خوش
دل زال زر ....
زرخش ....

در جام . li 4. v. 3.
وزو بر شو ...... v. 4.
وهندي li 5. v. 2.
...... برزد که خیز v. 4.
li 6. v. i. antepenult.
سیاهي برآمد ززابل بروت
چو شیران همه دست شسته بخوت
که بر سر نیارست پرید زاغ v. 4.
..... همي چند جاي li 7. v. i.
ززال آگهیي ... li 8. v. i.
چنین گفت آنگاه کاي ... li 10. v. 3.
همه کار بي روي وبي سر سپاه li 11. v. 4.
نشان دار موید بما فرخان li 13. v. i.
..... بخت جوان v. 2.
li 13. v. i. antepenult.
شهي کو باورنک دارد زمي
که بي سر نباشد تن آدمي

li 13. v. 3. antepenult
زتخم فریدون یل کي قباد
که با فرو برز است وبا رسم وداد

[illegible] فرستادن زال رستم را ورفتن
او بالبرز کوه. وآوردن کي قباد را

توانیم اي پهلوان جهان
چه رازاست با این هم اندر نهان
بپرهیز تواي هشیوار مرد
بکرد چنین اژدها برکرد
که این مادیان چون درآید بجنگ
بدرد دل شیر وچرم پلنگ
چو بشنید رستم بدان سان سخن
بدانست گفتار مرد کهن .

کندن v. 4
li 20. v. 3. dern. verg.
سراسیمه چون باد برگشت ازوي li 21. v. i
..... بور li 22. v. 2.
نکرد ایچ پشت از فشردن نهي v. 3.
زچوپان .... li 23. v. 3.
..... که داند بها v. 4
چنین داد .... li 24. v. i.
سرین را .... v. 3.
.... چون بسد li 25. v. i.
چنین گفت .... v. 2.

fol. 53b li 1. v. i. [illegible]
گشاده ....
بدیرش ....
کشند ....
تن ....
چو زین سان بچنگ آمدش بارکي
دل از غم بپرداخت یکبارکي
چنان .... درشب سپند
همي ....
چپر ....
بیاورد ...

یکی باره ....

.... نخم کهند

که زور .....

شتابش نباشد بجایی درنک

یکی کرز ....

کر آید ...

p. 526

l. 2. v. 1. antepoint :

سران شان بکوبم بدان کرز بر
نیاید برم هیچ پرخاش خر
شکسته کنم من بد وپشت پیل
زخون رودرانم چو دریای نیل
کجا او بود کرز سه صد منی
بخصمش رسد زخم آهرمنی
یکی درع خواهم ز ببر بیان
که از آب وآتش نباشد زیان
نه تیر ونه نیزه کذار آیدش
برو هیچ زخمی نه کار آیدش

بآورد رزمی کنم با سپاه v. 1.

که خون بارد از ابر آوردکاه v. 2

v. 3. antepoint :

نباشد خدنک مرا پایدار
کجا ز آهنی کرده باشد کذار
کنم روی کشور همه بی سپاه
سنانم کذر کیرد از چرخ وماه
همه راه ورسم پلنک آورم
سر سرکشان زیر چنک آورم

l. 3. v. 4. antepoint post v. 3.

که دارم زوی در جهان یادکار
فکندی بدان کرز پیل ژیان

که جاوید بادی ایا پهلوان
بفرمود تا کرز سام سوار

l. 6. v. 2. بیاورد و بهری ...

v. 3. همه ....

v. 4. شاهان

l. 7. v. 1. .... کشید پیش پیش

l. 8. v. 2. فسیله همی تاختر ....

l. 9. v. 2. به سما بی

کرفتن رستم رخش را

l. 10. v. 3. ..... و بور ابرش و ... l. 17 ~~Postscript~~

l. 11 v. 1. antepoint.

تنش پرنکار از کران تا کران
چو برک کل سرخ بر زعفران

v. 1. تازش

v. 4. زهار سما چو مار

l. 12. v. 1. ... پوی تر

l. 13. v. 1. 2. omitt.

v. 3. 4. ita habet

یکی مورچه بر پلاس سیاه
شب تیره بدی دو فرسنک راه

l. 14. v. 2. .... شیر که ....

v. 4. مر آن کره ....

l. 15. v. 2. که آن کره ....

v. 3. چوبان چوپان

l. 16 v. 1. ~~[illegible]~~

..... و بور ابرش است

v. 2. بخوبی چو آب و برنک آتش است

l. 18. v. 3. .... کمند و سوار

l. 19. v. 1. antepoint.

lin 11. v. 3. سپاه اندر آمد به پیش سپاه

v. 4. ..... سپاه

lin 12. v. 1. antepenit:

دو لشکر برابر کشیدند صف
زکین جگر بر لب آورده کف

v. 1. ... خزروان

lin 13. v. 3. درع loco کبر

lin 14. v. 1. .... پدر

v. 3 antepenit:

خزروان بیامد چنان کینه خواه
که شیر خروشان به پیش سپاه
چو دستان برانگیخت گرد نبرد
همانکه خزروان برآمد چو گرد
دمنده چنان بر خزروان رسید
براقرابغت آن گرزرا چون سزید
برو حمله آورد چون اژدها
به میدان درون تنگ گردش رها

lin 15. v. 3. شماساس را خواست....

v. 4. نجوشید

lin 16. v. 1. دید loco یافت et جنگ loco کرد

v. 4. .... ناپدید

lin 17. v. 1. antepenit

گریزان شماساس وگردان همه
پراگنده چون روز باران رمه

v. 3. .... بر

v. 4. ..... بر et deficit copula و

lin 18. v. 1 گوهر

lin 19. v. 1. آن loco با

v. 2 از رزم

lin 20. v. 2 که گفتی جهان تنگ شد بر سپاه

lin 21. v. 2. .... پدید

lin 23. v. 2. به پیش سپاه اندر آمد سپاه

v. 3. بسته وخسته

v. 4. بخورشید ....

lin 24. v. 1. antepenit:

بگردان چنین گفت پس پهلوان
که ای نامداران روشن روان
به نیزه درآیند در کارزار
مگر کاندر آرید زایشان دمار
سواران سوی نیزه بردند دست
خروشان بکردار پیلان مست
نیستان شد از نیزه آوردگاه
ز نیزه نه خورشید پیدا نه ماه
همه هرچه بد لشکر ترک خوار
~~بکشتن~~ بکشتند و بیفکند در ره گذار
دلش گشته پر آتش ودرد وغم

lin 25. v. 1.

v. 2. دورخ را زخون ....

~~Jusfecit~~ non habet.

Fol. 50a lin. 1. v. 1. antepenit:

چنین گفت کین نوذر تاجدار
بزندان و مردان من کشته خوار

v. 3. .... چه چاره است

lin 2. v. 1. .... بزخیم گفتش

v. 2. بیاموزمش

lin 3. v. 3. 4. et lin 4. v. 1. 2. transposit.
Et legit:

49 lin. 8. v. 3. ابرویسه شد .....
v. 4. در جنگ
lin. 9. v. 1. زچنگ
lin. 10. v. 1. نزدیکر loco تانزد
v. 2. پسر

Desunt داستان شماساس وخزروان با مهرابے

lin. 11 v. 1. 2. et 3. 4. transponit. Et legit.
شماساس کز .....
.... بنهاد تفت
خزروان ابا تیغ .....
زترکان ......

lin. 12 v. 3. ~~زبر~~ پدر ....
v. 4. بکوراو اندر همي دخمه کرد
lin. 13. v. 4. شماساس Et sic semper
lin. 15 v. 4. تیز loco هیچ
lin. 16. v. 4. ابر ستودان پیام سوار
lin. 17 v. 4. ..... دمان
lin. 18. v. 1. دانا loco بینا
lin. 19. v. 1. نثاري ....
Desunt. non habet.
lin. 20. v. 4. رام loco نشاد
lin. 21. v. 2. بسیار loco آکنون
v. 4. یازید
lin. 22. v. 1. نوندي ....
lin. 23. v. 1. ..... بجنگ
v. 2. زترکان ....
lin. 24. v. 2. ..... بدکمان

lin. 25. v. 1. antepanit:
چو بشنید دستان سام این پیام
بفرمود بر جرمه زرین ستام
v. 3 antepanit:
نیاسود روز و شب از تاختن
چنین تا برآمد برانجمن
v. 3. مهراب را
v. 4. به سرش اندرون دانش وراي دید

Fol. 49b lin. 1. v. 1. ..... چه باک
v. 2. هزاران loco خزروان
lin. 2. v. 4. یازم
lin. 5. Desunt hic non habet.
lin. 6. v. 1. antepanit:
برفتند وآن تیر برداشتند
بران تیرها دیده بکماشتند
v. 2. نزانه چنین در ....
v. 3. ..... اي خزروان شیر
v. 4. نکردي چنین رزم را خیر خیر
lin. 7. v. 3. antepanit:
نبودي مکرمان چنین رزم کاه
نه دشمن کشیدي بما بر سپاه
v. 3. خزروان چنین کفت کین یک تنست
v. 4. نه آهن تنست ونه آهرمن اسنز
lin. 8. v. 2. ..... بجنگ
v. 4. ..... ده

Desinit. جنگ خزروان با زال

یکی را زماهی بماه آورد
یکی را زمه زیر چاه آورد

v. 3. deest که ante vocem ultim.

hi 17 v. 3. antepont:

کجا رفت ازین سهم کین رزمگاه
که پیشم نیاید به تن کینه خواه

v. 4. بز [illegible] دل

hi 18. v. 1. sqq. ita disponit:

بگفتند با ....
چه گونه ...
غمینا شد ...
همی ....
چنین گفت با ویسه پس نامور
که دل ....
که چون قارن ....
پلنگ ...

Fr.

hi 20. v. 2. .... پر هنر

hi 21. v. 1. ازان پیش تر . . .

v. 4. بسی پر ....

hi 23. v. 3. antepont:

دلیران و مردان توران سپاه
پس قارن اندر گرفتند راه
روان گشت ویسه چو آب روان
فتاده از دشوار اندر جهان

hi 24. v. 1. سواران ....

v. 3. antepont

زدرد پسر ویسه جنگ جوی
سوی پارس چون باد نهاد روی

زدست چپش گردی آمد پدید v. 4.

hi 25. v. 1. برآمد از آنجا درفش سیاه
سپهدار ترکان به پیش سپاه v. 2.

v. 3. .... رده

v. 4. .... پرخاش جوی

Fol. 49a hi. 1. v. 1. antepont:

نگه کرد قارن بتورانیان
همه ساز و آلات ایرانیان
بدانست که ایرانیان را چه شد
سرآمد همه کار و جان را چه شد
سر تخت ایران درآمد بچنگ
جهان گشت برکام پور پشنگ

v. 2. deest و copula ante penultim.

v. 4. در بست

hi 2. v. 1. دست [illegible] چنگ

hi 3. v. 3. antepont:

زمانه چو تنگ آمدش کار بود
نوارد غم و درد و تیمار سود
چنین است فرجام گردان سپهر
نخواهد برید از تو یک روز مهر

hi 4. v. 2. وزین بد ترین خوی ....

v. 4. تاج [illegible] گنج

hi 5. v. 1. .... تست

hi 6. v. 4. جنگ و بند [illegible] کین و جنگ

~~hi 8. v. 1.~~ .... برآویختند

hi 7. v. 3. antepont: برانگیختند اسبها را از جای
برآمد خروشیدن کره نای

50 lin. 18. v. 1. ...... نا پدید

v. 2. ...... بدمّ کروخان

v. 4. .... مهر از برتو توان

lin. 19. v. 2. بتازم پسر ترک بد خواه سخت

v. 4. ...... برکار جنگ

lin. 20. v. 1. .... بکن شیرب

v. 3. antepenult:

که من برد خواهم سپه را دمان
بدمّ کروخان چو تیر از کمان
سپه را چو تو لشکر آرای نیست v. 4

lin. 22. v. 1. antepenult:

رسیدند اندر شبستان فراز
یلان وبزرگان کردن فراز

v. 1. برخوان

lin. 24. v. 2. از بر

Fol. 48b lin. 1. v. 3. 4. omitt.

lin. 2. v. 2. .... یکی لشکرب

v. 3. 4. omissis habet:

شبانکه رسیدند دل نا امید
بدان دژ که خوانندی اکزا سپید
lin. 3. v. 1. برین روی دژ بان بد کژدهم
دلیران بیدار با او بهم
v. 1. 2. وزان روی دژ یارمان با سپاه
ایا ....

lin. 4. v. 2. سپه

lin. 5. v. 1. .... اوی

lin. 6. v. 4. .... : تداد ش امان

lin. 7. v. 3. antepenult:

نکون اندر آمد زپشتش ستور
شده تیره زو چرخ تابنده هور
فرود آمد وسر بریدش زتن
براویخت از زین یل پیلتن
ازان پس براویخت لشکرش را
فکندند از یلان نام آورش را

v. 3. یکر بیکر ... سربسر

lin. 8. v. 4. چو شیر از پسش روی بنهاد تفت

lin. 9. v. 1. همی تاختند ....

lin. 10. v. 1. پویان

v. 2. دمان از پسش روی بنهاد تفت

v. 3. پس

lin. 11. v. 2. .... سری با کلاه

Inscript. ut in meo Codice.

lin. 12. v. 1. شب تیره تا شد بلند آفتاب

lin. 13. v. 1. antepenult:

گرفتش کمر بند پور پشنک
جدا کرد اورا ززین پلنک

v. 1. ..... هزار ودو وبیست

v. 2. .... جای نیست

lin. 14. v. 2. ...... شهریار بلند

lin. 15. v. 1. هم او تاج وتخت بلندی دهد

v. 4. ازو مغز یابی ازو کاه پوست

lin. 16. v. 3. antepenult:

نگر تا نه بندی دل اندر جهان
نباشی بدو ایمن اندر نهان
که گیتی یکی نغز بازیگر است
که هر دم ورا بازی دیگر است

رزم دوم نوذر با افراسیاب [illegible]

دل تیغ کفتی ببالد همی — lin. 9. v. 1.

.... بنالد همی — v. 2.

..... سوی شهریار — v. 4.

..... بران چیرکی — lin. 10. v. 2.

.... نستوه بود — v. 3.

همی بود شاپور .... — lin. 11. v. 1.

سر بخت ایران سپه کشته شد — v. 2.

v. 3. antepenult:

بسی نامداران ایران سپاه
چه کشته چه خسته ابر رزمگاه
چو شاه وچو قارن چنان دید کار
که اختر نبد یار در کارزار

دهستان کرفتند یکسر حصار — lin. 12. v. 1.
بندِ شان ار هیچ راهی کذار

..... کذر کاه جنک — v. 3.

.... شد جای جنک استوار — lin. 13. v. 2.

..... ترک را کرد یاد — lin. 14. v. 1.

سپهبد کر وخان ویسه نژاد — v. 2.

.... مردم بد بنه — lin. 15. v. 2.

ستود — pro — شنید — v. 3.

شد از رشک .... — lin. 16. v. 1.

..... با شاه ایران چه کرد — v. 4.

فرستاد بر هر سپاهی براه — lin. 17. v. 2.

..... آورد — v. 3.

..... آورد — v. 4.

...... و نوذر زهم — lin. 2. v. 3.

رخان شان پر آب و روان شاها دژم — v. 4.

وزان پس بیا ..... دو روز — lin. 3. v. 1.

سه دیکر چو .... — v. 2.

...... روزکار درنک — v. 3.

به پیچارکی کرد بایست جنک — v. 4.

.... جوشان بدو رود آب — lin. 4. v. 2.

...... ز پرده سرای — v. 3

به پرده سرای رو افراسیاب — lin. 5. v. 3.

کسی را نیامد سر اندر بخواب — v. 4.

ژوپین — lin. 6. v. 2.

v. 3. antepenult:

چو برزد ز دریا درفش سپید
ستاره شد از تیرکی نا امید
تبیره زنان از دو پرده سرای
برفتند با پیل و با کرنای

..... نه ریک ونه شخ — lin. 7. v. 1.

چپر .... تلیمان بخواست — lin. 8. v. 1.

بستوده — pro — نستوه — v. 2.

v. 3. antepenult

وزان روی افراسیاب دلیر
برآراست لشکر بمانند شیر
چپر لشکرش بارمان همچو باد
به شست اندرون چوب آهن نهاد
سوی راست کرشیوز پیل تن
باستاد چون کوه با کوه کن
چو هر دو سپه صف کشیدند راست
خروشیدن نای رویین بخاست

lin. 3. v. 1. زچندان جوان مردم جنگ‌جوی

.... رزم اوی v. 2.

lin. 5. v. 3. توئی مایهٔ ورکد خدای سپاه

lin. 6. v. 1. ربیش ~ مویت

.... بگردد دل نیکخواه v. 4.

lin. 8. v. 2. سرو یال من سودی ....

v. 4. از امروز بودم ....

lin. 10. v. 2. سرش نیزهٔ و تیغ برنده راست

v. 3. بر ~ سر

v. 4. همی ~ سبک

lin. 11. v. 3. 4. transponit et legit

پس از رفتنم ....

lin. 12 v. 3. 4. ita habet:

سپارید ما را و ساکن شوید
بیزدان داد ایمن شوید

lin. 13. [illegible] et in meo Cod.

lin. 14. v. 2. .... سپرت را زمان

v. 3. بیایست ماندن که ....

lin. 15. v. 3. .... مرد کاید دمان

v. 4. نیاید زمان بی تو خود یکزمان

lin. 16. v. 2. نژاد ....

v. 3. .... تا سایه گسترد هور

lin. 17 v. 2. سبک ~ جنگ

lin. 18 v. 2. ...... سالار فر

lin. 19 v. 1. کاندر ~ اندر

v. 2. antepanit

که کس آن نیاورد اندر زمان
کی لشکر بدو خیره شد سربسر
بدین طوق و یاره بزرین کمر
ابا گوشوار و کلاه شهان

کس از کهتران نستد آن از مهان v. 2.

...... وبنهاد روی v. 4.

lin. 21. v. 4. نه خورشید پیدا نه تابنده ماه

lin. 22. v. 3. .... همچو ابر پر آب

lin. 23. v. 2. روی ~ جان

v. 3. antepanit:

بهر سو که قارن برافکند اسب
همی تافت آهن چو آذر گشسپ

..... جان نشاند v. 4.

lin. 24. v. 1. آن بدید

lin. 25. v. 1. antepanit:

چو خورشید در جامهٔ نیلگون
نهان شد چو زنگی شب آمد برون
جهان گشت چون چهرهٔ اهرمن
گشاده سیه مار گردون دهن

.... تیره شد قارن ... v. 1

v. 2. antepanit:

رها شد ز سالار توران سپاه
جدا گشت لشکر چو از یکدگر
سراسیمه رفتند پر خون جگر
ز توران سپه کشته بد بی شمار
ز گردان ایران چو پنجه هزار
چو برگشت قارن ز آورد گاه

52 hi 25. v. i ..... بردشترکین

.... برآتش کنید v. 4.

fol. 46b hi. 1. v. i. .... نام جوی

آمدن افراسیاب بجنگ نوذر

..... توران میان v. 4.

hi 2. v. i. antepenult:

دگر روز چون بر دمید آفتاب
بمردان چین اندر آمد شتاب
زدند از بر پیل روئینه کوس
جهان شد زگرد سپه آبنوس

..... وچین v. i.

hi 3. v. 2. خبر زان پور فریدون رسید

hi 4. v. 2. سپه را همه سوی جیحون کشید

hi 5. v. 3. شهنشاه نوذر .....

.... پراز ... v. 4.

hi 6. v. 2. .... نا پدید

hi 7. v. 3. ..... اندر ارمان زمین

دلیران همه بزرگان v. 4.

hi 8. v. i. خزروان

زجنگ آوران کرد چون سی هزار v. 3.

hi 9. v. 4. ورا دخمه سازد همی زال کرد

hi 10 v. 2. .... زخواب

..... برکشید v. 4.

hi 11. v. i. 2. et 3. 4. antepenult, تو شو حارصد ... v. 2. et legit [illegible]

hi 12. v. i. .... وشنخ

hi 13. v. 4. .... نیکی وآمد بجنگ

hi 14. v. 2. لشکر همه جویا

hi 15. v. i. بایران

ندارد همی جنگ را پای و پر v. 4.

hi 16. v. i. همانا شما سالش ....

نشسته اسب ... v. 2.

.... ودوسن v. 4.

hi 17 v. 2. همی همه چنان

هیون .... برآورد پر v. 3.

hi 20. v. 2. .... وبارگاه

hi 21. v. 3. به بینند پیدا زمین دست برد

جز از من کسی را نخواند کرد v. 4.

hi 22. v. i چنین گفت اغریرث هوشمند

خود [illegible] مرزبانان v. 3.

hi 23. v. i. یکی مرد .... گزید

..... نباید گزید v. 2.

پر آژنگ ..... v. 3.

اغریرث v. 4.

hi 24. v. 4. .... نباید نیاز

hi 25. v. 3. نوذر همه نامور

fol. 47a hi. 1. v. i. نکه کرد قارن بمردان مرد

ازان ~~[illegible]~~ .... v. 2.

مگر پیر .... v. 4.

hi 2. v. i. سالار

زخشمش .... v. 3.

در گنج آکنده را باز کرد
سپه را ببخشش همه شاد کرد
اندر ... آمد v. 1.
چو شد ساخته کار ... v. 3.
اندر ... آمد v. 4.
که اندیشه دارد همه پیشه دل v. 2. 13
برو گفت ... پدر v. 3.
سپهبد سپه سام نیرم شد است v. 2. 14
جز این نامداران ... v. 4.
نیا زادشم شاه و توران سپاه v. 3. 15
به آرام ... نخواند v. 2. 16
جنبش ... شورش v. 4.
بنیرم که کین ... v. 1. 18
چو از دامن ... v. 1. 19
بیابان زباران پر از نم شود v. 2.
گیاها زیال یلان برگذشت v. 4.
جهان سبز کردد همی از خوید v. 1. 20
سپه را سوی دشت آمل برید v. 4.
دهستان بکوبید در زیر نعل v. 1. 21
بتازید و ... v. 2.
آب ... جنگ v. 3.
یکینه سوی تور بنهاد روی v. 4.
مر او v. 1. 23
گشتن v. 2.
نیر زند ... v. 4.
... و بر پیشه v. 2. 24
با قارن v. 3.
... از آن انجمن v. 4.

سپهدار چون ... چنگ v. 3.
Elsic semper. ... پشنگ v. 4.
پورش v. 1. 3
سخن راند و ... v. 3.
که این کین ز یزدان نشاید ... v. 4.
سری را کجا ... v. 1. 4
به بستند v. 4.
v. 1. 5 antepenult:
بخواهم کنون کین تور بزرگ
همان شاه آزاده سلم سترگ
کهی ... که v. 2.
v. 3. antepenult.
چه گوئید اکنون چه پاسخ دهید
یکی رای فرخ بدین بر نهید
پدر v. 3.
بجوشید و آمد دلش را شتاب v. 4.
پدر v. 1. 6
مگر ... کسی v. 4. 7
... هرچه ما نبوده بود ... v. 1. 8
که شورش درست خیز منست v. 4.
... افکنده بر چند میل v. 4. 9
... پسر v. 1. 11
... باشد سر او بجای v. 3.
از ایرا پسر ... v. 4.
v. 1. 12 antepenult:
چو این گفت ولشکر زکشور بخواست
سپاهی ز نام آوران کرد راست

پشیمانم از کردهٔ خویشتن
ازین پس نوازش کنم من تتن
بفرخ پیی نام ور پهلوان
جهان شد سراسر بنوئی جوان

hi 18. v. i. antepenult:
ازان پس یکی بزم که ساختند
یکی هفته با رود ومی باختند
.... پیش او بر .... v. 1.

~~Desunt~~ hic non habet.

پند ٤
hi 19. v. 1.
hi 21. v. 2. بازرم .... آزرم
.... کفتنیها همه v. 3.
بکردن کشان و بشاه رمه v. 4.
hi 22. v. 1. .... نوذری
چه با تاج و با تخت وانکشتری v. 2.
hi 23. v. 4. ..... آمد بدان بی همال
hi 24. v. 3. ز نا رفتن ....

خبر یافتن پشنک از مرک منوچهر [crossed-out word]

hi 25. v. 1. ..... پشنک
.... از پدر زاد شم v. 3.
..... تیز دم v. 4.

Fol. 46a hi 1. v. 1. .... لشکرش
زکردان سالار واز کشورش v. 2.
بخواند و .... v. 4.
hi 2. v. 1.
[crossed-out line]
چو ارجسپ و کرشیوز و بارمان
..... ژیان v. 2.

چنان باش در پادشاهی و داد
که هرکس به نیکی کند از تو یاد
چنان دان که هرکو جهانرا شناخت
درو جای آرام بودن نساخت
جهان چون رباطیست بر ره کذر
خردمند زین خانه جوید حذر
هرانکس که دل بندد اندر جهان
هشیوار خوانندش از ابلهان
فراز آورد کنج و هم خواسته
مرادش همه کردد آراسته
ندانی شبیخون بسر برش مرک
کند بر سرش بر نهد تیره ترک
زتختش سوی تیره خاک آورد
سرو تاجش اندر مغاک آورد
بماند دلش بستهٔ این سرای
خرامش نیابد بنزد خدای
روانش بماند در ان تیرکی
همه سال جانش پر از خیرکی
خردمند رنج اندر ان کی برد
که بکذارد آنجای و خود بکذرد
برمرک درویش و سر تاج زر
یکی بود خواهد درین ره کذر
چنان باشی اندر سپنجی سرای
که رنجه نباشی بدیکر سرای
فریدون بشد نام نیکی بماند
به ضحاک بد بخت نفرین بماند
چنین کفت نوذر که ای [crossed-out word] نامدار
بکفتار تو بسپرم روزکار

درودی بجان منوچهر شاه . v. 2.

v. 3. antepoint:

گزو گشت رخشنده فرخ کلاه
هم از وی بمن این چنین پیش گاه

.... فرود v. 4

.... کرد پسندیده را . lin 25. v. 2.

Fol. 45b

همه ~~ همی . v. 2. lin. 1.

.... پشت .... بروسش . v. 1. lin 2.

داند ~~ ماند . v. 4. lin 3.

.... خروس . v. 3. lin 4.

یکی لشکری . . . . . v. 1. lin 5

چنین ~~ سبز . v. 2.

دو منزل بکی کرد و آمد براه . v. 3.

چنین تا بر شاه ایران سپاه . v. 4.

lin 6. v. 1. antepoint:

چو ایرانیان آگهی یافتند
سوی پهلوان سام بشتافتند
چو رفتند نزد سپهبد فراز
زمین بوس کردند از راه ساز
زنوذر همی گفت هرکس بسام
که برگشت از راه نیکی تمام

v. 3. 4. omitt.

lin 7. v. 2. .... پدر

v. 3. خیره ~~ ویران

lin 8. v. 1. گرد او ~~ بر ره

lin 9. v. 1. داد ~~ بتخت

v. 2. وبنیاد ~~ وآن تخت

v. 3. هم آن ~~ فرمان

v. 4. روانها به مهرش . . .

به تخت کئی برکمر برمیان . v. 4. lin 10.

کمین ~~ واین . v. 2. lin 11

نارد ~~ بارد . v. 3.

... بجز خاک ... . v. 3. lin 12

بدی ~~ پدر . v. 1. lin 13.

برین برنیامد زمانی دراز . v. 2.

من آن ایزدی فره باز آورم . v. 1. lin 14.

v. 3. antepoint:

که خاک منوچهر گاه من است
پی اسب نوذر کلاه من است
بگوئیم و بسیار پندش دهیم
به پند اختر سودمندش دهیم

بنوئی دگر باز پیمان شوید . v. 4.

که آمرزش . . . . v. 1. lin 15.

بتابید واز نوذر شاه مهر . v. 2.

ببرگشتن آتش . . . . v. 4.

بنوئی دگر باز . . . . v. 2. lin 16.

v. 3. 4. omitt.

بجان و بتن ویژه کهتر شوند . v. 2. lin 17.

v. 3. antepoint:

چو سام اندر آمد بنزدیک شاه
زمین بوس کرد از بر تخت گاه
سبک نوذر از تخت آمد فراز
سپهبد در آغوش بگرفت باز
ازان پس برخویش بنشاختش
بپرسید و بسیار بنواختش
سپهبد بدو گفت کای شهریار
توئی از فریدون یکی یادگار

54 hic 10. v. 1. بدو بکرد آن دین ....
v. 2. نکه کن زسر تا چه پیمان بود
hic 11. v. 1. وزان پس ......
v. 3. antepenult:
زمانه شود پر ز آشوب و شور
چنین کشتنها خواهد زد از چرخ هور

v. 3. ...... درشت سخن پیش
v. 4. کهی کرک ......
hic 12 v. 1. .... پشنک
v. 3. ...... چون رسد ...
v. 4. ای پسر ... انکهی
hic 13. v. 3. ازو شهر ....
hic 14 v. 2. نوذر et ita semper
Quater. hic non habet.
hic 15. v. 1. ابی آنکه بد ایچ بیمار ئی
v. 2. نه از .... آزار ئی
hic 16. v. 3. antepenult:
یکی پند کویم ترا از نخست
دل از مهر کیتی ببایدت شست
جهان کشتنزاریست با رنک و بوی
درو مرک و عم آب و ما کشت اوی
چنان چون درو راستی هموار کشت
همه مرک را ایم ما خوب و زشت
بجائیم و همواره تازان براه
بدین دو نوند سپید و سیاه
چنان کاروانی گزین شهر بر
بود شان کذر سوی شهر دکر
یکی پیش و دیکر ز پس مانده باز
بنوبت رسیده به منزل فراز

بیا تا نداریم دل را برنج
که با کس نازد سرای سپنج
کنون پادشاهی نوذر بکوب
کش از روزکاران چه آمد بروی

پادشاهی نوذر منوچهر هفت سال بود ~~[illegible]~~
hic 17. v. 1. antepenult:
ستاره شمر اختران را بدید
یکی روز بهتر چنان چون سزید
v. 3. .... ماه او بران برکذاشت
v. 4. که یکروز بی پرده درکه نداشت
hic 18. v. 1. نبرد او ....
v. 2. همه خورد و خفتن بدی ...
v. 4. .... شد سر شهریار
hic 19. v. 2. .... سراز ...
v. 4. .... وردان تند کشت
hic 20. v. 3. antepenult.
برهقان بیچاره سر درنهاد
کزان کشورش رو بدیکر نهاد
v. 4. .... برآواز ... ...
hic 21 v. 4. فرستاد نامه بسام سوار
hic 22. v. 2. 3. 4. et 23. v. 2. omitt.
hic 23. v. 3. خداوند بهرام و ناهید و هور
hic 24 v. 1. antepenult:
نه دشواری از چیز برتر منش
نه آسانی از اندک اندر بوش
همه با توانائی او یکی است
بزرکست بسیار و با اندکی است

به بندد دو بال کک کوهزاد
چنان اهرمن دزد تیره نژاد
همه شهرها جمله آئین به بست
منوچهر بر تخت زرین نشست
بیاراست بزمی بآئین جم
همی شد ز شادی نکرد و هیچ کم
برون رفت نوذر خود و کوس و پیل
پذیره شد مر مرد را چند میل

. . .

ورا قارن انگاه در بر گرفت
بسوی منوچهر شد بس شکفت
تهمتن بسوی منوچهر شاه
بیامد ببوسید چون پای گاه
منوچهر شه بر رخش بوسه داد
ز دیدار رستم بشد شاه شاد

. . .

بمیدان آمد دو دار بلند
زدند از پی تیره دز و نژند
چو بهزاد و کهزاد را بر کشید
شکفتی همی ماند هر کس که دید
که ده ساله کودک چنین کار کرد (**
باوغان سپه رزم و پیکار کرد

. . .

p. ۳۱۱ نوشتن زال نامهٔ فتح رستم بسام
35 [illegible]

. . .

پس انکه ره کوهساران گرفت
ز کار زمانه شده در شکفت
دو فرزند را کرد پدرود و رفت
ز دوریشان آه و ناله گرفت

p. ۲۹۶ آمدن بهزاد بجنگ رستم و گرفتار شدن او
50 [illegible]

. . .

چو بهزاد اوغان ازو این شنفت
بدو گفت کاهرمنت باد جفت

. . .

تهمتن عمود فریدون شاه
بگردن بر آورد و دل رزم خواه

. . .

p. ۲۹۸ شنیدن کک نعرهٔ رستم را و لاف بسیار زدن او
35 [illegible]

p. ۳۰۰ فرود آمدن کک کوهزاد از بالای کوه و نبرد با رستم نمودن
82 [illegible]

p. ۳۰۵ آگاه شدن زال زر از رفتن رستم بجنگ کک
67 [illegible]

p. ۳۰۹ رسیدن زال زر از سیستان بمدد رستم
67 [illegible]

p. ۳۱۳ برگشتن زال زر از قلعهٔ کوهزاد و رفتن [crossed out] رستم یل بطرف سیستان
46 [illegible]

. . .

منوچهر را چون رسید آگهی
بخندید ازان فرّ شاهنشهی
که [crossed out] در عهد من رستم نوجوان
ز مادر بزاد و بشد پهلوان
ندیدست چشم زمانه چنین
که ده ساله کودک شتابد به کین (**

lin. 7. v. 1. ..... کشتورز

v. 2. ..... ازان کونه مرز

v. 3. وزهر

lin. 9. v. 2. ..... نپرداختن جای

lin. 13. v. 1. دژ

v. 4. سوی بارهٔ دژ .....

lin. 14. v. 1. دژ

v. 1-2 / v. 3. ..... ببیکر برک کاه

v. 4. اکر چند در بسته بد سال وماه

lin. 15. v. 2. روان پدر نا رسیده بکام

v. 4. که سازی .....

lin. 16. v. 2. ..... دیدبان

lin. 17. v. 3. ..... ساروان

v. 4. ... از دشت یک کاروان

lin. 19. v. 4. ..... به نواتند چیز

lin. 20. v. 1. ... حصار کران بر درش

lin. 21. Titulus: رفتن رستم بکوه سپند

v. 3. deest cap. و

v. 4. برافراخته پهلوی یال و برز

lin. 22. v. 3. ..... در سلیح کوان

lin. 23. v. 3. ..... دیدبانش بدید

lin. 24. v. 2. ..... دژ یکی .....

v. 3. antepenult.:

کمانم که باشد نمک بارشان
اکر پرسندم مهتر از کارشان
فرستاد مهتر یکی را دوان
به نزدیکی [illegible] سرور کاروان

lin. 25. v. 1. از دژ

v. 3. 4.
بدو کفت کلی مهتر کاروان
مرا آکهی ده ز بار نهان

fol. 44a lin. 4. v. 3. antepenult.:

چو آکاه شد رستم نام جوی
زپستی ببالا نهادند روی
چو آمد بنزدیک دروازه تنک
پذیره شدندش همه بیدرنک

lin. 4. v. 4. ..... برکزید

lin. 5. v. 1. ..... پیشش بسی

lin. 6. v. 2. ایا نیکدل مرد نیکی شناس

lin. 7. v. 2. ... خرد وچه مرد وزن

lin. 8. v. 2. ..... بجنک

v. 3. باره

v. 4. ..... پرخاش جوی

lin. 10. v. 1. دژ

lin. 12. v. 2. جهان .....

v. 3. بدژ .....

lin. 14. v. 1. 2. et 3. 4. transponit. [illegible]

[illegible] v. 2. ... بکذارد پای

lin. 15. v. 1. یکی کنبد دید افراشته

lin. 16. Titulus hic non habet.

lin. 17. v. 1. ..... نماند

v. 2. بدریا درون دژ وکوهر نماند

v. 3. که ایدون بدین .....

v. 4. زر سیم در

lin. 18. v. 1. antepenult.:

چو بکرفته شد قلعهٔ نابکار
یکی مجلس آراست چون نوبهار

Titulus: نامه نوشتن رستم بجانب زال از فیروزی کوه سپند

38 lin 25. v. i deest copulae و

v. 4. .... با پدر

fol. 43a lin. 1. v. i. anteponit:

همی رفت بر پیل رستم دژم
بپدرود کردن نیارا بهم

v. 2. .... نباشی جز از دادگر

lin 2 v. 2. روزه ... روز

lin 3. v. i. پند

v. 2. بجز بر ره ...

v. 3. که من در دل ...

v. 4. بتنگی

lin 4. v. i. .... کرد پدرود وگفتش

v. 2 پندها را

v. 4. زپیلان ~~خم~~ خروشیدن کرنای

lin 5. v. 2. جرس ... کرم

v. 3. .... اوی

v. 4. پر از آب ~~#~~ رخ دل پر از پند اوی

lin 6. v. 3. فزراه ....

lin 7. v. i. deest copula و ... رزم

v. 2. ..... ساز بزم

lin 8. Inscr. گشتن رستم پیل سپید را

lin 9. v. i. در ... را

v. 3. فرزند را

v. 4. کرد ... پور

lin 10. v. 3. anteponit:

چو بشنید رستم زباب این سخن
بدان نامداران که بد انجمن

lin 13. v. i. پیل سپید Cod. sic semper.

v. 3. anteponit:

از و کوی و برزن بجوش آمد است
زمستی چنین در خروش آمد است
تهمتن زخواب اندر آمد چو باد
زمردم بپرسید وکردند یاد

v. 3. چو زان گونه گفتارش آمد بگوش

v. 4. دلیری وکردیش آورد جوش

lin 14 v. 2. برون آمد وراه اندر گرفت

lin 15. v. i seqq.:

چو سالار ....
رمه ....
که از بیم ...
چه ....
شب ...
تو ...
تهمتن شد ...
جرس

lin 19. v. 2. خروشنده ....

v. 3. .... خروشنده دید

v. 4. .... جوشنده دید

lin 21. v. 4. بدان تا برستم رساند زبان

lin 23. v. 2. .... باز جای

lin 25. v. i. ..... زینسان سخن

fol. 43b lin. 1. v. 2. همه ... سپه

lin 3. v. 4. تکسله

lin 4. v. i. ..... میان را به بند

v. 2. تازیان

Inscriptio non habet.

lin 5. v. 4. که بروی نه پرید پران عقاب

Lomond. 20.

line 14. v. 4. بیاراست چون مرغزار بهشت

line 16. v. 2. که یال .... وفرّ کیان

v. 3. کمر را میان کمر را

v. 4. بدارند کژدم نیابد گزند

line 18. v. 3. antepenult:

فرستاده آمد چو باد دمان
بر زال روشن دل و شادمان

v. 4. ...... اندر آرد بدو

line 20. v. i. 2. omitt.

v. 4. .... کوشش پروردنی

line 21. v. 3. ..... بالای بهشتی

line 22. v. 2. جهان بر ستاره نظاره شود

line 23. v. i. antepenult:

هنر خود بد و بودش آموزکار
که خود بود یاری گرش روزگار

line 25. v. i. ..... بر بستر کوس

Fol. 42b line 1. Superscription

رفتن سام بدیدار رستم

line 3. v. 2. ...... میل

line 4. v. i نشست از بر تخت زر پور زال

v. 2. ...... و یال

line 6. v. 2. سپه را دو رویه رده بر کشید

v. 3. l. 11. the Superscr.:

فرود ....
بزرگان ...
یکایک ...
ابر ...
بچو گل ...
.... با یال و سفت
چو بر پیل بر بچهٔ شیر دید
بخندید ....

چنانش ابا پیل ....
نکه ....
یکی آفرین ....
که تنها هنر برابر بی شاد دیر
دلیرا گوا پور زالا شها
سرافراز تاجا بلند اخترا
ترا آن ستایش بس اندر جهان
که چون تو برون آمدی از نهان
ببوسید ....
نیارا یکی نو ستایش گرفت
چنین ....
.... و یال

line 11. v. 2. وخواب میان و آب

v. 4. deest comp.

line 15. v. 2. ... نه بستند ...

line 16. v. 4. ..... بر سحاب

line 17. v. 3. بدان بازوی و یال آن کتف و شاخ

line 18. v. i. دو رانش چو ران هیونان سطبر

v. 2. .... ببرو هزبر

v. 4. ..... نیارد بیاد

line 20. v. i. ..... فرو یال

v. 4. همی جان اندوه را بشکریم

line 21. v. i. که گیتی سه پنج است برای رو

v. 2. ...... دیگر آرند نو

line 22. v. i. ..... بنشیند

v. 2. ..... نوید

v. 4. .... با تاج و فر

line 23. v. 2. برو میان بها

v. 3. 4.. transposit.

line 24. v. 2. همی گفت چو نین ز راه مزیح

بزرگان بـ . . .

ص.

lin 16. v. 1. . . . . زال باز

v. 2. بشادی یکی هفته بگرفت ساز

v. 4. . . . . . تا ماه را در نشاخت

lin 17. v. 1. . . . . وخویش

v. 3. antepenult:

برفتند شادان دل و خوش منش
پراز آفرین لب زنیکی دهش

lin 19. v. 2. . . . . دیر سام

lin 20. v. 1. سوی کرکساران سوی باختر

v. 4. ندارند

lin 21 v. 1. . . . . آن شهر و بر

v. 4. بویژه زکردان ملشندرات

lin 22. v. 1. . . . . این جایگاه

v. 2. . . . . . وتخت وکلاه

lin 23. v. 2. . . . . ببار

v. 4. دلش باغم . . . . بسپرده شد

lin 24. v. 3. فریبی وتن

fol. 41b lin 1. v. 1 antepenult:

چنان کشته بی خواب وبیژمرده ام
توگوئی که من زنده مرده ام

v. 1. همانا زمان . . . .

v. 3. توگوئی بسنکستم آکنده پوست

v. 4. وباز آهنستی آنکه بوده دروست

Gh. کفتار در ولادت رستم زال

lin 2. v. 3. چنین تا که زادن آمد فراز

lin 3. v. 1. antepenult.

چو آمد که بار پردختنی
که کردد تن آسان زنا خفتنی

lin 4. v. 4. مخسار و

lin 5. v. 4. برهنه سروموی وترکرده روی

lin 6. v. 1. antepenult

بدل اتکهی زال اندیشه کرد
وزاندیشه آسان ترش کشت ورد

Desunt hic non habet

lin 8. v. 2. آرامش

v. 3. antepenult

بیامد دمان تا به نزدیک زال
کزین جهان مرغ فرخنده فال

v. 3. 4. transponit.

lin 10. v. 2. نیارد بسر بر کذشتنش ابر

v. 3. چرم

v. 4. شود چاک چاک وتجابد دو چنگ

lin 11. v. 1. کز منها از

v. 2. . . . . بازوی ویال او

v. 4. جنگی

lin 12. v. 1. برای وخرد سام سنکی بود

v. 2. بخشم اندرون شیرجنکی بود

v. 3. antepenult.

برستم همیداد ده دایه شیر
که نیروی مرد است وسرمایه شیر

v. 4. بانکشت خستر . . . .

.... گفتید دارید راز . v. 4. lin. 6.

که تا زو سخن ۷ کند خواستار . v. 2. lin. 7.

بدرفته . سما بنهفته . v. 4.

... بیدار دل موبدان . v. 1. lin. 8.

..... بخردان . v. 2.

سخن پرسیدن موبدان از زال

م ابر سما رای بین . v. 2. lin. 9.

که تا چیست آن ده دو سرو سهی . v. 3.

که رستست شاداب با فرهی . v. 4.

ازان .... lin. 10. v. 1.

..... قام . v. 1. lin. 11.

بجنبند و هر دو شتابنده اند . v. 3.

همان یک دگر را نیابنده اند . v. 4.

.... شود راستی چون بنگرند . v. 3. lin. 12.

.... بشمرند . v. 4.

.... جوی بار . v. 2. lin. 13.

همه تر ...... v. 1. lin. 14.

سخن سما همی . v. 2.

...... برایشان کنام . v. 1. lin. 15.

نشیمش ببام این بود آن بشام . v. 2.

.... آبدار . v. 1. lin. 16.

..... شده برگ وبار . v. 2.

شارسان . v. 4.

..... شارسان . v. 1. lin. 17.

گزیده بهاموت یکی خارسان . v. 2.

وزان شارسان همان بدل نگذرد . v. 1. lin. 18.

یکی کرد خیز دازان ناگهان . v. 3.

بدان شارسان شان نیاز آورد . v. 1. lin. 19.

هم اندیشگان ـ . . . v. 2.

به پیش ردان آشکارا بگوید . v. 4.

.... سارا کنی . v. 2. lin. 20.

پاسخ دادن زال موبدان را

که بر . سما ابر . v. 4. lin. 22.

به سی .... v. 1. lin. 23.

lin. 25. v. 3. antepenult:

دوان هر دو آن از پس یکدگر

که تا این بیابد مر آن را کمر

fol. 39b lin. 1. v. 2. .... کجا برگذشتند

lin. 2. v. 3. antepenult:

بود این شمار مه تازیان

که که که بود زان سواری زیان

پس آنگاه چون بنگریدش بکاست

ابا کاست باشد هم انگاه راست

نیام . v. 3.

وزان مرغکان سرو داه دنشیم . v. 4.

بالای . سما بازوی . v. 1. lin. 4.

...... وزو باگزند . v. 2.

برو .... v. 3.

lin. 5. v. 1.

دگر شارسان از بر کوهسار

سرایی درنگست و جای قرار

همان خارسان این سرای سپنج . v. 1.

hi 16. v. i antepenult:

چو خورشید سر سوی خاور نهاد
شب از تیرگی تاج بر سر نهاد
نه خفت و نیاسود تا بامداد
از اندیشه بر دل نیامدش یاد
چو آن جامهٔ شعر بفکند شب
سپیده بخندید و بگشاد لب

.... گره‌های v. 2.

خشم گرفتن مهراب بر سین دخت

hi 17. v. i. antepenult:

چو شد زال فرخ ز زابلستان
ببر سام یکی زخم در گلستان

..... کشتن v. i.
سرمرزبان ..... کشتن v. 2.

hi 18. v. 2. که با شاه ....
v. 3. که آرمت ....
hi 19. v. i. جنگ مهراب خشم
v. 3. با سام
v. 4. .... چشید
hi 20. v. i. .... پیشش نشست
v. 4. که او ژرف بین بد بتدبیر و رای
hi 21. v. i. ..... کرده بکش
v. 4. وزان پس هرآنچت بود رای کن
hi 22. v. 2. به بخشش و بدان کین شب آبستن است
v. 3. .... دیرباز
hi 23. v. 4. منزن در میان یلان ....
hi 24. v. i بگو آنچه دانی و با جان بکوش
v. 2 ..... بر بپوش
v. 4. بچیزی معا بخانم
hi 25. v. 4. ..... گفتارها را بزد

بر انسان که بوده نماند همی
برو کرد کاهم نماند همی
گهندم ....
زماند ....
سپردیم نوبت ....
که شاید ....
چو من کردم از دشمنان کم کند
هنرهای او دلت خرم کند
یکی آرزو ....
بباید بخواهد ....
یکی آرزوکان به یزدان نکوست
کجا نیکوی زیر فرمان اوست
نکردیم ....

هم.

hi 9. v. 2. چو آوردم اورا زالبرزکوه
v. 4. درین روزها گرد زیب سن پسیج
hi 10 v. i .... پر از خون رخان
v. 2. همی چاک چاک آمدش زاستخوان
v. 4. سزاتر که آهنگ ....
hi 12. v. 4. .... که دیو
hi 13. v. 2. .... بشنید شاه
v. 3. .... مستمند
v. 4. .... تخت بلند
hi 14 v. 4 چه انده گسار و چه فریاد رس
hi 15. v. i. antepenult:

سزد گر شهنشاه با فر و داد
یکی کار این چاکر آرد بیاد

v. 2. .... بر مهان

کجا دیرهٔ تو چمد روز جنکر v. 3.

آید v. 4.

lin. 11. v. 2. زتو داد یابد زمین وزمان

v. 3. ... زداد تو ...

lin. 12. v. 4. برانه loco بدید

lin. 13 v. 1. .... بکستم پدر

v. 3. زمادر بزادم برانداختی

v. 4. .... جایکه ساختی

lin. 14. v. 2. بآتش سپردي فزاینده را

v. 3. deest copula و

v. 4. نه از هیچ خویشي مرا بود ویر

lin. 15. v. 1. ببردي .... بیفکندیم

v. 2. ... برکندیم

lin. 16. v. 1. deest cop. و ante voc. ultim.

v. 2. مهرٔ loco مهتر

et ante vers. hunc 1. 2. antepont:

کنون کم جهان آفرین پرورید

به چشم خدائیی به من بنکرید

v. 3. ابا تخت وباکنج وکرز کران

v. 4. .... تاج سران

lin. 19. v. 2. خشم

v. 3. باره ...... نیمه کن

lin. 20. v. 1. antepont:

که مهراب وکابل به فرمان تست

به پیمان تو نیستش راي سست

چه کرد او کناه وچه دیدي ازوي

که نزدش به کینه نهادي تو روي

دکر انکه کفتني که بر کام تو

کنم شهره اندر جهان نام تو

v. 2. بکابل کزندی بود مر مراستی

v. 3. antepont:

سپهبد چو بشنید کفتار زال

برافراخت کوش وفرو برد یال

بدو کفت آري همین ست راست

lin. v. 2 زبانت بدین راستي برکواست

v. 3. همه کار من باتو بیداد بود

lin. 21. v. 3. habet ut meus, sed in calce libri inter errata numerat et corrigit:

پس انکه چنین گفت سام دلیر

lin. 22. v. 1. ... تیز تا چارهٔ ....

v. 2. کنون loco کنم

lin. 23. v. 1. antepont:

مکر شهریار اندرین داستان

براه آید از کینهٔ باستان

v. 1. بی loco و

v. 2. پیکار loco آزار

lin. 24. v. 2. باشد loco کردد

v. 4. هرآنچي ...

lin. 25. v. 1 antepont:

مکر خود به کام تو کردد سخن

بدین کونه باشد زسر تا به بن

v. 2. زهر در فراوان سخن راندند

Infra نامهٔ سام بنزد منوچهر و حال زال

بازنمودن

fol. 36.b lin. 1. v. 2. کجا هست ....

v. 3. ازویست نیکو وبد وهست ونیست

hi 9. v. 2. همي جشنمش . . . بچنگ

v. 3. چو آمد برم مرد جنگي فراز

hi 10. v. 2. برگرفتم

hi 11. v. 2. سپه . . . . برکاشت . . .

v. 4. . . . . هرکروه

hi 12. v. 1. سوار و پیاده دو ره سي هزار

v. 2. فکنده پرید آمد اندر شمار

v. 4. . . . . سه صد هزار

hi 13. v. 1. antepenult:

کرفتار کشتند ازان سروران
ده و دو هزار بی زنام آوران

v. 1. چه سنجد . . . . بخت تو

v. 4. تا ماه

hi 14 v. 1. antepenult:

چو روز از شب آمد بکوشش ستوه
ستوهي کرفته فرو شد بکوه

v. 2. از بد

v. 4. بیاد سپهبد کشادند لب

hi 16. v. 1. antepenult:

بشاه آفرین کرد آکاهي همال
همیخواست کفتن ز مهراب وزال
که شاه جهان پیش تن برکرفت
سخن را بروي دژم برکرفت

v. 2. کز ایدر . . . . با . . . .

v. 4. . . . . وکابل . . .

hi 17. v. 1. . . . . . . از تو رها

v. 4. . . . . پراز . . .

hi 18. v. 2. در منا دل

hi 20. v. 3. . . . . با سپاه

v. 4. . . . . پوینده راه

hi 22. v. 2. . . . . از جان و چیز

Rubrik خبر یافتن مهراب وزال
از قهر منوچهر

hi 23. v. 2. فرو هشته . . . . یال

hi 24. omitted.

hi 25. v. 4. درفش فریدون بیاراستند

Fol. 36a hi 1. v. 1. تبیره

v. 2. پذیره

v. 3. برنک مه برنکین

hi 2. v. 2. the habet:

برانکیختند بالاي زرین ستام
چو روي پدر دید دستان سام
پیاده شد . . . .

v. 3. بزرکان پیاده شدند . . . .

hi 3. v. 2. سخن کفت با او پدر نیز دیر

v. 4 . . . کوه بلند

hi 5 v. 1 پاک

v. 2. مرا تیز برجاي خون خاک نیست

v. 4. . . . . نکذرد

hi 6. v. 1. نکر تا زبانرا براند به خشم

v. 2. . . . اندرارد به چشم

v. 3. چنین تا بدرکاه . . . .

hi 9. v. 2. زمین رو زجنک تو کریان شود

چو زین کار سام یل آگاه شد
پذیره سوی پور کی شاه شد
همه نامداران پذیره شدند
ابا ژنده پیل و تبیره شدند

lin 11. v. 2. نوذر Ed sic semper.

v. 3. antepon*:
به پرسش گرفتند با یکدگر
ردان و بزرگان پرخاشخر
ازان پس نشستند در مرغزار
سخن گفته آمد ز هر خواستکار

lin 12. v. 3. بدند اندران . . . .
v. 4. . . . . . آن گروه شاد کام

lin 13. v. 3. پس از . . . .

lin 14. v. 3. antepon*:
خروش تبیره برآمد ز در
همیون تکاور برآورد پر

lin 15. v. 1. زان ... نو
v. 2. ایوان ... دیهیم
v. 4. ... جوشان

lin 16. v. 2. وخشتهای

lin 17. v. 1. . . . . . . و روینه صنج
v. 2. deest cop. و ante ultim. voc.
v. 3. 4. ita habet
ازان گونه لشکر پذیره شدند
مهان با درفش و تبیره شدند

آمدن سام نزد منوچهر شاه

lin 19. v. 3. 4. ita habet:
برخویش برتخت بنشاختش
چنان چون سزا بود بنواختش

lin 20. v. 1. پس از کرگساران و مازندران
v. 2. وزان نره دیوان و جنگ آوران
v. 4. سپهبد سخن یک بیک یاد کرد

lin 21. v. 2. زجان تو کوته بد بدگمان
v. 3. . . . . تر

lin 22. v. 1. که از تازی اسپان

lin 24. v. 1. antepon*.
سپاهی گران کوه تا کوه مرد
که پیدا نبد روز روشن زگرد
همه پیش من جنگ جوی آمدند
چنان خیره و پویه پوی آمدند

v. 1. زمین جنب . . . تار

lin 25. v. 1 همی . . . .
v. 2. . . . . بگذاشتم
v. 4. تهی گشت از هیبتم مغز شان

fol. 35[b] lin 1. v. 3. کاکوی Ed sic porro
v. 4. . . . . نکوروی بود

lin 2. v. 1. ز مادر . . . .
v. 4. نبد دشت . . . .

lin 6. v. 2. خمیدم
v. 3. . . . بچنگ

lin 7. v. 1. تکاور
v. 2. . . . . برو تیر می . . . .
v. 3. . . . . بد بستدان . . .

66 lin. 19 Insere ~~sic~~ sic habet.

v. i antepone:

برادار دارنده مهراب کرد
یکی سخت سوکندرا نام برد
که نازاروازکینه یکتار موی
زتو سرو سیمین بر ماه روی

v. i. کنون زود . . . . . وروی

v. 2. . . . . ببوی

lin. 20. v. 2. . . . . بی ما یکیست

v. 4. . . . . ببایو ...

lin. 21. v. i پدر

v. 3. پدر . . . .

v. 4. فراوان sic pro نهانی

lin. 22. v. i. . . . پر نکار

v. 4. به پر کوهران . . . .

lin. 23. v. 2. . . . بادت نه . . .

v. 3. دشتی

v. 4. . . . . به تیر

lin. 24. v. i. . . . . بسوخت

v. 2. . . . پدر روی را . . .

lin. 25. v. i . . . . زجنک

v. 2. همی کشتی . . . .

Insere

آکاهی یافتن منوچهر شاه از حال زال

Fol. 35a lin. 1. v. 2. رخان) . . . . . آزده

v. 4. همان دختر و مام با دستکاه

lin. 2. v. 2. زمهراب دستان سام سترک

v. 3. سخن رفتی . . . .

v. 4. . . . . جهان

lin. 3. v. i. 2. omitt.

lin. 4 v. 3. antepone:

فریدون زضحاک کیتی بشست
که مهراب کابل زتخمش برست

lin. 5. v. 2. برآید . . . .

lin. 6. v. 2. . . . بد آکنده . . .

v. 4. بدو باز کردد مکر تاج و کنج

lin. 7. v. i. antepone:

بکوئید تا این چه رای آورم
که این داستانرا بجای آورم
نباید که این کار کردد دراز
بخم اندر آید سر سرفراز
کنون این سخن را چه پاسخ دهید
بکوشید تا* رای فرخ نهید
چو آن سرفرازان با آب و روی
شنیدند ازان کونه کفتار اوی

v. 2. موبد sic pro خسرو

v. 4. ببایستنیها توانا تری

lin. 8. v. i. از sic pro با

v. 3. antepone:

چو بشنید ازایشان کرانمایه شاه
سرانجام آنرا همی جست راه

lin. 9. v. 2. بپرسش که چون رستی از کارزار

lin. 10. sic versus hic habet:

همانکاه برخاست فرزند شاه
ابا ویژکان سر نهاده براه
سوی سام نیرم نهادند روی
ابا ژنده پیلان پرخاش جوی

lin 24 v. 1 ..... پند وسودي نکرد
v. 3. anteponit:
دلش پرغم ودرد بینم همي
لبش را دم سرد بینم همي
نهاد از بردستهٔ تیغ دست v. 4.
lin 25. v. 3. همیگفت رودابه را رود خوت
v. 4 بریزم بروي زمین خود کنوت

fol. 34b lin 2. v. 1. ..... آیوت
روان وخرد رهنماي آیوت v. 2.
lin 3. v. 3. نکشتم نرفتم ...
lin 4. v. 1. پدر
v. 2. پشت پدر
lin 5 v. 2. پدر از نیام چنین داشت خوي
v. 3. سه پدر ..... پسر
v. 4. ..... هنر
lin 6. v. 3. یل
lin 7. v. 2. نه آباد ماند نه کشتر ودرور
v. 3. ..... دختر با مرزبان
v. 4. گزین در مکردان بخیره زبان
lin 8. v. 2. چندین مما وتنکي
lin 10 v. 4. نباشد همي داند ازکه ومه
lin 11. v. 2. نخواهد زاهوان
lin 13. v. 2. ..... رفته پاک
v. 3. 4.
اگر باشد این نیست کاري شکفت
که چیارین بد اندیشه ...

lin 14. v. 1 ..... شاد
..... همین دیده داد v. 2.
شود ..... زمین تابناک v. 4.
lin 15 v. 1 anteponit:
بسین دختر بسپرد سهراب گوش
دلي پر زکینه سري پر زجوش
بیاورد پس پاسخ نامه پیش
ورا گفت خوش کن ازین کام خویش
بشد ..... راي .....
v. 2.
v. 3. 4. qui antepositi omitt.
lin 16. v. 3. ..... شیرمرد
lin 17 v. 1 anteponit:
وزان چون بهشت برین گلستان
بکرد و تهي روي کابلستان
v. 3. anteponit:
یکي سخت پیمان ستد زو نخست
بچاره دلش را زکینه بشست
زبان داد سین دختر را نامجوي
که رودابه را بد نیارد بروي
v. 4. سپس مما سخن
lin 18. v. 1. anteponit:
نماند بر وبوم نه مام وباب
شود پست رودابهٔ ورود آب
چو بشنید سین دختر سر پیش اوي
فرو برد وبر خاک نهاد روي
v. 1. ..... بر دختر
v. 4. ..... چنگ

69 lin. 6. v. 3. ..... که من دستررا خیره در ..... lin.

v. 4. تیر

lin 7. v. 2. ..... ونزد هیچ دم

v. 3. ..... کنکره

lin 8. v. 2. پریرو

v. 3. ...... دستر دستان بوستر

lin 10. v. 2. ...... برپاي درپیش حور

lin 11. v. 2. زدیباي و ....

v. 3. ..... چمن

v. 4. سرجعد ززلفش شکن ....

lin 12. v. 3. دستر loco دشنه

lin 13. v. 1. ..... نارسید

v. 2. بپرژ ....

v. 3. وبال

v. 4. که خارا چو خاک آمدي زو بکرز

lin 14. v. 1 فرونم رخش را که جان بر فروختر

v. 2. ..... دلش بیش سوختر

v. 3. .... ونبید

v. 4. ..... نشکرید

lin 15 v. 2. ..... برمشکبوی

v. 3. antepenult:

نشاید چو ما هردو پهلو نژاد
زفکر نشایسته کیریم یاد
که سام نریمان مرا داد پند
مکن تا بکاري کت آید کزند
که شایسته کار از نشایسته به
حلال از حرام بنایسته به
مگر تا زکردار چرخ بلند
دهد مان یکي زاده ارجمند

نبلتند بدبن کارهم داستان v. 4.

lin 16. v. 1. همان سام نیرم برآرد خروش

lin 18. v. 1 deest cop. و

v. 4. شود loco شوید

lin 19. v. 3. 4. ita habet:

جهان آفرین بر زبانم کوا
که برمن نباشد کسي پادشا

lin 21. v. 3. شاه loco زال

v. 4. .... پرو کرد

lin 22. v. 3. ...... لشکرنیز

v. 4. نبایست آمد چنین درستیز

lin 23. v. 2. گسستند از دل ....

lin 24. v. 3. ..... پکاه

lin 25. v. 2. deest cop. و.

~~Titulus~~. رای زدن زال با موبدان

Fol. 32a lin. 1. v. 1. 2. loco cor. habet

بشادي بر پهلوان آمدند
خردمند وروشن روان آمدند

lin 2. v. 3. ..... کزداور ....

v. 4. ..... ازترس ...

lin 3. v. 2. ژرف

v. 4. ..... به پیشش نوان

lin 4. v. 3. بدوبیست ....

v. 4 هم او داد داوربهر ...

lin 5. v. 1 defuit copulae و

v. 2. deest cop. و

v. 4. نیز loco پیر

.... گونه برشاه یاد v. 4.

bi 16. v. 1. .... وفرزند سام

v. 3. ..... نکردد

bi 17. v. 2. .... که چونین مکوي

bi 18. v. 3. ..... دژم ابروان پرزخ

v. 4. ..... چو تیغ دودم

bi 19 v. 4. بروي مها رخسار

bi 21 v. 1. antepenult:

سزا باشد وسخت درخور بود
که با زال روداپه همسر بود
پرستندکان هریکي آشکار
همي کرد وصف رخ آن نکار

v. 1. با مها تا

v. 2. .... کنند

v. 3. antepenult:

چنین کفت با بندکان خوب چهر
که با ماه خو بست رخشنده مهر

v. 3. .... چون جهان ....

bi 22. v. 1. antepenult

چو خواهد کسستن نبایدش کفت
ببرد سبک جفت را او زجفت
[illegible] کسستنش پیدا وبستن نهان
مه این ومه آن اسز خوي جهان
داور چو پرهیز جوید زجفت
بماند بآساني اندر نهفت
بدان تاش دختر نباشد زبن
نباید شنیدنش نکرسخن

v. 4. .... زپیشش

bi 24. v. 1. .... بکفت

v. 4. .... که روآن

bi 25 v. 3. تان مها شان

Page 306. bi 1. v. 2. .... تنیج

v. 3. antepenult:

یکي درج پرکوهر شاهوار
برون کرد ازکوش خود کوشوار
دو انکشتریها از منوچهر شاه
کزین کرد از بهر فرخنده ماه

v. 4. deest cop. و

bi 2. v. 1. پنیج ازان مها فریب

bi 3. v. 4. .... وچار ....

bi 4. v. 1. بکوای .....

v. 3. antepenult

چو آکاه کشتند از کار زال
که در مهر هست او بي آرام وحال

bi 6. v. 3. با مها تا

v. 4. بنزدیکر مها به امیر

bi 8. v. 2. که مها چه

v. 3. بامن مها باما

v. 4 بکزي مکر نفکنید ایچ بن

bi 9. v. 2. شان مها تان

v. 4. .... بسپرم

bi 10 v. 1. رخ بندکان کشت چون سندروس

v. 3. antepenult

ازایشان یکي بود کهتر بسال
که او بد سخن کوي پر دل به زال

hi 2. v. 2. چو کافور شد روی گیتی سپید
v. 3. دربار بگشاد ....
v. 4. .... گردان .... نیام
hi 4. v. 4. .... بار نو
hi 10. v. 2. .... بخت او
hi 11. v. 4. ز بیکارگان
hi 12. v. 2. چنان گرم دیدند با گفت و گو
v. 3. .... مهان
v. 4. همان کز پس پرده بودش نهان
hi 13. v. 2. .... بیایستکی
v. 3. 4. .... کشت
..... کشت

hi 14 v. 3. antepenult:
که تا زنده ام چرمه جفت منست
خم چرخ گردان نهفت منست
v. 3. .... نباید ....
hi 15. v. i. از اندیشگان زال ....
v. 3. همی بود پیمان دل ....
hi 16. v. 3. .... پگاه
hi 17 v. i antepenult:
ستایش همیکرد با خود بزال
زمردی و کردی واز فر و بال
v. 3. یکی هم چو رودابهٔ خوب چهر
hi 18 v. 3. برودابه
hi 21 v. 2. همی تخت ....
hi 22. v. i antepenult:
چه گوید زسیمرغ فرخنده زال
چگونه است چهر و چگونه است بال

hi 22. v. i .... بدوی
v. 2. بپیر زال زر کس نیارد سپرد
hi 23. v. 2. .... چنو نامدار
v. 4 دو دستش بکردار دریای نیل
hi 24. v. i در مما زر
hi 25. v. i. antepenult:
اگرچه سپید است مویش برنگ
ولیکن بمردی بدرد نهنگ
v. 2. چنگ
v. 3. نشاندهٔ ....

~~Fol. 29b~~ hi. 1. v. i
از آهو همانکش سپید است موی
v. 2. .... عیب گوی
v. 3. .... بزیبد همی
hi 2. ~~Rubr~~ عاشق شدن رودابه بزال سام
hi 3. v. 2. تر مما بر ~~[illegible]~~
hi 5. v. i بدان بندگان خردمند گفت
hi 6. v. i. ..... بید
v. 2. .... بید
hi 7. v. 3. l. 199. ita Sequent:
روانم همیشه پر از مهر اوست
شب ....
نداند کسی را ....
...... پارسا
کنون این سخن را چه درمان کنید
چه خواهید با من چه پیمان کنید
یکی چاره ...
دل ....
پرستندگانرا ....
Per.

73 ..... مرد خسرو پرستی . v. 4.

lin 20. v. i. deest cop. و.

lin 22. v. i. .... بار

v. 2 بماند.

lin 24. v. i anteponit:

بخیره سیازارش از هیچ روی
بکس شادمانه مشو جز بدوی

.... وچنگ شیر. v. i.

..... وفرهنگ پییر. v. 2.

v. 4. deest cop. و ante voc. ultim.

lin 25. v. 4. تاچراخوار

Fol. 27b lin 2. v. 1. .. .... گیتی ز سیمرغ

v. 2. ..... پراز

.... سخت جای v. 4

lin 4. v. 3. anteponit:

همي بوی مهر آمد از باد او
بدل راحت آوردمي یاد او
نید راه بر کوه از هیچ روی
دویدم بسی گرد او سو بسوی

v. 3. بوبهٔ پور

.... مرفتن خواستن v. 4

lin 5. v. 3. anteponit:

رسیده بهر جای برهان تو
نگردد فلک جز بفرمان تو
یکی بنده ام من ولي پر گناه
بنزد خداوند خورشید وماه

.... تستن بس. v. 3.

lin 6. v. 4. مزد .... پستان شیر

lin 7. v. i رسان تا بمن یا مرا راه کن

lin 10 v. 2. نگرفت

v. 4. که در مهر باشد ....

lin 11 v. 4. ز یزدان وحکمش نشاید ...

lin 12 v. 2 همه آشکارا بکردم نهان.

lin 13. جستن موبدان طالع زال را

lin 14. v. 4. گرفتند پیدا زاختر نشان

lin 15. v. 2. deest cop. و ante voc. ultim.

lin 16. v. 1. که خوانند ...

lin 17. v. i. seqq. ita disponit:

زدیبا وخز وزیاقوت وزر
زگسترد نيهاي ....
غلامان رومی ....
همه پیکر از گوهر وزر بوم
زبرجد ..... وپیروزه جام
چه ....
پر ...
همه ...
همان ...
همان نیزه ...
همان تخت پیروزه ...
همان مهر یاقوت ...
بمهرش .... . نوشت
..... بسان بهشت
همه کابل و دنبر و مای هنر
..... دریای سند

75

چنین گفت با سر بسر لشکرش
که و مه که بودند در کشورش
منم گفت برتر زگردان سپهر
همم . . . .
همم دین . . . .
همم . . . .

lin. 4. v. 1. ..... وبرنده تیغ
v. 2. یکین اندرون . . . .
v. 3. که بزم . . . .
lin. 5. v. 2. ..... دیبه گنم
v. 4. فروزنده ملک بر تخت عاج
lin. 6. v. 3. .... گریان زنیم
lin. 8. v. 2. .... وبتابد زدین
v. 3. deest cop. و
lin. 9. v. 1. برافراشتن سر به بیشی گنج
v. 2. برنجور . . . .
v. 3. .... کافرند
v. 4. .... بدترند
lin. 10. v. 1. هران بر کنش گونه بردین بود
v. 3. .... یازیم دست
v. 4. .... پستر
lin. 11 v. 1. antepenult.
چو بر گفت زینگونه شاه جهان
بنزد بزرگان روشن روان
v. 2 برو یکسره خواندند آفرین
v. 4. deest cop. و ante تخت
lin. 12. v. 1. 2. et 3. 4. transposuit, et legit
ترا . . . .
همان تاج . . .
ترا . . . .
که شایسته تاجی وزیبای گاه

lin. 14. v. 4. بزرگان ..... سواران
lin. 16. v. 1. 2. برزم اندرون شیر پاینده
ببزم اندرون شید تابنده
lin. 17. v. 1. هنوی ..... رویی
v. 2. بآرام . . . .
v. 3. et fqq. ita disposuit
ازین پس . . . .
ترا . . . . وبکماز وبزم
نیاکان . . . . بدند
. . . . بدند
زگرشاسپ تا نیرم نامدار
شوم گرد . . . .
ز دشمن به بند آورم اندکی
مرا . . . .
~~[illegible]~~
دلم را خسرو مهراب تو داد

lin. 20. v. 1. antepenult.:
چنان چون بود بندگی شاه را
کمر بسته ام جنگ بد خواه را
v. 3. ..... گرازید سام
lin. 21. v. 3. پر
lin. 22. ~~[illegible]~~ گفتار اندر زادن سال زر
lin. 23. v. 4. ..... زمشکر مویی
lin. 24. v. 2. .... چهره برومند بود
v. 3. همان ..... هم او
v. 4. زبارگران تنش آزار داشت
lin. 25. v. 1. بدان ..... دران
v. 3. ..... شید
v. 4. ..... سپیر

fol. 25b lin. 1. v. 4. .... خورد کودک نوان

که کردای پسر در برکاستی v. 2.

..... دخمه کرد . . . lin 19. v. i.

بپرورد کردنش . . . lin 20. v. i

چنان چون بود رسم وآئین وکیش v. 2.

v. 3 sqq. ita habet in ordine:

در دخمه ....

شد آن ارجمند .... خوار و زار

منوچهر ....

دو ....

یکی ....

ازو ....

جهانا ....

ص.

lin 22. v. 3. antepunit:

بکردارهای تو چون بنکرم
فسوس ست وبازی نماید برم
یکا یک همی پروری شان بناز
چه کوتاه عمر وچه عمر دراز
چه مرداده را بازخواهی ستد
چه غم گر بود خاک آن گر بسد
اگر شهریاری وگر زیردست
چو از تو جهان این نفس راکسست
همه درد و خوشی او شد چو خواب
نجاوید ماندن دلت را متاب

lin 23. پادشاهی منوچهر صد و بیست سال بود

lin 25. v. 4. جهان را سراسر همه مژده داد

Fol 259. lin. 1. v. i sqq. ita disponit:

زمین ....

سر ....

بداد ....

به نیکی ...

کنون چنبری گشت سرو سهی
نماند بکس روزگار بهی
درختی که سر برکشد زانجمن
مراورا رسد تاج وتخت کهن

سپردم ..... نبیره ترا
..... کشته ام زین سرا
تواورا ....
چنان ..... نماید هنر
گرفتش سبک دست شاه جهان
بدادش بدست جهان پهلوان
پس آنکه ...
که ای ....

ص.

lin 9. v. 3. همه داد دادی ...

v. 4. همه تاج دادی ...

lin 10. v. i دادیم

v. 2. مرا بر کنون سوی دیگر سرای

lin 11. v. i. وآن ... با

v. 4. روزه ... روز

lin 12. v. i. با ... تا

v. 4. پند

Inscript. اندر وفات کردن شاه فریدون

lin 13. v. i ... وتخت

v. 2. پیرمرد برگ ....

v. 3. 4. et lin 14. v. i. 2. transponit

lin 16 v. 4 ...... برنادژم

lin 17. v. 4. براند برین ....

lin 18. v. i ..... نامی همه راستی

76 lin 9. v. 3. antepone:

برانرا زبر دست کونه کنید
همه موبدان بر خرد ره کنید

v. 4. ازآهن . . . . وبیرون زکین

lin 10 v. 2. اکر ترک وچین . . . .

lin 11. v. 1. خروشی برآمد زپرده سرای

lin 12. v. 4. پشنک . . . . پـ مم (ex parte ...)

lin 13. v. 1. به رفتند . . . .

v. 3. چه ازجوشن . . . .

v. 4. چه . . . . وچه . . .

lin 15 v. 2. Deest cop. و ante voc. ultimam.

نامه منوچهر نزد فریدون با سر سلم

lin 16. v. 4 . . . . نیروی وفر وهنر

lin 17. v. 2. همه دردها زیر درمان اوست

v. 4. . . . . وشاه زمین

lin 18 v. 1. antepone:

نماینده رازهای نهان
فروزنده تاج و تخت مهان

lin 19. v. 1. antepone

بفرمان یزدان جان آفرین
کشیدیم کین از سواران چین

v. 3. antepone:

نماندم بکیتی یکی کینه ور
بفر فریدون پر خاشخر

lin 20. v. 1 سوی دژ فرستاد . . .

نکه کن چه باید همان کن برای v. 4.

lin 21. v. 1 کدرنکش

v. 3. . . . . روئین وناي

lin 22. v. 2. دژ

v. 3. تمیشه

lin 23. v. 3. پشش

lin 24. v. 3. زهرکونه کونه درفشان درفش

lin 25. v. 1. . . . . ابر سیاه

v. 2. بساری

v. 4. . . . . رکیب وبزرین سپر

Fol. 24b lin. 5. v. 2.

ببوسید . . . . . بدست

v. 4. برسام نیرم که زود آی بس

lin 6. v. 1. . . . . بد . . . . .

v. 3. باخود بسی مها چندان زرو

v. 4. شاه بد

lin 7. v. 1 sequ. ita disponit augmentando:

زدینار وکوهر هزاران هزار
که آنرا مهندس نداند شمار
چو آمد بنزدیک شاه جهان
ثنا کفت بر شاه روشن روان
چو اورا بدید ش جهان شهریار
نشاند ش بر خویشتن نامدار
بسام ایبن چنین کفت شاه کهن
که ای نامور مهتر انجمن
بسر شد مرا روز وچندین کذشت
سپهر از بر چرخ کردان بکشت

Contd. 11.

hi 7. v. 2. همان گرز و نیزه وان داردبب
v. 3. .... وداروگیر
hi 8. v. 1. deest cop. و
v. 2. .... زتاریکر میغ
hi 9. v. 1. 2. transponit et legit:
برآویختند یکر بریکر سپاه
... چون رویب ...
v. 4. ... کاکوی .. ... رویب
et versus 3. 4. ante ponit alius
همانندم دمان گرد کاکوی شیر
به پیش سپاه اندر آمد دلیر

hi 10 v. 1. anteponit:
برون رفت کاکوی وبرزد غریو
برآویخت با شاه چون نره دیو
v. 2. باد دمان loco شیر ژیان
v. 3. بکاکوی ... کرد سخت
hi 11. v. 2. برو loco بکین
v. 4. که جنبید ...
hi 12. v. 4. جوشن loco جامه
hi 13. v. 1. .... تا نیمه روز
v. 2. شله loco هور
hi 14. v. 2. تشنه loco غرقه
hi 15. v. 1. .... برگشته تنگ
v. 2. ... ران و بیازید چنگ
hi 16. v. 2. ..... برو سینه چاک
v. 4. ..... بزاد
hi 17 v. 1. چو او کشته شد پشتر ...
v. 2. افتاد loco آمدش

hi 18. v. 2. ... ودنان ....
v. 3. گشتگان
hi 19. v. 3. 4. et hi 20 v. 1. 2. transponit, et legit
بگرد سیه جرمه اندر نشاختب
hi 20. v. 4. توی loco پوی
hi 22. v. 3. anteponit:
چو در گور تنگ استوارت کنند
همه نیکر و بد در کنارت کنند
hi 23. v. 2. بتنوی loco به تنگی
v. 3. ... بر برو گردنش
hi 25. v. 1. همه ....
v. 2. گریزان برفتند یکسر همه
v. 3. گرفتند بیره ....
v. 4. .... ودر غار وکوه

fol. 24[a] hi 1. v. 4. شود گرم و باشد زبان سپاه
hi 2. v. 2. تو loco او
hi 3. v. 3. anteponit:
بدین رزم از بیم او آمدیم
چو او رفت زنهار جو آمدیم
v. 4. بمهروی
hi 4. v. 3. سران یکسره پیش شاه آمدیم
v. 4. .... آمدیم
hi 5. v. 1. براند همان کام گورا هواست
hi 7. v. 2. .... دیو مردور باد
v. 4. وگر دوستوارید ویار منید
hi 8. v. 1. .... دستگاه
v. 2. رسته

نه دانسته در کار تندي مکن
بیندیش وبنگر زسر تا به بن
بگفتار شیرین بیکانه مرد
بویژه به هنگام ننگ ونبرد
پژوهش نماي وبترس ~~[illegible]~~ از کمین
سخن هرچه باشد بژرفي به بین
نگر تا یکي مهتر تیز مغز
پژوهش چو نه نمود در کار نغز
زنیرنگ دشمن نکرد ایچ یاد
حصاري بدان گونه برباد داد

درفشي برافراخت چون گرد ماه v. 4

lin 15. v. 1. 2. et 3. 4 transponit et legit

m. v. 3. دند loco دید

v. 2. بدو روي بنهاد با فرهي

v. 4. deest copula و ante ultimam vocem.

lin 16 v. i وسر درنهاد loco آن کرد راد

v. 3. .... قارن دگر دست شیر

lin 17. v. i. .... مرسید

v. 2. نه دژ .... دژبان پدید

v. 3. 4. transponit, et legit

نه دژ بود پیدا نه کشتي برآب

lin 18. v. 2. اسیران loco سواران

v. 4. همان دژ ..... روي دشت

lin 19 v. 4. .... شده رود خوت

lin 20 v. i antepponit:

زن وکودکان زینهاري شدند
بنزد سپهبد بزاري شدند
به بخشود شان قارن نام دار
به پیروزي دولت شهریار

lin 21. v. 3. antepponit:

چو شه کشت از قارن کرد شاد
سخن ها سراسر بدو کرد یاد

v. 3. توزي دژ برفتي . . .

lin 22. v. i. antepponit:

ابا نامور لشکر ساخته
همه تیغ کینه برافراخته

v. i. نبیره جهاندار ضحاک بود

v. 4. .... ونیزه دار

lin 23. v. 4. که یارش زدژهوخت کنک آمدست

lin 24. v. 2. که رزم ناپاک وبازور دست

v. 3. هنوز اندر آورد پنسود مش

lin 25. v. i چواین بار آید سوي ما بجنگ

v. 2. ورا بر ....

fol. 23b lin. 1. v. 2. نو loco تو

v. 4. بدرّد بدو پوست هنگام جنگ

lin 2. v. i ..... شیپور وناي

v. 2. .... بگزید جاي

lin 3. v. i. ..... پاک مغز

v. 3. .... مازدژ ....

lin 4. v. i. کس loco پس

Reliqua non habet.

lin 5. v. 2. سپه بردن وکینه را ساختن

lin 6. v. i. et deficient. 2. ita habet.

بگفت این وآواز شیپور وناي
برآمد زدهلیز پرده سراي

v. 3. زگرد سواران وآواي کوس

lin 20. v. 2. .... اوي

lin 21. Super آگاهي يافتن سلم از حال تور

v. 2. .... بهاه

v. 3. antepon:

غمين گشت و پيچان شد از روزگار
بمرگ برادر بموئيد زار

v. 3. پس پشتش ....

lin 22. v. 1 چنان خواست ...

v. 3. ازو loco ازان

v. 4. كه بركاردش سلم رويي از نبرد

lin 23. v. 1 antepon:

همين هم سخن قارن انديشه كرد
كه گر سلم پيچد زدشت نبرد

v. 4. زبن

lin 24. v. 2. ..... از قعراب

v. 4. ..... پر هماب

lin 25 v. 2. مكيب ..... ببايد بسود

fol. 23a lin 3. v. 1. بخواهم ....

v. 4. ماي loco راز

lin 4 Super. non habet.

lin 5. v. 4. بخواهم

lin 6. v. 1 در loco دژ

v. 2. مهرو

v. 3. antepon:

بچاره مكر بر شوم بر فراز
وزان پس همه كار باشد بساز

lin 7. v. 1. .... دژ نهيد

v. 3. سپه را بنزديكي دژ بماند

v. 4 اوژن

Super رزم قارن وشيرو با دژبان وظفر
يافتن وخراب كردن دژ

lin 8. v. 1. ... چو بنزديك دژ در ...

v. 2. ..... ودژدار مهرش بديد

lin 9. v. 1. دژبان

v. 2. ..... ميجوبي

v. 4. دژ باش

lin 10 v. 2. ... دژ .... همي با ...

v. 3. باشير

lin 11. v. 1. چو دژبان ....

v. 2. deest cop. و

v. 3. در دژ

v. 4. بدير آشكارا نوانست راز

lin 12. v. 2 كه راز دل آن ديو كو در نهفت Cat

v. 3. .... داد

v. 4. ابا پيشه مان نيز انديشه داد

lin 13. v. 3. چو دژ دار ....

v. 4. يكايك بروي اندر آورد روي

lin 14. v. 1 antepon:

يكي بدسكال ويكي ساده دل
سپهبد بهر چاره آماده دل

v. 2. بداد ..... دژ بباد

v. 3. antepon:

چنين گفت با بچه جنكي پلنك
كه اي پر هنر بچه تيز چنك

li 4 v. 3. .... بشود
v. 4. بران کش چنین بخت ....
li 5. v. 1 برکاشت
li 6. v. 1. .... دور کرد
v. 2. ..... از تنش دور کرد
v. 3. antepenult:

فلک را ندانم چه دارد بگمان
که نوهد کسی را بجای خود امان
کسی را اگر سالها پرورد
درو جز بخوبی دمی ننگرد
چو این کند مرد را یکزمان
ازان پس بتازد برو بیکمان
ز تخت اندر آرد نشاند بخاک
ازین کار نی ترس دارد نه باک
بمهرش مدار ای برادر امید
اگرچه دهد بیکرانت نوید
منوچهر کشت فیروز بخت
سر تور ببرید و برکشت سخت

li 8. [illegible]
نامه منوچهر نزد فریدون با سر تور
که بسختی چنان ....
li 9. v. 2.
li 10. v. 3. .... فریدون برز
v. 4. .... کرز
li 11. v. 2. تخت مما کنج
v. 3. ...... او
v. 4. ..... او

li 12 v. 1 antepenult:

بفرمان دادار داد آفرین
جهان شد زدادش پر از آفرین

v. 1. بخوبی مما بفرت
v. 4. بامور
li 13. v. 3. antepenult:

به پیروزی نامور شهریار
برآوردم از دشمنان مادمار
همان تور بدکار برکشته بخت
ابا صد هزاران سواران سخت

li 14. v. 2. نماندم بجز باد در مشت او
v. 3. antepenult:

یکایک چو از جنگ برکاشت روی
پی اندر گرفتم رسیدم بدوی

li 16. v. 1. نماندم زنش همچنان جان اوی
v. 2. که ویران کنم کشور وخان اوی

v. 3. antepenult:

بسازم همان کار سلم بزرگ
روم بر سرش هم چو بر میش گرگ

v. 3. بسر سخن مما چون همه
li 18. v. 2. زشرم فریدون ....
li 19 v. 2. پدر
v. 3. antepenult:

چو آمد نزدیک سالار بار
ببردند اورا بر شهریار
سر تور بگذاشت از در بروت
فریدون چو بشنید بارید خوت
دلش پیشتر سوی ایرج بسوخت
اگرچند فرزند بدکینه توخت

v. 3. .... بود پوزش نبرد
v. 4 تو مما تو

lin 7. v. 3. چو بشنید گرشاسپ زانسو کشید

v. 4. .... سالار خاور رسید

lin 8. v. 2. .... دشت نبرد

v. 3. antepenult:

که ای خیره سر روبه دیر ساز
مرا کرده یاد ازان سرافراز
ترا پیش من زور و فرزانکی سنت
کنون مغفرت بر تو خواهد گریست
چنین داد پاسخ که شیرو منم
سر ژنده پیلان زتن برکنم
برانگیخت اسپ و بیامد دوان
بدان تا هراساند اورا روان

v. 3. سرافراز گرشاسپ چون بنگرید

v. 4. .....تنهوک شیرو بدید

lin 9. v. 2. .... مخند

v. 4. نخندم

lin 10 v. 1 .... تو آئی وجنگ ....

v. 2. آید

v. 3. 4. loco cor. habet:

چو شیروی شیراوژن اورا بدید
بزد دست وتیغ ازمیان برکشید
بدو گفت ~~[illegible]~~ کای پیر برگشته بخت
چرا سیر گشتی تو از تاج و تخت
که رزم مرا کرده آرزوی
روان سازم از خونت ایدر بجوی
چو بشنید گرشاسپ گرز گران
ززین برکشید و بیفشرد ران

lin 12 v. 1. .... بران ..... برچان

v. 3. antepenult:

دلیران توران همه جنگجوی
بگرشاسپ یکسر نهادند روی

v. 3. گرشاسپ

lin 13. v. 3. 4. et lin. 14 omitt.

lin 15. v. 1. .... تیره اندر کشید

v. 3. nunc antepenult ex omiss.

همه چیز کی ......
گزو مغز گیتی پر از مهر بود

v. 4. کهی بهره نوشست وگاهی شرنگ

lin 16. v. 4. .... مرا ای درنگ

شبخون بردن تور بر لشکر منوچهر
وکشته شدن او

lin 17. v. 3. 4. ita habet

بتدبیر با یکدگر ساختنو
همه رای بیهوده انداختنو

lin 18. v. 1 بود loco شود

v. 2. همه دشت ووادی چو جیحون کنیم

lin 20. v. 1. شنیده به پیش منوچهر شاه

lin 21. v. 3. .... بقارن سپرد

v. 4. deest cop. و

lin 22. v. 2. دلیران ~~[illegible]~~ ومردان خنجر گذار

v. 4. سواران جنگی بایسته دیر

lin 23. v. 2. بیامد کمربستهٔ کارزار

v. 3. سکالیده

lin 25. v. 3. بکل loco بانک

Fol. 22b lin 2. v. 1. .... چو باد دمان

v. 2. به تیغ آوریده سرآن زمان

lin 3. v. 1. antepenult:

زخون روی صحرا چو جوی روان
زبانگ سواران جهان پر فغان
دران کین وآشوب ودار و بکش
نه با اسپ زور ونه با مرد هش

lin. 3. v. i گوشن سها داور
lin. 4. v. 3. .... شایدم
lin. 5. v. 2. ..... نبرده جوان
lin. 7. v. i. بنزور
v. 2. .... شیران کفن
v. 3 .... فغانی و ....
lin. 8. v. 3. دیده ..... پر زخون
v. 4. .... تیمار مرگ اندرون
lin. 9. v. i. .... وسپاه
v. 2. نشسته باندوه با سوگ شاه
lin. 10. v. 3. فریدون شبستان سراسر بگشت
lin. 11. v. i ..... پرستنده دید
lin. 12. v. 3. .... خوب رخ ....
v. 4. بکین پسر داد دل را نوید
lin. 14. v. 3. anteponit:
نیارا همی بود انده گُسار
بمانده ز درد پسر یادکار
v. 3. .... تا بپای
lin. 15. v. i چو بر رست و ....
v. 4. بدو داد و ....
lin. 16. v. 3. لحوبی ....
lin. 17. v. i .... بدان ....
v. 2. چو یکچند .... بروی
v. 3. 4 transponit.
lin. 18. گفتار اندر زادن منوچهر
lin. 19. v. 2. تاختنش ....
v. 3. برنده ....
lin. 20. v. 4 نیابش ..... برکردکار

lin. 21. v. 4. ..... باژ داد
lin. 22. v. 2. بسپهر نو ....
lin. 23. v. i. ..... ویرمایه جام
lin. 24. v. i. ..... وهوا
v. 2. بدو برگذشتن ندیدی روا
v. 4. زمین را به پی هیچ ....
lin. 25. v. i. بپای اندرش مشک سارا بدی
v. 4. نیامدش زاختر زمانی زیان
fol. 19b lin. 1. v. 4. سپه نیز ....
lin. 2. v. i. anteponit
نیا تخت زرین وگرز گران
بدو داد و پیروزه تاج سران
v. i. ..... کنجهای گهر
v. 2. همان تخت زرین وتیغ وکمر
v. 3. دیبه
lin. 4. v. i چاچبی
v. 2. ژوپین
lin. 5. v. 4. از ... با
lin. 7. v. 3. ..... وروز بزرگ
v. 4. ..... میش انباز گرگ
lin. 8. v. 4. ..... شهریار ازرمه
lin. 9. v. 2. از ... آن
v. 4. .... وکار پدر
lin. 10. v. i. شان شد از ... بیدار شد
lin. 11. v. 2 گرزان روی شان چاره بایست جست
lin. 12. v. i .... هردوآن
v. 4. بگفتند بالا به بسیار گرم

* v. 3. ..... یارجست *
v. 4. ..... یارتستہ

lin. 3. v. 3. پژمراند
v. 4. درپایہ loco دیوار

lin. 5. v. 3. anteponit
خداوند شمشیر و گوپال و خشت
اگر نیک باشد بیابد بهشت.

v. 3. کاخ loco گاه

lin. 6. v. 3. چو دستور یابم من از شهریار
v. 4. بہ loco بہ

lin. 8. v. 1 بہ بیهوده از .....

lin. 9. v. 2. چنان loco همان
v. 4. بباید * چشیدن بد روزکار

lin. 10. v. 1. 2. et 3. 4. transponit

lin. 11. v. 3. ..... پور

lin. 12. v. 2. روشنائي

lin. 13. v. 1 ولیکن چو جان و سر بي بها
v. 2. نهد بخرد اندر دم اژدها
v. 3. چه پیش آیش جز گزاینده زهر

lin. 16. Rubr. نامہ نوشتن فریدون بہ پسران و فرستادن ایرج را

lin. 16. v. 2. بخاور خدا و بسالار چین

lin. 17. v. 2. substituit verș. nihil lin. 16. v. 2.
v. 3. .....کہ هر گونہ کرد او جهان

~~[illegible]~~ et. v. 3. 4 et lin. 18. v. 1. 2
transponit. Legit vero nihil lin. 18. v. 1.
گراینده .....

lin. 18. v. 3. او omiss.
v. 4. ..... گشاینده گنج

lin. 14. v. 2. .... گاربد آن ....
v. 3. باما
v. 4. .... سراي

lin. 15. v. 1. ..... آز تان
v. 2. ....تان

lin. 16. v. 1. کہ

lin. 17. v. 1. 2. omitt.

lin. 18. v. 2. نخوانندش
v. 3. 4. omitt.

lin. 19. v. 3. دانید

lin. 20. v. 1 بجوئید ..... کنید
v. 2. ..... کنید
v. 4. برگاشت ...

lin. 21. Rubr. سخن گفتن فریدون با ایرج از پیغام سلم و تور

lin. 22. v. 1 پیش loco باز
v. 3. anteponit:
ورا گفت کان دو پسر جنگ جوي
ز خاور سوي ما نهادند روي

lin. 23. v. 2. کہ آن بومهارا درشتي ...
v. 4. ..... بود

lin. 24. v. 1. چو پژمرده .....
v. 4. ..... از داوري

lin. 25. v. 1. گنز
v. 3. ..... بپسیچ کار

fol. 17b lin. 1. v. 1. تو گر چاشت را دست یازي بجام
v. 2. کنند اي پسر زود روز تو شام

fol. 16ª lin. 2. v. 1. تور

v. 2. شیر loco سعد

lin. 3. v. 2. بایست et deest و copul.

lin. 5. v. 2. این خشن loco ایرجش

lin. 6. Infer. بخش کردن فریدون جهانرا به پسران

lin. 7. v. 3. .... برکشید

lin. 8. v. 3. دکر تور را ....

v. 4. .... وچین

lin. 9. v. 2. پور loco تور

v. 3. مهی loco کیی

lin. 10. v. 2. جهان پاك توران شهش خوانند

v. 4. پدر

lin. 11. v. 1. .... دشت نیزه وران

v. 4 ومهی

lin. 12. v. 3. نشستند هر سه بآرام شاد

lin. 14. v. 2. شود سست نیرو چو کردد کهن

lin. 15. v. 2. که چون .... زایرج ....

Infer. رشک بردن سلم بر ایرج و مشوره کردن با تور

lin. 16. v. 3. .... پدر

v. 4. .... پسر تاج زر

lin. 17. v. 2. فرسته ....

v. 3. antepon.:

فرستاد نزد برادر پیام
که جاوید زیی خرم و شادکام

lin. 18. v. 1. .... تور

v. 4. کسسته دل روشن از به کزین

lin. 19. v. 1. ~~[illegible]~~ زکیتي زیان کرده مارا پسند

v. 2 منش پست ....

v. 4. .... ازباستان

lin. 20. v. 2. .... سرآمد به بخت

lin. 21. v. 2. .... اي پادشاه

v. 4. پدر

lin. 22. v. 1. .... یلان ویمن

v. 3. دشت

v. 4. که ازما سپهدار ....

lin. 23. v. 2. پدرت

lin. 24. v. 1. بچربي ....

v. 3. .... تور دلیر

lin. 25. v. 1 ایـ loco با

v. 3. .... پدر

v. 4. ازین کونه بغریفت اي دادکر

fol. 16ᵇ lin. 1. v. 2. خون

lin. 2. v. 3. .... چرب .... ازمهان

lin. 3. v. 2. .... وشادکام

lin. 4. v. 1. ~~[illegible]~~ نشاید درنک اندرین کارهیچ

v. 2. پسیچ

v. 4. برهنه شد آن روي پوشیده راز

lin. 5. v. 3. رسیدند پس یکر بدیکر فراز

v. 4. سخن راندند آشکارا دراز

lin. 6. v. 1. .... تیزویر

v. 2. سخن کوي بنیادل ویادکیر

v. 3. پرداخته

lin. 7. v. 2. .... پدرويد کانزا بشستن

v. 3. .... کفتر ره ....

v. 4. .... که یابد ....

lin. 8. v. 3. چو آیي ....

v. 4. پسر

lin. 9. v. 1. بکویش

Infer. پیغام فرستادن سلم وتور بفریدون

lin 13. v. 4. همان ....

lin 15. v. 4. ..... نغنود

گریختن کندرو وکیل ضحاک Superscr.

ازپیش فریدون وخبر بردن بضحاک

lin 19. v. 1 .... دوان کندرو

lin 20. v. 2. ..... ماه رو ارتواز

lin 21 v. 1 همه شهر یکسر . . . .

v. 3. نه آسیمه . . . . .

lin 22. v. 3. .... تو با فرّهي .

lin 24. v. 2. که رو آکتر . . .

lin 25. v. 2. ببزم اندرون دلکشاي مهست.

v. 4. سزد مما بود

Fol. 13a lin 1. v. 1. از مما ازو

v. 2. ..... تو

v. 4. هم اندرخورش با لمهر مهتران

lin 2. v. 2. .... سزید

lin 3. v. 1 باره

lin 5. v. 2. ببالاي سرو وبچهر کیات

lin 6 v. 4 دو پرمایه . . . .

lin 7. v. 2. ..... پسش

v. 4. زمردان مرد وزدیوان تو

lin 10. v. 3. .... آورو ...

lin 12. v. 3. anteponit:

که با خواهران جهاندار جم

نشینند زند راي بر بیش وکم

v. 3. ..... شهرنان

lin 13. v. 2. او مما از

چه مشک آن دو کیسوي دو ماه تو. v. 3.

lin 14 v. 2. کارزو مما آرزو

lin 15. v. 1. .... خان من

lin 16. v. 3. .... زکاه مهي

lin 17 v. 1 زکاه بزرکي . . . .

v. 3. . . . . بکامت نشست

lin 18 v. 1. antepounit:

همه بتد و نیرنک از رنک برد

دل ارام بکرفت وکامت سپرد

که هرکز نیامد چنین کار پیش . v. 2.

بهوش آمد وتیز بنهاد روي . v. 4.

lin 20. v. 2 جنک

v. 3. زبیراه سر . . . . .

v. 4. وبکین

جنک ضحاک با فریدون lin 21. Superscr. habet

lin 21 v. 1. چه آکه

lin 24. v. 1 .... بد ند

v. 2. .... بد ند

lin 25 v. 1. antepounit:

زآواز کردان بتوفید کوه

زمین شد زنعل ستوران ستوه

بسر برزکرد سپه ابر بست

به نیزه دل سنک خارا بجست

Fol. 13b lin 2. v. 3. .... چاره جوي

lin 3. v. 4. بشست اندرون شست بازي کمند

lin 4. v. 1. .... شهرناز

lin 5. v. 4. .... افکند راست

lin 6. v. 1 تخت

v. 3. بچنک . . . . . دشنه بود

v. 4 .... تشنه بود

lin 7. v. 1 تیز

v. 3 بجو یي

lin. 22. v. 2. .... برنج کران

v. 3. داد دادن

lin. 23. v. 2. زند بر دلم هر زمان نیشتر

v. 3. فرمان .... برمن

lin. 25. v. i. بحال من ایـ نامور در نگر

v. 3. 4. [illegible]

fol. 10ª lin. 1. v. i. .... کوزکرد

lin. 3. v. 3. .... پیکریب

lin. 5. v. i. مکرکتر ....

lin. 6. v. 2. .... کان سخنها شنید

v. 3. بدو باز ....

lin. 7. v. i. .... پادشا

2. .... کوا

v. 3. همي .... همان

lin. 8. v. i. .... دیو

v. 2. مهر .... ترس

v. 3. .... نهادید رویب

v. 4. سپردید ....

lin. 9. v. i. .... کوا

v. 2. .... پادشا

lin. 10. v. 3. مهان شاه ....

lin. 11. v. 4. کند .... بود

lin. 12. v. i. همي ....

v. 3. .... کینه کرد و برفت

v. 4. تو کوئي ....

lin. 13. v. i. ندیدیم ما کار ازین صعبتر

v. 2. .... کار ذر

v. 3. کنج ....

lin. 14. v. 2. که زیسم شود روز روشن سیاه

lin. 16. v. i. ازان چرم .... پشت پایـ

v. 2. بپوشند ....

lin. 19. v. 2. بدان سایهٔ فر ....

v. 3. بپوئید ....

lin. 21. v. i. بدانست ....

v. 4. .... غو

lin. 22. v. 4. و ملسم [illegible]

lin. 23. v. i. بزد ....

v. 3. فروهشت از زرد و سرخ و بنفش

lin. 24. v. 3. چرم

fol. 10ᵇ lin. 1. v. 4.

.... واژونه دید

lin. 2. v. 4. نیایش

lin. 3. v. 2. بدو زن بهر کار و شوار دستز

lin. 4. v. 3. بدجاودان .... نهیب بدان

lin. 5. v. 3. برادر دو بود یش فرخ همال

v. 4. ازو هر دو آزاده مهتر بسال

lin. 7. v. i. .... نکردد مکر بر بهیب

v. 4. سازید

lin. 11. v. i. .... پولاد کر

lin. 15. v. 3. کردن کش

lin. 16. v. i. کیانوش و ....

lin. 17. v. 3. .... نیکان فرود

lin. 18. v. 3. .... تاپای مویـ

lin. 19. v. i. بدو .... بد آن

v. 4. نهانش ....

lin. 20. v. 4. نه اهریمني و نه کاربد بیست

lin. 22. v. i. چو شد توشه ....

lin. 23. v. i. برادر سبکـ هر ....

v. 3. .... برز کوه

lin. 24. v. i. بپایین

fol. 8a lin 3. v. 3. خورش کر برایشان بزیب چند ومیش

lin 4. v. i کرد

v. 2. کز آباد بر دل نیاید شریاد

v. 3. بود خانها شان ....

lin 5. v. i ..... واژونه خوی

v. 2 ..... چون .... آرزوی

v. 4. باد تو ... بادیو

lin 6. v. 4. ...... وکیش

در خواب دیدن ضحاک فریدونرا

lin 8. v. i ..... یاز

lin 10 v. 2. ...... بچنکر

lin 11. v. 4 .... پالهنکر

lin 12. v. 3. به پیچید ....

lin 14. v. 3. ..... در خان خویش

v. 4 بدینسان چه ترسیدی از جان خویش

lin 15 v. i همان هفتر ....

v. 2. دد ودام ومردم .....

postponit ante vers. 3.

جهانبی سراسر بنتای تراست
سرماه تا پشت ماهی تراست

v. 4 که چو نین .... بشاید ....

lin 16. v. i کرایدون که این داستان بشنوید

lin 17. v. 2. ...... پتیاره

lin 18. v. 2. که مکذار این راره ....

lin 20. v. 3. ..... بردست کیبش

lin 21 v. i ...... ساز آنزمان

v. 3. شه بر ....

v. 4. ..... پاسخ افکنده بن

lin 22. v. i ..... پر زاغ

lin 28. v. 2. deest و copula ante کردش

v. 3. 4. et fol. 8b lin 1. v. i. 2. transponit.

fol. 8b lin. 2. v. 2.

بجانست پیکار وجان بی بهاست
وکر نشنود بودنیها درست

v. 4. بباید هم اکنون ز ....

lin 4. v. 2. وکر بودنیها بباید نمود

v. 4. بدو نیمه دل ....

lin 5. v. 2. .... دل وراستی کوش

v. 3. deest copula و post primam vocem.

v. 4. .... اوزدی پیش کام

lin 6. v. 2. .... مهرا سزاوار بود

lin 8. v. i .... آهنین بپای

v. 3. ..... تو

v. 4. بخاک .... تو

lin 9. v. 4 نیامد که ترسش وسرد باد

lin 10. v. 3. ..... برکشد سر بماه

lin 11 v. i .... سرو برز

lin 13. v. 2. .... کرزد پر از کینه سرش

v. 3. .... برمایه ....

lin 14. v. i او ... آن

v. 4. ..... هوش

lin 18. v. 4. شاه ... دیکر

lin 20. v. 2. بدانش ... چو دانش

v. 4. با آفریدون

lin 21. v. i همان کاو کش نام برمایه بود

v. 2. زکاوان ورا برترین ....

v. 4. برهان ... برتازه

lin 22. v. 3. ..... چونان ندید

v. 4 داهان ... دانان

که گیتی نخواهد کشاد نت راز . v. 6 ni
...... ابا شهد و نوش v.. i ni 7
نیارد ... نیاید v.2.
چو ... چه v.3.
..... به بد نیز چهر v.4.
برو ... همه v. i 8 ni
بازی v.3.
ni 9. ila halat:

چنین است گیهان نا پایدار
تو بروی بجز تخم نیکی مکار
دلم سیر شد زین سرای سپنج
خدا یا مرا زود برهان زرنج

پادشاهی ضحاک هزار سال و یکروز کم بود [illegible]

.... خانهٔ جمشید v. i 13 ni
.... رویان یکی شهریار v.. i 14 ni
دگر ماه روئی بنام ارنواز v.2.
بگنجیه ... تنبل v.2. 15 ni
..... مهره موم v.4.
وزو خواستی .... v.2. 17 ni
ارمایل v.3. 18 ni
گرمایل v.4.
..... بخوالیگری v. i 20 ni
یاد ... رفتن v.2.
پرداختن ... انداختن v.4.
خوالیگری v.3. 21 ni
خورشها باندازه پرداختنر v.4.
روزبانان v.1. 23 ni
..... گوسپند v.3. 25 ni

ni 18 ila halat: [illegible]

دوای تو جز مغز آدم چو نیست
برین درد و درمان بباید گریست
بروزی دو کس بایدت کشت زود
پس از مغز سرشان بباید درود
سرنره دیوان ازین جست وجوی
چه جست وچه دید اندرین گفتگوی
مگر تا یکی چاره سازو نهان
که پرداخته ماند زمردم جهان

زایران ... v. i 19 ni
گسستند پیوند از جمشید v.2. 20 ni
براز هول آن اژدها پیکرست v.2. 23 ni
بگنجی ...... v. 3. 24 ni
گرد ... گرده v.2. 25 ni

به تنگ آوریدش جهاندار نو v.2. 1 ni [illegible]
سپرده .... v.2. 2 ni
ni 3. v. i [illegible]:

صدم سال روزی بدریای چین
پدید آمد آن شاه ناپاک دین
چو ضحاکش .... بچنگ
یکایک ....
بارّه ....
جهانرا .....
نهان بود چند ....
.... نیامد رها
شد آن تخت .....
زمانه ....
ازین پیش .... که بود
...... آمدش سود

[illegible]

نسودی بسر دیکر کُرُه را شناس
کجا . . . . .

line 12. v. 3. [illegible] the halat:

بکارند و ورزند . . . .
بکاه خورش سرزنش نشنوند
زفرمان سر آزاده خرد ژنده پوش
زآواز بیغاره آسوده کوش
بر آسوده از داور وکفتر کوب
تن . . . . .
چه کفتت آن . . . .
که آزاده را کاهلي بنده کرد
چهارم که خوانند اهنوجشي
همان دست ورزان با سرکشي
کجا کارشان . . . .
روان شان . . . .
بدین . . . . .
بخورد . . . .
ازین هر یکي را یکي پایکاه
سزاوار . . . .
که تا هر . . . .
به بیند بداند کم و بیش را
بفرمود . . . .
بآب . . . . .
هرانچه از کل آمد چو بشناختند
سبک . . . . . .
بسنک . . . . .
نخست از برش هندسي کار کرد
جرجر

line 19. v. 1. 2. omitt.

v. 3. 4 ~~at line 20 v. 1. 2. [illegible]~~ the halat

زخارا کهر جست یکر روزکار
همي . . . .

line 21 v. 1 چو بان و . . . .

v. 3. پزشکي

line 22. v. 2. جو او مما چنون

v. 3. antepenult

از آن پس که اینها شد آراسته
شهنشاه با دانش وخواسته

. . . . پس بکشتي بر آب v. 3

. . . . بکشور بر آمد شتاب v. 4

line 23. v. 1 بورزید

ندید از هنر بر خرد بسته چیز v. 2.

v. 3. antepenult:

همان کرد ینها چو آمد پدید
بکیتي بجز از خویشتن را ندید

زجاي مهي . . . . . v. 4.

line 24. v. 2. . . . . . اندر نشاختن

line 25 [illegible]

~~fol. 6a~~ line 1 [illegible] different:

چو خورشید . . . . . .
نشسته . . . . .
جهان . . . .
از آن بر شده فرّهٔ بخت او
بجمشید . . . .
مرآن . . . .
. . . . فرودین
. . . . دل زکین
بنوروز نو شاه کیتي فروز
بر آن تخت بنشستن فیروز روز
بزرکان . . . .
مي و رودرا مشکران . . . .
چنین . . . .
بمانده از . . . .

[illegible]

بريد و برشتن نهادند روي . v. 4. li 5.

بکستردني . . . . . li 6. v. 2.

.... رو . v. 3.

رمنده .... li 7. v. i

به بند آمدند .... v. 4.

کجا بر خروشد که زخم کوس li 9. v. 4.

بياورد يکسر چنان چون سزيد li 10. v. i

خنيده بهر جاي وشيداسپ نام li 12. v. i

نزد جز به نيکي بهر جاي کام v. 2.

زخوردن همه روز بر بسته لب v. 3. 4.

به پيش جهاندار بر پاي شب

همان بر دل هر کسي بوده دوست li 13. v. i.

روز سما روزه v. 2.

جاي سما جان v. 4.

هم از راستي خواستي پايگاه li 14. v. 2.

پيش سما نيفش li 15. v. 3.

همي کرد کنيش بر تاختي v. 4.

که پردوخته ماند ازو تاج زر li 16. v. 4

..... بسته ميان li 17. v. 3.

همه نرّه ديوان وافسونگران li 18. v. i

برفتند جادو ...... v. 2

li 19. v. i. antepenult

هوا تيره فام وزمين تيره گشت

دو ديده درو اندرون خيره گشت

.... باآفرين v. i

.... رزم وکين v. 2.

سده نام .... li 19. v. 2.

زهوشنگ ماند اين سده يادگار li 20. v. i

بسي باد .... v. 2.

کزآباد کردن جهان شاد کرد v. 3.

li 22. v. i. antepenult

جهاندار هوشنگ با هوش گفت

بداريد شان را جدا جفت جفت

بديشان بورزيد وزيشان خوريد v. i

همي خويشتن باج را پروريد v. 2.

زپويندگان هرکه مويش نکوست v. 3.

بدينگونه از چرم پويندگان li 23. v. 3.

بپوشيد بالاي گويندگان v. 4.

ببخشيد و ...... li 24. v. i

برفت و جز از نام نيکي نبرد v. 2.

v. 3. antepenult:

چهل سال با شادکامي وناز

براد و دهش بود آن سرفراز

ازو مردري ماند تخت مهي li 25. v. 2.

زمانه ندادش زماني درنگ v. 3.

شد آن شاه هوشنگ با راي و هنگ v. 4.

fol. 5a li 1. v. 2. ..... نمايدت چهر

بچربي چه مايه سخن ها براند li 3. v. 2.

.... کامروز اين تخت وگاه v. 3.

مرا زيبد وتاج وگرز و کلاه v. 4

..... درگهي گرد پاي li 4. v. 2.

v. 3. 4. et li 5. v. i. 2. [illegible].

et [illegible] li 5. v. 2.

..... جهانرا کدبو

بجوي انكهي آب را راه كرد — hi 9. v. i
بغر كيتي ..... — v. 2.
چو آكاه مردم بران برفزود — v. 3.
بسيچيد پس هر كسي نان خويش — hi 10. v. i.
بورزيد و بشناخت سامان خويش — v. 2.
ازان پيش كاين كارها شد بسيچ — v. 3.
نبد..... — v. 4.
همه .... — hi 11 v. i.
.... بود پيش — v. 3.
نيارا همين بود آئين وكيش — v. 4.
چو مر تازيانراست محراب سنك — hi 12. v. i.
..... چيزي دراز — hi 13. v. 3.
..... تيز تاز — v. 4.
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون — hi 14. v. i
..... جهان تيرو كون — v. 2
.... وهنك — v. 3.
كرفتش يكي سنك وشد پيش جنك — v. 4.
بزور كياني بيازيد دست — hi 15 v. i
جهان سوزمارا زجهان جو بجست — v. 2.
..... سنك خورد — v. 3.
..... خورد — v. 4.
..... آذرنك — hi 16. v. 2.
نشد........ زراز — v. 3.
پديد آمد آتش ازان سنك باز — v. 4
نيايش..... — hi 17 v. 4.
كه اورا فروغي چنين هديه داد — hi 18 v. i.
همين .... — v. 2.

92 hi 21 v. i. antepenult:

بكار سيامك زكردار ديو
كه مارا چه آمد ازان مكر وريو
كه من رفتني ام تو سالار نو — v. 4.
زدرندكان ..... — hi 22. v. 2.

v. 3. antepenult:

بفرمان شاه جهان بد همه
سپاهي ووحشي ومرغ ورمه

v. 4. Steht cap. 9.

بيامد ... باترس .... — hi 23. v. 3.
همي باسمان .... — v. 4.
زهر اي .... — hi 24. v. i
بيازيد .... چنك — hi 25. v. i
..... ديو نستوه تنك — v. 2.

fol 4b hi. 1. v. i.

بپاي اندر افكند وبسپرد خوار
دريده برو چرم و بركشته كار — v. 2.
برفت وجهان مردري ماند ازوي — hi 2. v. i
.... آبروي — v. 2.
جهان فريبنده را كرد كرد — hi 3. v. i. 2.
ره سود پيمود ومايه نخورد
پيروز — hi 6. v. i
..... بچنك — hi 7. v. i
بدانش زآهن .... — v. 2.
كزان بسنك .... — v. 4.
كجا زو تبر اره .... — hi 8. v. 2.
..... آب ساختن — v. 3.
زدريا برآورد وهامون نواختن — v. 4.

193
fol. 3b

یکی گفت ......
زقنوج .....
hi 5. v. 1. 2. et 3. 4. transponit
hi 6. seq. ita habet:
نه پیچد کسی سر زفرمان او
نیارد گذشتن زپیمان او
چو بیدار .....
چه مایه ....
بر آن شهریار آفرین خواندم
نبردم ....
بدل گفتم این خواب را پاسخ ست
که آوازه اش در جهان فرخ ست
برو .....
بران ...... و تاج و نگین
زفرش .....
هوا .....
از ابر ....
جهان .....
جهان شادمان از دل شاد اوست. v. 2. hi 9.
v. 4. بپیش جنگ هما تیزدم
hi 10 v. 3. ..... خشم اوی
4. ..... اوی
نه کند آوری ....
hi 11 v. 1
4 از آزاد واز نیکدل بردگان
hi 12 v. 1 .... دوستدار
2. ... به بسته
v. 3. antequam:
شده هریکی شاه هر کشوری
روان نام شان بر همه ستبری
Postscript
در مدح امیر نصر برادر سلطان

v. 3. seq. ita habet.
نخستین ....
که در ....
زگیتی ...... فرّ نصر
زید شاد ......
کسی کش .....
پئی تخت او تاج پروین بود
خداوند مردمی ....
بدو ....
بویژه دلاور سپهدار طوس
که در جنگ بر شیر دارد فسوس
به بخشش ..... یابد زدهر
همه آفرین جوید از دهر بهر
به یزدان ....
سر شاه ....
جهان .... مباد
همیشه .... جاوید شاد
همیشه تن ...
زدرد ....
کنون ...
سوی ....
سخن گوی ....
که نام ~~بزرگی~~ بزرگی .....
hi 17. v. 1. ..... دارد ~~پسر~~ پسر
v. 4. ..... پایه پیش
hi 18 v. 2. که از پهلوانان زند داستان
hi 20. v. 1 بتابید ....
hi 21. v. 1 seq. ita habet:
سر تخت ...
پلنگینه پوشید ...
ازو اندر آمد همی پرورش
که پوشیدنی نه بد و نه خورش
بکیتی ....
بخوبی ...
همی تافت ....
چو ماه ....
برجه

v. 1. ..... زنیکو ut mem.

برو آفرین از کهان و مهان .2

Vers. quem adscripsi in margine non adest.

3. اگر به نبودي سخن از خرابي

lin 7. v. 1. مرا کفت خوب آمد این راي تو [illegible]

2. به نیکي خبر آمد مکر پاي تو

3. نوشته من این نامهٔ پهلوي

4. ..... تغنوي

lin 8. 1. و loco بر

lin 9. v. 3. بدین نامه چون دست کردم دراز

4. یکي مهتري بود کردن فراز

lin 10. v. 1. deest و copula

lin 11. v. 2. کفتنش loco کفتن

اواز loco اواي

v. 3. 4. ut mem. in texta

4. ...... کزاید همي

Vers. in margine deest.

lin 12. v. 2. بکوشم نیازت نیارم بکس

v. 4. ..... ناید ....

lin 13. v. 4. کریمي بدو یافته زیب و فر

lin 14. v. 3. چنان نامور کم شد ....

4. چو از باد سرو سهي از چمن

lin 15 ita habet دریغ آن کمربند وآن کردکاه

دریغ آن کئي .....

نه زورزنده ....

بدست نهنکان .....

lin 16. v. 1 کرفتار دل زو شده نا امید

v. 2. بران loco روان

v. 3. antepenult:

ستم باد برجان آن ماه و سال

کجا برتن شاه شد بد سکال

v. 3. روي loco روان

lin 16 v. 1 antepenult:

دل من بکفتار او رام شد

روانم بدین شاد و پدرام شد

چو جان زمي پند او کرد یاد

دلم کشت از پند او راد و شاد

lin 18. v. 4. چنو شهریاري نیامد پدید

lin 19 v. 1. antepenult:

خداوند تاج و خداوند تخت

جهاندار پیروز و بیدار بخت

.... برکاه بنمود تاج v. 1

lin 21. v. 3

چو دانستم آمد ....

v. 4. کنون تو .....

lin 22 v. 1. 2. hic omitt., et loco eor. habet:

بر اندیشهٔ شهریار زمین

نخفتم شبي لب پر از آفرین

نخفته کشاده دل و بسته لب v. 4

lin 23. v. 3. شدي loco شبي

v. 4. از آن شمع کشتي .....

lin 24 ut mem.

caetera ut [illegible] adscripsi [illegible]

Sed ita:

رده برکشیده سپاه از دو میل

بدست چپش هفتصد ژنده پیل

یکي پاک ....

بداد ....

مرا خیره ....

وزان ....

چو آن چهرهٔ ......

ازان ..... پرسیدمي

که این ..... یا ....

.... یا سپاه

94 lin 5. v. 1. ..... وصحابان چو ماه
بهم نسبتی یک دکر راست راه

v. 3. 4. omitt.

lin 6. v. 2. ..... تند باد

lin 7. v. 1. ..... بسان عروس
v. 2. بیاراسته هم چو چشم خروس

v. 4. همان .... ووصی

lin 8. v. 1. خردمند کرد ور دریا بدید
v. 2. کرانه نه پیدا وبن ناپدید

lin 9. v. 2. شوم غرقه دارم دو بار وفی

lin 10. v. 1. خداوند جوی ومی ....

lin 11. v. 2. چنین ستر آیین وراه منست

v. 3. 4 omitt.

lin 12 v. 3. antepenult:
نباشد جز از بی پدر دشمنش
که یزدان بآتش بسوزد تنش

v. 4. .... از نیک پی همرهان

lin 13. v. 2. ..... بوی در نورد

v. 3. antepenult:
نکوئی بهر جا چو آید به کار
نکوئی کزین وز بدی شرم دار

v. 4. همانا کرانش ندانم همی

lin 15 v. 2. نیابم که از برشدن نیست رای

v. 3. antepenult:
کسی کو شود زیر نخل بلند
همان سایه زو باز دارد کزند

v. 3. توانم مکر ......

lin 16. v. 2. وکر بره رمز و معنی برد

lin 18. v. 2. برد ... برده

v. 3. پهلوی ... پهلوان

lin 19. v. 2. کذشته سخن ها همه باز جست

lin 20. v. 4. ایدون ... ایدر

lin 21. v. 3. پیشش

lin 22. v. 2. نامور

lin 24. v. 2. همان بخردان وهمان راستان
v. 4. سخن کوی وخوش طبع وروشن روان

lin 25. v. 1 بنظم ......
v. 4. ابا بد همیشه ....

fol. 3 91 lin 1. v. 1. antepenult:
برو تاختن کرد ناکاه مرک
نهادش بسر بر یکی تیره ترک
بدان خوی بد جان شیرین بداد
نبود از جهان دلش یک روز شاد

v. 3. antepenult:
زکشتاسپ وارجاسپ بیتی هزار
بکفت وسرآمد برو روزکار

lin 2. v. 1 بکن عفو یارب کناه ورا
v. 2. ..... جاه ورا

lin 4. v. 4. .... رنج را کس ...

lin 5. v. 1 antepenult
(vid. ... lin 22. v. 1. 2.)
زمانه سرای پر از جنک بود
بجویندکان ....
برین کونه یک چند بکذاشتم
سخن را نهفته همی داشتم
ندیدم کسی کش سزاوار بود
بکفتار این مرمرا یار بود

بزیر اندر آمد سران شان زبخت. v. 2. lin. 5.

v. 3. antepunct:

ببالد ندارد جز این نیروی
نپوید چو پویندگان هرسوی

v. 4. همه رستنی زیر خویش آورید

lin. 6. v. i. antepunct:

سرش زیر نامد بسان درخت
نگه کرد باید بدین کار سخت

v. 4. زخار . . . . .

lin. 7. v. i. نداند بد ونیک . . . .

v. 2. چو دانا توانا بد ودادگر

v. 4. ازیرا نکرد ایچ پنهان هنر

lin. 9. v. i. چو زین . . . .

lin. 11. v. 3. . . . . بر آورده اند

v. 4. . . . . به پرورده اند

lin. 12. v. 3. چه دانیم . . . .

lin. 13. v. 2. چو کاری بیابی بهی برگزین

lin. 14. v. i. 2. omitt.

lin. 15. v. 3. نه از گردش . . . . .

lin. 16. v. i ازو دان فزونی وزو دان شمار

lin. 17. v. i بچندین فروغ وبچندین چراغ

v. 2. بیا راسته چون به نوروز باغ

lin. 18. v. i. روان اندرو گوهر دل فزود

v. 3. . . . . . . سپر

lin. 19. v. i پیراهنا

v. 3. . . . . . سوی خاور کشد

lin. 20. v. i نگیرند . . . .

v. 2. نباشد ازین یکروش راست تر

v. 4. چه بودت که بر من نتابی همی

lin. 21. v. 2. . . . . . . مپیچ

v. 4. دو روز ودو شب روی ننمایدا

lin. 22. v. 2. پشتی

lin. 23. fig. dispunct

وگرشب . . . .
ترا . . . .
بدو هفته . . .
بدان باز . . . .
بود هرشبانگاه باریک تر
چو خورشید . . . . .
بدینسان . . . .
بود . . . .
ترا دین ودانش رهاند درست
ره رستگاری ببایدت جست
اگر دل نخواهی که باشد نژند
. . . . مستمند

lin. 25 v. i antepunct:

چو خواهی که یابی زهر بد رها
سر اندر نیاری بدام بلا
بوی در دو گیتی زبد رستگار
نکو نام باشی بر کردگار
(v. mihi lin. 14.)

v. i. بگفتار پیغمبرت راه جوی

fol. 2 b lin. 1. 4. نتابید . . . . .

lin. 4. v. i . . . . سخن راز اوست

v. 3. antepunct:

بدان باش کو گفت زان برمگرد
چو گفتار ورایت نیارد بدرد

Schahnameh var. lect. aus
Lumsdens Textausgabe
Manuscript von
v. Bohlen (in Persische
Schrift.)

192 S

4 3/15